



تالیف
 ڈاکٹر محمد حسن خالصی





زمستان ۱۳۶۶

تاریخچه بست و بست نشینی

همراه با:

شواهد تاریخی

تألیف:

دکتر عباس خالصی
(شیرازی)

تاریخچه بست و بست‌نشینی
دکتر عباس خالصی (شیرازی)
چاپ اول

●
انتشارات علمی

●
چاپ و صحافی شرکت افست «سهامی عام» (چاپخانه ۱۷ شهرپور)
تیراژ ۳۳۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ و مخصوص مؤلف است

مرکز پخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب مقابل درب
بزرگ دانشگاه شماره ۱۳۵۸ تلفن ۶۶۰۶۶۷

فهرست

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۷	مقدمه مؤلف
	فصل اول:
۱۱	۱- ریشه‌یابی تاریخی آئین بست و بست‌نشینی
۱۷	۲- تحول و تطور تاریخی بست و بست‌نشینی
۲۲	۳- واژه‌شناسی و تعاریف
۲۵	۴- اماکن عمده بست‌نشینی
۳۱	۵- عوامل تشکیل‌دهنده بست‌نشینی
۳۲	۶- انواع بست و بست‌نشینی
۳۹	۷- مبانی شکل‌گیری بست‌نشینی و سایر مفاهیم مشابه آن در سیر تاریخ
۵۷	۸- پیدایش مفاهیم جدید بست و بست‌نشینی در شرع و عرف
۵۸	۸- ۱- مفاهیم شرعی و اشکال مذهبی
۶۴	۸- ۲- مفاهیم عرفی و قانونی
	فصل دوم:
	فرازهائی از تاریخ: (شواهد و نمونه‌هائی تاریخی از بست و بست‌نشینی)
۷۹	مقدمه:
۸۰	۱- داستانی از حق مهمان و قصه‌ای از نقض امان

فهرست	عنوان
صفحه	
۸۱	۲- نتایج جوانمردی
۸۲	۳- حق نان و نمک و مهمان
۸۴	۴- خانقاه شیخ صفی الدین اردبیلی - بست بی پناهان
	۵- ماجرای سرنوشت ساز آغامحمدخان قاجار در عهد
۸۵	کریمخان زند در رابطه با بست و بست نشینی
	۶- واقعه فتح گرجستان (تحت الحمايه روسيه تزارى)
۹۲	بدست آغامحمدخان قاجار
۹۳	۷- نمونه‌ای از بست نشینی در زمان محمدشاه قاجار
۹۴	۸- قتل گریبایدوف سفیر روس و علت آن
۹۵	۹- دوره قاجاریه اوج رونق بازار بست نشینی
۱۰۰	۱۰- در حاشیه نقش انگلیس در ایران
۱۲۷	۱۱- فرار حاجی از دارالخلافه
۱۲۸	۱۲- آئین بست نشینی به نقل از کتاب: سه سال در ایران
	۱۳- تحلیلی از آئین بست نشینی و پناهندگی به قلم
۱۳۱	خانم شیل
	۱۴- امیرکبیر و موضوع بست نشینی و پناهندگی -
۱۳۶	امیرکبیر شکننده آئین بست نشینی و بست
	۱۵- قتل ناصرالدین شاه قاجار و نقش بست و
۱۵۲	بست نشینی در آن
	۱۶- رویدادهای زمان مظفرالدین شاه به بعد در زمینه
	بست و بست نشینی و نقش عمده این آئین در پیشرفت
۱۵۶	نهضت مشروطیت
۱۸۵	۱۷- پایان سخن
۱۸۷	فهرست منابع مورد استفاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مؤلف:

در ضمن مطالعات خویش بخصوص متون تاریخی بدفعات به اصطلاح بست و بست‌نشینی برخورد کردم. تأمل و توقف بیشتر روی این کلمه و رویدادهای عملی در این زمینه در طول تاریخ مرا کنجکاوتر کرد و برآن داشت تا ببینم اصولاً این پدیده یا سنت اجتماعی و متداول در زمان خودش که وجهه بسیار جدی و مؤثری داشته، و تا حد یک قانون و گاهی برتر از آن چه بسا کارساز و کارگشا بوده است، و در مواردی مکرر جان افرادی را بحق یا بناحق از کیفر اعدام یا مجازات نجات بخشیده و قانون و سایر احکام جاری را تحت الشعاع و بی‌اثر گذاشته است چیست؟ و از کجا ریشه و مبنا گرفته است؟

آیا مبدع و مبتکری خاص داشته؟ از سوی قومی یا سرزمینی مشخص نشأت گرفته و سپس بسایر نقاط راه یافته است؟ و خلاصه ریشه و اساس آن چیست و کدام است؟

این جستجو و کنکاش چه در کتب و نوشته‌ها و چه بصورت پرسش و سؤال از اهل فن و تاریخ راهی بجائی نبرد و مرا در شناخت مبدأ و منشاء خاصی یا تاریخچه معینی در این زمینه رهنمون نساخت و هرچه بود رخدادهائی بود مکرر در متن و حاشیه تاریخ کشورمان که به آن برخورد می‌نمودم.

از طرفی مطالعه و تعمق بیشتر در این امر مرا به ابعاد و اشکال و حالات گوناگون و متنوع دیگری از این پدیده واقف ساخت که نه تنها در محدوده ایران بلکه حتی در نزد ملل و نحل

گذشته و حال بانحاء مختلف رسوخ داشته و دارد که حاکی از وسعت و دامنه و تطور پدیده بست و بست نشینی است، که در بادی امر کمتر بذهن انسان خطور می کند - از این رو حجم و گستردگی کار آنچنان در پیش رویم جلوه گر شد که میرفت مرا از دست یازیدن به چنین تحقیقی یا کاری شگرف منصرف سازد؛ خاصه آنکه همانگونه که بیان شد هیچگونه تحقیقی حتی کوتاه و مقدماتی تحت این عنوان نیافتم و از هر کس جو یا شدم کاری در این مورد را نشان ندادند.

بهمین جهت دریافتم که کاری را که در پی آن هستم بکر و دست نخورده است و می دیدم که آغازگر بحثی هستم که با همه وسعت و اهمیت تاکنون برشته تحریر و تدوین و بررسی در نیامده است. از طرفی با فقدان منابع و مأخذ مدون و بضاعت تخصصی ناچیز نگارنده کار پیشم مشکل می نمود و مرا از شروع کاری که ابعاد مختلف تاریخی - اجتماعی - مذهبی - فرهنگی - سیاسی - حقوقی و غیره داشت بازمی داشت و اداء حق مطلب را درخور صلاحیت خویش نمی دیدم، لیکن عاقبت دل بدریا زدم و گفتم چه باک؟! من که ادعائی ندارم، بگذار کسی که قدم اول را در این راه هر چند کوتاه و نارسا بر میدارد من باشم و پس از من اساتید فن و علاقمندان آگاه دیگر از سر تصحیح و تکمیل و پرداختن هر چه بیشتر آن برآیند و این مبحث بزرگ و جالب تاریخی اجتماعی را چنانچه شایسته آن است پیرورانند و کامل تر سازند - علی الخصوص که بهر يك از اساتید بنام علوم تاریخ و ادبیات چه در دانشگاه تهران و چه غیر از آن موضوع را مطرح ساختم آن را تأیید و در نهایت لطف اینجانب را بتدوین چنین بحثی تشویق نمودند.

بنابراین تصمیم به تألیف این مبحث گرفته شد - اما همانگونه که اشاره نمودم بدلیل گستردگی دامنه موضوع و بکر بودن آن ممکن است نارسائی هائی یا اشتباهاتی دربر داشته باشد که مسلماً از نظر تیزبین اساتید و اهل فن مستور نخواهد ماند. از این رو با پوزش و معذرت استدعا دارد نگارنده را ارشاد و از انتقادات مفید و اصلاحات سازنده خویش آگاه سازند. و اگر کتب و نگارشاتى غیر از آنچه در این کتاب از آنها استفاده شده است در رابطه با

موضوع سراغ دارند به اینجانب اطلاع دهند تا در چاپ‌های بعدی مورد استناد و استفاده قرار گیرد.

در ضمن در پاسخ به کسانی که بحق جستجوگر نتیجه و دست‌آورد مطلوب و مفیدی از طریق مطالعه هر کتابی هستند یادآور میشود که این کتاب می‌تواند همه نتایج و امتیازات و برداشت‌هایی را که خواننده از مرور و مطالعه تواریخ انتظار دارد کسب نماید و به‌رویدادها و سرگذشت‌های تلخ و شیرین تاریخی آشنائی پیدا کند؛ بعلاوه آنکه بیک آئین و پدیده ریشه‌دار و عمیق تاریخی که شاید به قدمت خود تاریخ و به گستردگی آن سابقه و گسترش دارد، در اشکال گوناگون و متنوع آن وقوف یابد. پدیده‌ای که بکرات تاریخ‌ساز بوده و در سیر حوادث تاریخی و وقوع بسیاری از آنها نقطه عطفی بشمار می‌آمده است، درحالی که آن را بطور مستقل و در مفاهیم و مصادیق و اشکال گونه‌گونه‌اش کمتر می‌توان درجائی برای مطالعه سراغ داشت و بآن رجوع کرد. اهمیت این پدیده یعنی بست و بست‌نشینی تا آنجاست که بعنوان عاملی سازنده یا بازدارنده بسیاری از کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی - سیاسی - عقیدتی - سنتی - مذهبی - تاریخی و غیره در جامعه ما و سایر جوامع مطرح بوده و ارزش آن را دارد که بطور جداگانه مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و ریشه‌یابی شود و با دیدی وسیع‌تر نه تنها در محدوده کشورمان بلکه در بین سایر جوامع رواج این پدیده و موارد مشابه و اشکال گوناگون آن در گذشته و حال ارزیابی گردد و برشته تحریر درآید که کاری گسترده و ارزنده خواهد بود.

در خاتمه از همه اساتیدی که مشوق اینجانب در تدوین این کتاب بودند بخصوص جنابان آقایان دکتر باستانی پاریزی و دکتر عبدالرفیع حقیقت صمیمانه سپاسگذارم. همچنین از دوست عزیزم جناب آقای مجلسی که در امر چاپ و انتشار این کتاب از کمک و مساعدتهای بی‌دریغ ایشان برخوردار بوده‌ام متشکرم.

دکتر عباس خالصی

تهران

تیرماه: ۱۳۶۶ شمسی

فصل اول

۱- ریشه‌یابی تاریخی آئین بست و بست‌نشینی

همانطور که در مقدمه اشاره شد برای بررسی و ریشه‌یابی تاریخی ظهور بست و بست‌نشینی بطور مجرد چه در ایران و چه در جهان شاید نتوان آغاز مشخص و معینی را پیدا کرد و مبنا و تاریخ یا سرزمین خاصی را برای آن شناخت.

شواهد تاریخی از دیرباز حضور چنین پدیده‌ای را در اشکال گوناگون در پاره‌ای از جوامع نشان میدهد - اما در کشور خودمان و در قالب و شیوه بست و بست‌نشینی و تحت این عنوان بیشتر در دوران قاجاریه می‌توان آن را بوضوح یافت و در اوج و رواج ملاحظه کرد. ولی چنانچه این پدیده را در شکلی و حالتی از مفاهیم کلی‌تر آن نظیر پناهندگی - تحت‌الحمایگی - مصونیت - شفاعت - ضمان - امان و امثال آن جستجو کنیم پدیده مورد بحث را بخشی از این مفاهیم گسترده در حوزه وسیع و دور تاریخ سیاسی - اجتماعی - مذهبی بسیاری از جوامع از جمله کشور خودمان خواهیم یافت و شواهد زیادی را دال بر رسوخ آن عرضه نمود که در این کتاب سعی میشود بمناسبت از هر کدام باقتضای سخن نمونه‌هایی ارائه و بآنها اشاراتی نمود.

شاید بتوان ریشه و انگیزه اولیه سنت بست‌نشینی را در دورانهای بسیار دور تاریخ یعنی قبل از پیدایش ادیان الهی در پیش مردم در اثر گرایش انسان‌ها به پرستش و توسل به مقدسات ذهنی ساخته و پرداخته اذهان خویش یا سمبل‌های عینی

محصول و دست‌آورد خودشان پیدا کرد.

از توتمیسم^۱ گرفته تا تابوئیسم^۲ و آنی‌میسم^۳ و فتی‌شیسم^۴ تا برسد به بودائیسم^۵ و بالاخره ادیان توحیدی و اعتقاد به يك مجرد مطلق ماورائی انسان‌ها همواره خدایانی را می‌جسته‌اند که آنها را پرستش کنند و حامی و ناجی خویش بدانند - در مقابل مشکلات و بلیات بی‌شمار آنها را چاره‌ساز و گره‌گشای مسائل و درمان دردهایشان بشناسند - لذا یا دست‌بدامان بعضی از پدیده‌های طبیعی می‌زدند و آنها را خدای‌گونه می‌پرستیدند و یا آنکه اشیاء و ابزاری را دست‌ساخته خویش بت می‌کردند و ستایش می‌نمودند و آنها را بناچار و از سر نیاز وسیله‌ای و شفیع‌ی جهت تقرب و نزدیکی به معبود و خدای خیالی می‌شناختند و یا عیناً می‌پرستیدند. طبیعتاً این ساخته و پرداخته‌های ذهنی یا عینی را در مراتب شدت و رخاء- گرفتاری - بیماری - قحط‌سالی - حوادث و مشکلات طبیعی و اجتماعی و قومی و غیره مراد و پناه‌گاه و حامی و حلال مشکلات خویش می‌شمردند و بهر تقدیر آرامش و تأمین خاطری که شدیداً بآن نیاز داشتند در التجا و پناه به این‌گونه معبودهای مقدس بازمی‌یافتند. ولو آنکه در این میان طرفی هم نمی‌بستند و نتیجه‌ای هم نمی‌گرفتند ولی چاره‌ای جز طریق تقرب و توسل بخدایان خویش و يك قدرت مافوق و برتر را که بتواند بدون علل و اسباب گره از کارشان بگشاید و یا از بند جور و خشم طبیعت یا ستم هم‌نوعان برهاند نداشتند.

بدین ترتیب می‌بینیم که اشیاء و موجوداتی ملموس یا ارواح و نهادهای ذهنی و غیر قابل لمس سخت در بین انسان‌ها حالت تقدس و حرمت پیدا می‌کرد - و بدنبال آن، همه افراد و اشیاء منسوب و مربوط و وابسته بدانها مثل متولیان و کاهنان و نگهبانان و جادوگران و امکانه و اسباب و خلاصه هرکس و هرچیز که بنحوی از انحاء باین‌گونه مقدسات و خدایان و بت‌ها ارتباط و بستگی پیدا می‌نمود در نزد آنها مقدس و محترم و در نتیجه می‌توانست شفیع و میانجی و کلیدی برای رفع حاجات و حل

1- Totemisme 2- Taboisme 3- Animisme 4- Fetishisme
5- Boudahsme.

مشکلات آنها بشمار آید.

پس از پیدایش ادیان آسمانی پیامبران - ائمه - روحانیون - مؤبدان - کشیش‌ها - پاپ‌ها - اسقف‌ها و سران دین و آئین و وابستگان بآنها آن قداست و حرمت را یافتند و متعاقباً بهمان گونه، افراد و اشیاء منتسب و مربوط به بانیان و متولیان دین و آئین‌ها در نزد جوامع محترم و مقدس شناخته شد و عواملی کارساز برای تقرب و نزدیکی به خدای یگانه و شفاء عنداله قرار گرفتند. خلاصه اینکه با بعثت پیامبران الهی از یکطرف و پیشرفت علوم و فنون و دانش بشری از طرف دیگر - بازار خرافه و بت پرستی و مقدسات موهوم ذهنی بدان قسم که گذشت روبه تحلیل و تعطیل رفت - . بسیاری از دردها - گرفتاریها و مشکلات جسمی و اجتماعی و اقتصادی و غیره رفته رفته در پرتو علم و دانش حل شد. در مقوله پدیده‌ها و جریانات دهشت‌آفرین طبیعی و جوی نیز در سایه دانش و تشخیص علل و عوامل مربوطه ترس‌ها و نگرانی‌های فراوان و انتساب این پدیده‌های طبیعی به اوهاام و ارواح و خشم خدایان و امثال اینها همه از بین رفت. بهره‌گیری از علم و دانش بسیاری از این معضلات را حل کرد و در کنار آن ادیان حقیقی نیز مؤید آن گردید.

از طرفی دیگر عوالم روحی و معنوی و اخلاقی در پرتو گرایش‌های انسان به یگانه پرستی و تصفیه اذهان از غیر آن در مسیر واحد و صحیحی افتاد و رفته رفته خرافه پرستی به مجرای سازنده خداپرستی تغییر مشی داد و مآلاً بدنبال آن آنچه که در مذاهب مقدس و محترم بود و آن کسانی که اولیاء خدا و مقرب درگاه او بودند و بالاخره رهبران و رهروان دینی چه در طول حیاتشان و چه پس از وفاتشان همچنان نزد مؤمنین و علاقمندان مقدس و محترم شناخته شدند و مقامی برای توسل و تمسک مردم و ملجاء و مرادی برای آنان گشتند.

پس از خودشان قبورشان - بارگاهشان آثار و بازمانده‌هایشان مراکزی مقدس و قطب‌هائی برای توسل و پناه‌جویی گنه‌کاران - گرفتاران - بزه‌کاران گشت بامید عنایات خداوندی، بخشش گناهان یا رفع گرفتاری‌ها و درد و الم‌ها. و مأمنی شد برای تظلم

و دادخواهی و شفاعت و استشفاء و نظایر آن. بدین ترتیب است که می‌بینیم بخصوص در کشور ما اماکن مقدسه مثل بقعه و بارگاه ائمه و امام‌زادگان و اماکن منسوب به آنها و مردان مقدس و بالاخره مساجد و تکایا در نزد مردم تقدس یافته تا آنجا که مراکزی برای توسل و حل مشکلات دنیوی و اخروی و دادخواهی و تظلم بحساب آمده است.

این‌گونه توسلات گاهی بمنظور شفاعت این مقدسات و مردان خدا برای آمرزش گناهان و گریز از آتش قهر الهی و عذاب اخروی است - زمانی برای طلب شفاء بیماری‌ها و رفع غم و گرفتاری‌های دیگر دنیوی است و بالاخره پاره‌ای بجهت پناهندگی بآنها و شفیع و پناه قرار دادن آنهاست در نزد حکام جور و سلاطین زمان و یا هر مقام دیگر تعقیب کننده که در صدد جلب و اعمال تنبیه و مجازات آنها بوده است و همچنین مواعی بخاطر احقاق حقی یا بیان مطلبی و تقاضا و خواسته‌ای بوده است که در شرائط عادی امکان و جرأت اظهار آن را نداشته‌اند ولی در پناه امن و حریم این اماکن مقدس چنین امکانی براحتی برای اینگونه افراد خائف یا خاطلی یا دادخواه فراهم و میسر می‌شده است.

بعلاوه چون همه افراد جامعه و حتی سلاطین و حکام نیز خود بخاطر باور و عقیده‌ای که قلباً به حرمت این اماکن امن که بست خوانده می‌شده است داشته‌اند و یا از سر اجبار و تاسی به باور عمومی جامعه قدرت بی‌اعتنائی بآن را نداشته و امکان سنت شکنی یا شکستن بست که در واقع بی‌احترامی به حریم‌های امن و مقدس آنچنانی بوده است نداشته، در هر حال باین سنت جامعه پای‌بند بوده‌اند و خواه ناخواه چه بسیار که از سر تقصیر و گناه بست‌نشین می‌گذشتند و بخواست و گفته او به میل یا اکراه تن درمیدادند.

این پدیده در طول زمان بصورت سنتی اجتماعی تکرار شد و مورد قبول خاص و عام قرار گرفت، ریشه محکم و مقدسی در جامعه پیدا کرد بطوریکه خودآئینی شد - قانونی شد نافذ و پویا که بسیاری از اوقات به آئین‌های اجتماعی و قوانین مسلم پشت‌پا میزد و رسوخ و برتری بی‌چون و چرای خود را در جامعه بارها و بارها نشان میداد.

باری، در جوامعی مثل کشور ما که هم عقائد مذهبی نفوذ و رسوخ فراوان داشته و بواسطه وجود بقاع و اماکن مقدسه توجه عام بدانها از رونق بسزائی برخوردار بوده است و هم اینکه خصائل و خلقیات پسندیده‌ای از جمله خصلت والای عفو و اغماض در بین مردم ارزش و اهمیت شایانی داشته بگونه‌ای که بسیار دیده شده است که مردان این‌چنینی و صاحب‌کرم و بخشش نه به کوچکترین بهائی که به کمترین بهانه‌ای مثل عذر تقصیر خواستن یا میانجی و واسطه‌ای تراشیدن و بالاتر از همه بست‌نشستن در امکان مقدس از سرگناه و تقصیر خطاکار گذشته و از حق مسلم و قانونی خویش درمیگذشتند و عفو و اغماض را براحتی جایگزین قصاص و انتقام و حتی خون‌خواهی می‌نمودند؛ گرچه مدعی خون نزدیک‌ترین کسانشان از قاتل بست‌نشین بودند.

در تاریخ ما شواهد و مثال‌های گفته شده و گفته نشده از این مقوله کم نیست که صاحبان دم در مقام عفو و بخشش با بزرگواری و برای رضای خدا یا برخورداری از حیثیت و شخصیت بیشتر اجتماعی بسهولت از حق خود چشم‌پوشیده‌اند. اینگونه صفات بارز و ارزنده که از سرچشمه معنویات و ایمان و نوع-دوستی نشأت گرفته است زمینه مساعد و مناسبی برای اشاعه و نشر انگیزه و عوامل مختلف بخشش و بخشیده‌شدن را در جامعه ما فراهم آورده و کار بست و بست‌نشینی - شفاعت و پناهندگی و از این قبیل را رونق بخشیده است بحدی که همانگونه که اشاره شد در بسیاری از موارد قوانین جاریه را نیز اعم از شرعی یا عرفی تحت الشعاع قرار داده و قانونی برتر را که همان سنت و روش مقبول و متعارف جامعه در کسوت بست و بست‌نشینی بوده است جاری و حاکم نموده است.

این نکته نیز درخور توجه است که بسیاری از بزرگان دین و دولت در این میان باز بخاطر اینکه می‌دیدند که دست متظلمین و دادخواهان با حضور حاجبان و دربانان چاپلوس یا مفروض به سهولت بدامان آنها نخواهد رسید و فریاد ستمدیدگان در اثر وجود قراولان و یساولان بگوش آنان نمی‌توانست رسید، لذا خود از سر خیرخواهی و رعیت‌نوازی یا هر انگیزه دیگری همچون اجبار

والزام اجتماعی یا تاسی بدیگران و تظاهر به خیرخواهی و معدلت جوئی یا عوام فریبی و غیره اماکن و نقاطی را که دسترسی و توسل همگان بآنها سهل و میسر بوده است بعنوان بست می پذیرفتند تا از این طریق وسیله ای برای شنیدن شکایات و خواسته های عموم و رسیدگی بآنها و دادرسی بحال ستمدیدگان را فراهم آورده باشند - زیرا غالباً بواسطه حکومت مطلقه فردی داد مظلومین و فریاد ستم رفته گان که از ستم عمده جور و مأمورین خودکامه حکومتی یا سایر زورمندان و قدرتمداران وقت به تنگ می آمدند هرگز به گوش زمامداران نمی رسید و فریادرسی نبود تا بدرد دلشان و بیان پریشانیهایشان توجهی کند و لذا جامعه و توده مردم الزاماً در این تنگنا بدنبال کسی یا جائی می گشت تا حسب حالی کند و شاید در پناه او و حریم امنیت یا شفاعت و وساطت او بتواند شکوه خویش را بازگوید و تظلم و دادخواهی خود را بگوش حاکم یا سلطان برساند.

سلطان یا حاکمی که همه قدرتها اعم از سیاسی - قضائی - اجتماعی و نظامی و غیره در دست او بود. و هم او بود که سیاست میکرد - مجازات و تفریر می نمود و یا می بخشید، از سر خشم بی جهت حکم به کشتن می داد و از سرغرور و مستی جانها و مالها و عرض و ناموسها در ید قدرت و اختیار او بود. پس با شرائط و امکانات این چنینی و محدود آن زمان، تعبیه و رواج راه نفوذی و مفری يك نیاز حتمی جامعه بود که آنها شیوه و آئین بست نشینی می توانست باشد.

از این گذشته عمال و کارگزاران حکومتی نیز هرکدام بسته به مقام و پست دیوانی خویش و میزان نفوذ و تقریشان بدربار که تا چه حد می توانستند کارگشا و کارساز و یا برعکس مانع و رادعی در راه وصول حاجتمندی و ستم دیده ای به مقصود باشد، خود نیز مروج آئین بست و بست نشینی بودند و چه بسا که محل - هائی یا خانه هایشان را برای این کار بست قرار می دادند.

اما آنچه که بیشتر مورد پذیرش و قبول عامه در امر بست و بست نشینی بود همانگونه که گفته شد غالباً اماکن و بقاع متبرکه و مقدسه بود و پس از آن آستانه اولیاءالله و مشاهد آنها

و بالاخره خانه و حریم روحانیون و مراجع مهم دینی که نفوذ و تأثیرشان در کل جامعه و حتی در حریم حرم حکام و سلاطین بیشتر و مورد احترام افزون تر بود.

بازهم در پایان این مبحث اشاره باین نکته لازم است که در هر حال رونق و رواج الزامی اجتماعی آئین بست نشینی عمدتاً معلول فقدان قوانین و یا عدم توجه بآنها در نتیجه رواج حکومت های فردی استبدادی و بی اعتنائی به اجراء عدالت اجتماعی و عوامل دادرسی در طول تاریخ کشورمان بوده است.

این بود مختصر تحلیلی بر علل و انگیزه های پیدایش و رواج سنت بست و بست نشینی در طول تاریخ که اساس آن بر پایه دلبستگی ها و اعتقادات مردم به معنویات و مقدسات استوار گشته و به منظور تظلم و دادخواهی و دفع شر ستمکاران نضج گرفته و خلاصه از دیدگاه مثبت و مؤثر برای خیرخواهی و کمک به انسان ها مایه گرفته است؛ ولی بعدها چنانچه خواهیم دید دستخوش تغییرات و تحولات اصولی و ناخواسته واقع شده و وسیله ای برای سوء استفاده و بیداد در طول تاریخ در اختیار تبهکاران قرار گرفته است که از این شیوه انحرافی نیز شواهد بسیار در تاریخ کشورمان سراغ داریم.

پیدایش این شیوه یعنی بست و بست نشینی در جوامع و در بین ملل دیگر می تواند بهمین سیاق و روش بوده باشد منتهی بسته به شرائط و امکانات و میزان رشد و فرهنگ و قانون و موقعیت هر کدام کم و بیش و تحت عناصر و عناوین مختلف متفاوت بوده است که در این کتاب پرداختن بآنها مورد نظر نیست.

۲- تحول و تطور تاریخی بست و بست نشینی

با پایه و مایه ای که پیدایش و شیوع سنت بست نشینی را بر آن استوار دیدیم و شرح آن گذشت و با توجه به بعد معنوی این سنت که بیشتر در سایه اماکن مقدسه و افراد و شخصیت های

مذهبی و روحانی بوده است - رفته رفته حکام و سلاطین که غالباً خود را وزنه‌ای متقابل با طبقه روحانیون و مظاهر معنوی میدانسته و حتی گاهی در قطب مخالف و معارض با آنها، زمانی این و زمانی آن در جامعه کوس لمن الملکی و سیطره و نفوذ بیشتر میزدند، گاهی قدرت روحانیت فائق بر مقام سلطنت و حکومت وزمانی دست نشانده و مقهور آن و عامل اجراء نیات آنها بوده است. اما هرچه بود اکثر ارتق و فتق امور مردم با حکام و سلاطین بوده است و قصاص و مجازات و اخذ خراج و مالیات - اعمال سیاست و عفو و اغماض و خلاصه کار مملکت داری با همه و یژگیهایش با دربار و عمال دیوان بود و از این رو رعایا ناگزیر برای رفع ظلم و تعدی از خود یا فرار از چنگ مجازات و تنبیه و شکنجه و اعدام و غیره در جستجوی مفری و چاره‌ای می‌بودند که یا دست بدامان مقدسات می‌زدند و یا آنکه به اماکن و عناوینی که بهر تقدیر خود حکومت‌ها و پادشاهان در این راستا از روی عمد یا اجبار از روی باور یا ریا معرفی می‌کردند پناه می‌جستند. یعنی عملاً یا همان بست‌های مقدسه مورد قبول عام را صحنه می‌گذاشتند و می‌پذیرفتند و یا آنکه خود نیز مکان‌هایی را برای دادخواهی و تظلم رعایا پناه‌گاه امنی معرفی می‌کردند که می‌توانست حریم مطمئنی برای آنها باشد؛ نظیر دیوارهای مجاور قصور خود یا زنجیرهای دارالعماره - اصطبل‌های بزرگان و سرطویله‌ها و از این قبیل.

از این پس بتدریج اماکنی که بیشتر جنبه دولتی و سیاسی داشت بر اماکن مقدس قبلی بعنوان بست افزوده شد مثل تلگراف - خانه‌ها - مجالس قانون گذاری - سفارت‌خانه‌های کشورهای بیگانه و ذیل پرچم‌ها و اینگونه اماکن متناسب با جریان‌ات روز و شیوه حکومت‌ها و افکار مردم مفر و ملجائی گشت برای بست نشینان ستم‌دیده یا فراریان از مجازات یا طالبان حق و حقوق. بر این اماکن باید خانه و آستانه دولتمردان قدرتمند و صاحب نفوذ زمان را افزود. همانگونه که خانه و آستانه مردان دین و مجتهدین صاحب نفوذ بدلیل اعتقاد و احترام عامه مردم حریم امنی برای بست - نشینان بشمار می‌آمد.

نتیجه کلی که پس از ذکر این مقدمه می‌توان گرفت آنکه بهر حال پیدایش این سنت و امر بست نشینی از ابتدا و از هر زمان و هر مکانی که بوده منشائی انسانی - خیرخواهانه و مطلوب داشته و در جهت کمک و یاری به ستمدیدگان و با علت العللی مثبت و سازنده رقم زده شده است و با مایه‌گیری از اعتقادات پاک و مقدس و بخصوص انگیزه‌های مذهبی نضج گرفته و انتشار یافته است. اما در اثر گذشت زمان و با تغییر و تحول اوضاع اجتماعی این پدیده مطلوب نیز متحول و حتی در بسیاری از موارد مسخ و از هدف اصلی منحرف گشته است و چنانچه با مرور تاریخ می‌بینیم چه بسا که وسیله‌ای برای سوءاستفاده نابخاران و ظالمان و تخطی خاطیان و خیانت‌کاران به‌ملك و ملت درآمده است و راه فراری برای فرار این‌گونه خیانت‌پیشه‌گان از چنگ عدالت و قصاص گشته است. بخصوص از وقتی که شق دوم این سنت که بآن اشاره شد، در عالم سیاست و حکومت و در بارها راه یافت و رونق گرفت، هم محل‌های امن و مقدس رفته رفته در حد اماکن سیاسی و نامقدس مثل سفارت‌خانه‌ها و اصطبل و طویله‌ها و خانه‌های اشراف و دولتمندان تنزل یافت و هم هدف‌ها از مسیرهای مشروع خود که رفع ظلم و تعدی ستمگران و دادخواهی بود به طرف حفظ و حمایت خطاکاران و خیانت‌پیشه‌گان و نوکران رسمی و غیررسمی اجانب و جیره‌خواران آنها منحرف گشت و تداوم خیانت در سایه بیگانگان را سهولت بخشید.

بطور کلی حرمت اولیه این آئین مقبول و پسندیده اجتماعی لوث شد - هم هدف و هم محل بست و هم بست نشین چهره زشت و ناپسندی یافتند.

پناهندگی و در بست کوی و سایه اجانب نشستن برای بعضی نه‌تنها عار و ننگ نبود که موجب تفاخر و جرأت هم بشمار میرفت، با این تمهید از مکافات عمل خویش و مجازات تبری می‌جستند و آسوده به خیانت خود ادامه میدادند و دست احدی هم حتی سلطان وقت نمی‌توانست متعرض آنها شود!!

شاید اوج و رونق بازار بست نشینی بخصوص در بعد منفی و ناخواسته آن را بتوان در طول تاریخ دوره قاجاریه دانست، تا

جائی که از فرط تعدی و دخالت مستقیم و غیر مستقیم بیگانگان در امور داخلی کشورمان و حمایت و پناه دادن به خیانت کاران مردان آزاده و وطن پرستی چون امیرکبیر را با همه اقتدارش به تنگ آورده، از آن رو که میدید وطن فروشان و نوکران اجنبی با جرأت و افتخار زیر بیرق بیگانه پناه می گیرند و تحت الحمایگی آنها را یدک می کشند و بدین بهانه بخود اجازه هرگونه خیانت را می دهند و از کسی هم باکی ندارند و با این نیرنگ که دست اجانب پشت آن و ترفند آنان مزید بر رونق روزافزون آن بود خیانت کاران بازارشان گرم و دست عدالت به گریبان آنها نمی توانست رسید، چرا که در بست امنیت و حریم امن پناهندگی و تحت الحمایگی اربابان قدرتمند جای می گرفتند.

بدین ترتیب بود که چنین جریانی آنچنان رنگ زشت و شومی بخود گرفت که برای رادمردی چون امیرکبیر که دشمنی با اجانب دخالت پیشه در کشور و نفوذ آنها و ایادی خود فروخته آنان سرلوحه برنامه اش بود نمی توانست همچنان ادامه یابد و دیگر بجان آمد و شاید برای اولین بار در تاریخ بطور رسمی بنای ستیز و مخالفت با آئین بست نشینی را گذاشت و این سنت جاری تغییر شکل یافته را بزیر پا نهاد و با آن درافتاد و بست را شکست! و بست نشینی را تعطیل کرد.

شکستن بست که در طول تاریخ بسیاری از سلاطین قدرتمند جرأت آن را نداشتند و علی رغم تمایل سخت خویش از ترس باورهای مردم بآن تن درمیدادند. اما در زمان امیرکبیر بخاطر مسخ واقعی و انحراف آن از مسیر مشروع خود وسیله سوءاستفاده بسیار خطیر قرار میگرفت و این بود که بحق بدست امیرکبیر بصورت رسمی و علنی شکسته شد.

از این پس رونق این آئین بخصوص در شکل و قواره سنتی اولیه آن کم کم رو به افول نهاد - اما اشکالی نو و تازه و تحت عناوینی دیگر جای آن را گرفت - موضوع ازحالات سنتی و عرفی بتدریج به قالب های قانونی و موجه تر و رسمی متحول گشت. نه تنها در کشور ما بلکه در ضمن حقوق مدنی سایر کشورها و حتی منشور حقوق بین الملل سعی شد مفاهیمی از این آئین را

با عناوینی نو برگزینند بگونه‌ای که هم متضمن استیفای حقوق حقه افراد و جامعه باشد و هم راه گریز و فرار را حتی الامکان درپیش پای خاطیان و گنه‌کاران مسدود سازد.

از این روست که می‌بینیم حتی خود ناصرالدین‌شاه که سخت در بحبوحه و شدت جریان امر بست‌نشینی گرفتار آمده بود و می‌دید که هم دولت و هم محاکم و مجریان عدالت و حتی شخص خودش در بسیاری از موارد قادر باجرا احکام و قصاص و مجازات مجرمین درمقابل بست‌نشینی و پناهندگی نیستند و دریافته بود که استبداد و بی‌قانونی از یکطرف و ضعف و زبونی در مقابل اجانب از طرف دیگر کار را روزبروز مشکل‌تر می‌سازد لذا ب فکر چاره افتاد و پس از بازگشت از سفر اول خود از فرنگ (۱۸۷۵ میلادی) تشکیل شورای اداری را بدین منظور اعلام نمود ولی توفیقی در پیشبرد آن نیافت - بار دیگر پس از بازگشت از سفر دوم خود از اروپا این فکر را دنبال کرد اما باز هم در عمل با شکست مواجه شد. این بار نظر دولت معطوف به برچیدن بساط بست و پناه‌گاه بود.

در تهران بنا به فرمانی اعلام شد که بست‌نشینی از این پس ملغی و دادگاه‌هایی برای رسیدگی دعاوی افراد تأسیس خواهد شد، اما این بار هم چون اجرای آن بدست مأموران کهنه‌کاری افتاد که از بساط دیرین بهره‌مند بودند بنیان این طرح اصلاحی نیز بی‌سروصدا برباد رفت.

«بدنبال آن شاه اقدام به صدور اعلان سلطنتی (دستخط) در رمضان ۱۳۰۳ قمری نمود و در آن راجع به آزادی جان و مال افراد و برحذر داشتن دیگران از تعدی و تعرض بآن‌ها شدیداً اخطار تنبیهی کرد. بالاخره یکسال بعد پیشنهاد تدوین قانون را کرد.»^۶

با تغییر سیستم حکومتی از استبدادی به مشروطیت پس از ناصرالدین‌شاه ظاهراً نظام قانونی بیشتر رونق میگرفت و اقبال عمومی نسبت به تفکیک قوای حکومتی از قضائی و آئین دادرسی

۶- ایران و قضیه ایران: تألیف جرج-ن-کرزون. ترجمه وحید مازندرانی.

بیشتر میشد و همانگونه که اشاره گردید موضوع بست‌نشینی هم در مفهوم کلی و عام آن چه در بعد ملی و چه در ابعاد بین‌المللی در این برهه از زمان عناوینی تازه یافت نظیر: مصونیت (در انواع و اشکال مختلف) پناهندگی - تحت‌الحمایگی - تابعیت - تحصن - کاپیتولاسیون... و غیره که وجهه قانونی یافتند و هرکدام کم و بیش در اشکال گوناگون و با ویژگی‌های خاص بخود مفهوم اصلی و ریشه‌ای بست‌نشینی را توجیه نمودند که در بخش‌های آینده به تشریح آنها خواهیم پرداخت و ارتباط و بستگی این عناوین را با موضوع بست‌نشینی بررسی و روشن خواهیم ساخت، که در حقیقت می‌توان آنها را اشکال متحول و مختلف دیگری از سنت دیرینه بست‌نشینی بحساب آورد.

۳- واژه‌شناسی و تعاریف

۱- بست و بست‌نشستن - بست در عرف زبان فارسی عبارتست از حریم امنی (حریم به معنی اعم کلمه: فیزیکی یا مکانی - زمانی - اجتماعی - عقیدتی - انسانی) که انسان یا جاننداری در پناه و سایه آن از تعرض و تعدی غیر مصون و محفوظ می‌ماند، یا انسان را در بیان عقیده یا درخواستی در مقابل شخص یا اشخاص دیگر قادر می‌سازد که در حال عادی و معمولی قادر باظهار آن نیست.

۲- تعاریف ذیل را با اقتباس از لغت‌نامه علامه دهخدا برای روشن شدن بیشتر موضوع می‌آوریم:

- «در این زمان اصطلاح شده است مردی از بیم به‌اصطبل پادشاه گریزد یا در مرقد امام‌زاده پناه برده بنشیند تا بحقیقت مراد پرسد گویند بست‌نشسته (انجمن آرا).

- در بهار عجم نوشته که بر دور مزار حضرات بفاصله يك گروه کمابیش از جهت منع از آمدن دواب چوب‌بست کنند و بر گنه‌کاری یا دادخواهی که در آن بست درآید کسی مزاحم حال او نتواند شد و خدمه مزارات مقدسه بحمايت دادخواه فراهم آمده داد او از بی‌دادگر ستانند و بجای چوب‌بست زنجیربست هم کنند

(آنندراج).

– پناه‌گاه یا جائی که مردم بآن پناه آورده متحصن شوند
(ناظم الاطباء).

– محوطه‌ای که اگر مقصر در آن وارد شود حکومت باو دست
نمی‌یابد، مثل مساجد بزرگ و مزارهای مقدس – سرطویه شاه
و اعیان بزرگ – فلان قاتل در مسجد بست نشسته. عموماً در جلو
محوطه بست زنجیر کشیده شده است که زنجیر بست نامیده می‌شود.
– «بقاع متبرکه – امامزادگان – مکه – روضه رسول – خانه
شاهان و مردان بزرگ و در زمان قاجاریه تلگراف‌خانه – اصطبل
همایونی و خانه مجتهدین که بدانجا پناه برند تا از تعقیب
مصون مانند و پلیس و ضابطین و عمال قضایا حکام عادتاً بآن
تعرض نتوانند کرد و از آنجا بیرون نتوانند آورد. مامن – ملجاء
بست اطراف صحن حضرت رضا (ع) (مجم‌التواریخ گلستانه
ص ۳۲۲).

خرد ازهر خللی بست و زهر غم فرج است

خرد از بیم امانست زهر ورد و دعاست

(ناصر خسرو)

ز بست عشق اگر عاقلی بیا بیرون

حصار عافیتی نیست بهتر از زنجیر

(محسن تأثیر) (نقل از آنندراج).

– «بست بالا خیابان – قسمتی از خیابان معروف به بالا
خیابان مشهد بعرض ۲۲ ذرع و امتداد ۹۰ ذرع که نهر بزرگ
چشمه گیلاس از وسط آن میگذرد و رفتن حیوانات بدانجا ممنوع
است و در قدیم مقصران در آنجا بست می‌نشسته‌اند (مطلع الشمس
ج ۲ ص ۳۳۸).

– بست پائین خیابان – قسمتی از خیابان معروف به پائین
خیابان مشهد بعرض ۲۲ ذرع و امتداد ۹۰ ذرع و مانند بست بالا
خیابان از وسط آن نهر چشمه گیلاس میگذرد و هر دو بست جزء

خیابان علیا و سفلی مشهد است و صحن کهنه فاصله میان دو بست است (همان منبع)

– بست شکستن – از حد تجاوز کردن – شکستن و از بین بردن مانع.

شعر:

برده از دل که خیال بت بدمست مرا؟

که شکسته است ندانم دگر این بست مرا؟

(آنندراج)

شعر:

نصف پپائین نبری دست را نشکنی از بی خبری بست را
ترکه گل می زنت پشت دست. گریبری دست تخطی به بست

(ایرج میرزا)

– «شخص بست نشسته را بزور از بست بیرون آوردن – فلان حاکم بست مسجد شاه را شکست». (فرهنگ نظام)
– بست نشستن – در جای بست رفتن و ماندن – فلان شخص را حاکم میخواست بگیرد رفت و بست نشست.

شعر:

گریزگاه دل خسته زلف چون شست است

ستم رسیده علاجش نشستن بست است

(میرنجات)

شعر:

بسته است به مردم سر ره چشم سیاهش

خون کرده و در بست نشسته است نگاهش

(محسن تائیر)

– خون بست – خون بها – پولی که قاتلین به صاحبان خون مقتول و ورثه او می پرداخته اند و از قصاص نجات می یافتند.
«... قاتل آبدار عالیجاه محمد ابراهیم خان گماشته نواب احتشام الدوله را تا دو بیست تومان خون بست دادند. اقوام مقتول راضی

نشده قاتل را سر بریدند...»^۷

در بست - اصطلاحی بسیار متداول است در جامعه - مثل خانه در بست یا اتومبیل در بست و امثال آن که از همان ریشه و مفهوم بست گرفته شده است و مقصود آنستکه خانه‌ای یا اتومبیلی یا اطاقی صد در صد در اختیار شخصی باشد بگونه‌ای که از ورود و تصرف و دخالت و تعرض و تعدی غیر کاملاً محفوظ و مصون بوده و انسان در محدوده آن از حضور دیگران ایمن باشد و مزاحمی نداشته باشد.

۴- اماکن عمده بست‌نشینی

بد نیست در مقدمه این مبحث اظهار نظر جرج - ن - کرزون^۸ درباره بست‌نشستن و اماکن بست‌نشینی در ایران را بیان سازیم و سپس سایر مکانهای مربوطه را عنوان سازیم. او در ذیل عنوان بناهای مقدس در شهر مشهد چنین می‌نویسد: «بست - وصل به طاق‌نما که ساعتی هم اروپائی در بالای آن نصب شده است، تا صد متر یا بیشتر راه‌رو از میان بازار پر از ازدحامی تا دروازه مسجد امتداد دارد. در این فاصله محدود حداکثر جمعیت گردآمده‌اند و چنین می‌نماید که حد اعلائی خرید و فروش هم در اینجا در جریان است... اما عمده‌ترین اختصاصی که راجع به این محوطه متوازی‌الاضلاع هست آن است که جزء آستانه است و خاکش مقدس محسوب میشود. از این رو پناه‌گاهی غیر قابل تجاوز یا بست برای هر فرد خلافاکاری است که بتواند بآن حریم داخل شود. بعضی از نویسندگان نقل کرده‌اند که حتی عیسویان و یهودیان و گبرها نیز می‌توانند با همین قصد از آن استفاده نمایند اما دیگران این مطلب را انکار دارند؛ ولی برای هر مسلمانی که در تعقیب باشد نقطه مصونی است و از آن پناهگاه می‌تواند با تعقیب‌کنندگان مذاکره نماید و راجع به میزان تنخواه در صورتیکه

۷- وقایع اتفاقیه. گزارش‌خفیه‌نویسان انگلیس: به‌کوشش سعیدی‌سیرجانی.

۸- جرج-ن-کرزون مؤلف کتاب ایران و قضیه ایران ترجمه وحید

مازندرانی.

از آن قصد خروج داشته باشد توافق حاصل کند.»
 « فکر بست‌نشستن البته با ساختمان دماغی شرقی بی‌تناسب نیست و این امر نباید مایه تعجب حقارت‌آمیز خواننده انگلیسی شود - زیرا در کشور و پایتخت خود ما هم پناهگاه مشابهی برای وام‌داران در محله الساشیا (Alstia) بین پل برادران سیاه‌پوست (Black - Friars) و ساختمان عدلیه هست که مبنای مذهبی داشته و روزگاری حریم افراد دومنیکن یا برادران سیاه‌پوست بوده است.»^۹
 محوطه بست بی‌شک و شبیه جزء آستانه امام است و هرگاه حیوانی در آن پا بگذارد بی‌درنگ بدست متولیان مصادره میشود.»
 «در ایران بست‌نشینی با آنکه دلیلش معلوم نیست ظاهراً در سه محل مقدور است. اول در بناهای مقدس یا مساجد (نظیر هلال محراب سایبان یهود). دوم اصطبل‌ها و بر دم اسب‌های ارباب یا سلطان یا افراد خانواده سلطنتی - سوم در جوار توپخانه: مانند میدان توپخانه تهران بخصوص در برگرفتن توپ بزرگی که در بیرون قصر است.»

«شاردن (چاپ لانگله جلد هفتم) می‌نویسد که:

«در قرن پیش بست در مزار مقدسان بزرگ و دروازه قصر همایون در اصفهان و در آشپزخانه و اصطبل پادشاه هم مرسوم بوده است. در انتخاب اصطبل شاه برای پناهگاه خاص شاید بمناسبت توجه سرشاری بوده که در آن سرزمین انواع اسب‌های اصیل و سوارکاران ماهر به این قسمت از دستگاه سلطنت مبذول می‌داشتند.»

«در ایران مثلی هست که می‌گویند که هر کس به حرمت پناه‌گاه

۹- در حال حاضر نیز در شهر لندن در پارک معروف و مرکزی شهر بنام هاید پارک (Hide park) در جوار ماربل آرک (Marble Arcke). محوطه‌ای است که هر فرد یا جماعتی می‌تواند در آنجا آزادانه و بدون آنکه مورد تعرض و تعدی حکومت قرار گیرد هر چه را که میخواهد در انتقاد و اعتراض و مخالفت به دولت یا مقامات و شخصیت‌های مملکتی بگوید و شعار بدهد و عقده‌های دل را بگشاید. در حقیقت اینجا بستنی است که جان متعرضین از گزند خفقان و مجازات و تنبیه دولت مصون و محفوظ است و این نشانگر حضور و وجود سنت بست و بست‌نشینی در غرب نیز میباشد. (مؤلف)

اسبی تخطی کند هیچوقت این اسب سوار خود را در جنگ به پیروزی نمی‌رساند. - ملکم در تاریخ خود جلد دوم به يك نسخه خطی فارسی استناد کرده است که تمام بدبختی‌های نادر میرزا نواده نادرشاه افشار از آن ناشی شده بوده است که یکی از افراد فراری را که باصطبل شاهی پناه آورده بود به قتل رسانید.»

«در آن نسخه خطی این مطلب جالب توجه هم مندرج بوده است: پادشاه یا اربابی که مجرمی به اصطبل او پناهنده میشود باید تا وقتی که متهم آنجاست شام و نهارش را بدهد. می‌توان او را قبل از ورود یا بعد از خروج از آنجا نابود کرد. - ولی غلامی که از باب خود را کشته است تا موقعی که در پناهگاه است نمی‌توان باو دست زد. محل مصون جوار کله اسب است و اگر سر اسب در فضای آزاد به افسار بند شده باشد مرد پناهنده باید کلگی اسب را در دست بگیرد. - بعدها دم اسب باوجود خطر بیشتری که داشت به همان اندازه سر اسب وسیله پناهندگی قرار گرفت.»

«چنار عباسعلی - در ارگ سلطنتی پادشاه قاجار در تهران علاوه بر دهها درخت چنار قطور و عظیمی که گفته میشود یادگار دوران حکومت صفویه میباشد و خوشبختانه با اینکه بیشتر آنها را قطع نموده‌اند هنوز تعدادی از آنها سبز و پابرجاست.

يك چنار بسیار قدیمی بود که بنام «عباسعلی» معروف و دربارهٔ مقدس بودن آن داستانش و افسانه‌هایی در زبانها جاری بود که چگونگی آن بقراری که معیرالممالک نوشته اینطور بوده است: یکی از خدمه اندرون مرتکب خلافی شده و از آنجا که دانست مورد خشم و بازخواست خانم خود قرار خواهد گرفت شبانگاه فرار نموده در حضرت عبدالعظیم متحصن شد. چون این خبر بگوش ناصرالدین‌شاه رسید سخت برقت آمد و به خانم کلفت فراری گفت تا از تقصیر وی درگذرد - آنگاه برای آنکه اهل اندرون ملجاء و مأمن نزدیک‌تری داشته و بهنگام ضرورت بدان پناه برند در نهان بیکی از گیس‌سفیدهای حرم دستور داد تا شهرت دهد که خواب‌نما شده و بوی گفته‌اند در پای چنار کهن سال گلشن که کنار مظهر قنات «مهرگرد» واقع در اندرون است امام‌زاده‌ای بنام عباسعلی مدفون است. همینکه این‌آواز در اندرون

پیچید اهل حرم شادیهها کردند و از شاه خواستند تا نرده‌ای بدور آن درخت کشیده شود. شاه نصب نرده را امر نمود و آن را برنگ سبز اندود کردند. از آن پس درخت مزبور به چنار عباسعلی معروف شد.»

«طبق اسناد موجود درخت بدست شاه طهماسب صفوی غرس گردیده بود. این چنار در صبح‌های جمعه مرجع عده زیادی از زن و مرد، از مردم صاحب‌حاجت تهران بود و جمع‌کثیری از کسانی که پیرامون آن گرمی‌آمدند در داخل آن شمع روشن و نذرهای بخاطر برآورده شدن حاجاتشان میکردند.»^{۱۰}

این واقعه و صدها داستان مشابه دیگر گویای نیازها و باورهای اجتماعی مردم آن روزگار سرزمین ماست برای یافتن ملجاء و پناه‌گاهی جهت تظلم و فرار از مجازات. که حتی شاهان نیز خود در پی تسهیل و تسجیل این باور عمومی بوده‌اند.

توپ مروارید - یکی دیگر از مظاهر و محل‌های بست‌نشستن در همین روزگار توپ مروارید بوده است. در میدان مقابل ارگ تهران که بوسیله کریم‌خان زند ساخته شده بود و دارای حصارها و برج و بارویی بود، توپی قرار داشت که آن را بر روی سکوئی نصب کرده بودند. این توپ که در آن روزگاران توپی عظیم می‌نمود یکی از مظاهر قدیم دارالخلافه تهران محسوب می‌شد. عده‌ای معتقدند که این توپ در اوایل سلطنت فتحعلیشاه و بدستور عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ساخته و پرداخته شده و عده‌ای می‌گفتند که آن را نادرشاه جزء غنائم جنگی از هندوستان آورده و گروهی را اعتقاد بر این بود که این توپ از یادگارهای جنگ‌های یازده‌ساله ایران و روسیه تزاری است.

موضوع قابل ذکر آنکه بعضی مردم عوام بخصوص زنان خرافاتی بحکم شایعات و قدرت افسانه‌ای توپ، شبهای جمعه و گاهی چهارشنبه‌سوری از زیر توپ می‌گذشتند و بامید گشایش کارهایشان پارچه‌ای قطعه قطعه شده باصطلاح دخیل بآن می‌بستند و انتظار کشف و کراماتی از آن داشتند.»^{۱۱}

۱۰- نقل از: کتاب دارالخلافه تهران نوشته ناصر نجمی.

۱۱- نقل از: کتاب دارالخلافه تهران نوشته ناصر نجمی.

«موضوع دیگر بست نشستن گناهکاران و مقصرین برای فرار از کیفر و مجازات و تعقیب در زیر چرخهای این توپ بود. اما بست نشستن در زیر چرخهای توپ مروارید بوسیله امیرکبیر شکسته و موقوف شد.»

«علاوه بر توپ مروارید در گذرگاهها - میدانها و تکیه های تهران قدیم رسم های خاصی معمول بود که قسمتی از آن از احکام شرعی سرچشمه میگرفت و قسمتی هم که هیچ مبنا و اساس منطقی نداشت ولی واجب الرعایه و قابل احترام بود مسئله بست نشستن گناهکاران و مجرمین و جنایتکاران بود. بست نشستن مقصرین و حتی جنایتکاران یکی از رسم های عجیب و شگفت آور آن روزگاریها بود و معمولاً اماکن مقدسه و حتی اماکن و محل های که به دین و مذهب بستگی نداشتند و حتی خانه و محل سکونت روحانیون و پیشوایان مذهبی محل بست نشینان بود - از جمله خانه و حریم منزل حاج آقا جمال اصفهانی حاکم شرع تهران در زمان ناصرالدین شاه که خود هر روز دست اندرکار حد زدن مجرمین و خلافکاران بود یکی از مراکز بست نشستن بشمار میرفت.

حضرت عبدالعظیم و چند امام زاده دیگر تهران از محل های بود که اگر کسی گناهی مرتکب میشد و یا حتی قتل می کرد بآنجاها رفته و برای فرار از چنگ قانون بست می نشست.

در اینصورت هیچ مأمور دولتی و اجرائی و حتی نمایندگان قانون حق نداشتند وی را از محل بیرون بکشند و توپ مروارید هم همانگونه که اشاره شد یکی از مکان های بست نشینی بود که اواخر سلطنت ناصرالدین شاه در موضوع شکستن بست ها و به مجازات رسانیدن مجرمین و مقصرین از اعتبار آن کاسته شد»^{۱۲}

خلاصه آنکه همانگونه که دیدیم و در مباحث بعد ملاحظه خواهیم نمود عمدتاً اماکنی که برای بست نشستن بکار میرفته قبور ائمه و امام زادگان نظیر بقعه حضرت رضا (ع) در مشهد و اطراف آن ، بقعه حضرت عبدالعظیم در ری - بقعه حضرت معصومه در قم - بقعه حضرت احمد بن موسی (شاه چراغ) در

۱۲- از کتاب دارالخلافة تهران نوشته ناصر نجمی.

شیراز و مقبره سایر امامزادگان در سایر شهرها بوده است — همچنین مساجد عمده نظیر مسجد شاه در تهران — مسجد نو و مسجد وکیل در شیراز — تکایا — خانه روحانیون بنام و یا مردان صاحب جاه و مقام — دیوار قصور و حریم کاخ‌های سلاطین و حکام — دیوان‌خانه‌ها — زنجیر عدل (انوشیروان) اصطبل و سرطویله شاهان و بزرگان و منسوبین بآنها و بالاخره بعدها سفارت‌خانه‌ها و قنصل‌های دول بیگانه — پارلمانها — تلگراف‌خانه‌ها زیر پرچم‌ها و امثال اینها محل‌هایی برای بست نشستن بوده است. در بین اعراب مهمترین محل مسجد الحرام و ازخیمه و خرگاه و منزل سران و بزرگان و رؤسای قبائل برای این منظور استفاده میشده است که بعدها دربارہ آن سخن خواهیم گفت.

در پاره‌ای موارد دیده شده است که فاتح جنگی در يك شهر — خود محلی را بعنوان بست معرفی می‌کند و اعلام میدارد که هر کس به این محل‌ها پناهنده شود از گزند در امان خواهد بود — نظیر آنچه که در فتح مکه بوسیله سپاهیان اسلام ملاحظه می‌کنیم که پیامبر اکرم (ص) پس از گشودن مکه مسجد الحرام و خانه ابوسفیان را بست قرار دادند تا هر کس بآنجاها پناهنده شود در امان باشد. یا در قتل‌عام کربلا بوسیله داود پاشا عثمانی حاکم بغداد که مسبب اصلی آن (شیخ احمد احسائی) پایه‌گذار فرقه‌های بابی‌گری و شیخی‌گری بود — منزل سید کاظم رشتی شاگرد خلف این مرد را بست قرار دادند تا هر کس بدانجا پناه می‌برده مصون می‌مانده است.

در پایان این بحث بدنیست نقلی هم از زبان، اس. جی — دبلیو. بنجامین. اولین سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران در زمان ناصرالدین شاه قاجار و پرزیدنت آرتور رئیس جمهور آمریکا (۸۳ — ۱۸۸۲ میلادی) در این زمینه بیان سازیم:

«در ایران رسم است کسانی که از مجازات می‌خواهند فرار کنند بر سرطویله اعیان و اشراف پناهنده میشوند و اصطبل‌ها در ایران يك نوع «بست» و «تحصن‌گاه» بشمار می‌روند. سرطویله شاه و شاهزادگان بست مطمئن‌تری است ولی بطور کلی همه اصطبل‌ها اعم از آنکه متعلق بهر کسی باشد پناه‌گاه فراریان از

مجازات محسوب میشود و تا موقعی که در آنجا هستند کسی نمیتواند مزاحم آنها بشود. این پناهندگان معمولاً نزدیک اسب سواری صاحب اصطبل می خوابند و صاحب طویله موظف است که وسائل خوراک و راحتی پناهنده را فراهم نماید. بدرستی معلوم نیست که این رسم از کی و به چه مناسبت در ایران معمول شده است ولی ظاهراً باید مربوط به آداب و رسوم عشایر و چادر نشینان باشد و از میان عشایر به شهر نشینان سرایت کرده است.^{۱۲}

۵- عوامل تشکیل دهنده بست نشینی

از مفهوم و تعاریف بست نشینی و آنچه که عملاً در این مورد از مطالعه شواهد و رویدادهائی از این قبیل می بینیم دو نتیجه مشخص و روشن می توان گرفت:

اول - آنکه امر بست نشینی (و سایر موارد و عناوین مشابه که بعداً بآنها خواهیم پرداخت) بطور کلی دارای سه اصل یا سه پایه اساسی است:

۵-۱- بست (یا پناهگاه یا ملجاء و حامی):

جائی یا کسی است مقدس یا محترم بترتیبی که بست نشین در آنجا یادرسایه و پناه آن (محل یا شخص یا شیء) قرار میگیرد و امان می یابد و از تعرض متعرضین مصون و محفوظ می ماند.

۵-۲- بست نشین:

(یا پناهنده یا تحت الحمايه یا دادخواه...) کسی است که بانگیزه ای (دادخواهی - فرار از مجازات یا ادای مطلبی...) باینکار دست می زند و به جائی یا کسی پناهنده می شود و بست می نشیند.

۱۳- نقل از سفرنامه بنجامین - ترجمه: مهندس محمدحسین کردبچه.

۵-۳- عامل و انگیزه:

عبارت است از عامل یا عواملی که بست‌نشین، بواسطه آن به بست پناه می‌برد - نظیر فرار از مجازات و سیاست یا بخاطر بازگویی مطالبی و تقاضا و درخواستی که در وضع عادی قادر باظهار آن نیست.

دوم - اینکه کار بست‌نشینی معمولاً دارای دو بعد است یکی بعد انفعالی و دیگری بعد تعرضی. در اولی شخص از کار و عملی که مرتکب شده است منفعل و بی‌مناک است و لذا بدنبال مامن و جای امنی می‌گردد تا در پناه آن از گزند و آسیب و عقوبت عمل خویش مصون بماند - و در دومی برعکس برای گرفتن حقی و بیان مطالبی و بانگیزه تحقق درخواستی که در شرائط عادی مقدورش نیست باین کار دست می‌زند.

و این نیز گفتنی است که کار بست‌نشینی یا پناهندگی ممکن است فردی یا اجتماعی باشد بدین معنی که ممکن است تنها یک نفر بانگیزه شخصی به کار بست‌نشینی یا تحصن بپردازد یا آنکه عده‌ای و جمعی با هدف و انگیزه‌ای مشترک باین کار دست بزنند و در این شکل معمولاً بصورت اعتصاب است که بشرح آن بعداً خواهیم پرداخت.

۶- انواع بست و بست‌نشینی

چنانچه شواهد و رویدادهای تاریخی نشان میدهد و در حال حاضر نیز این پدیده در اشکال نوین خود حاکی است، عمدتاً بست ممکن است بسه صورت یا شکل بشرح زیر ملاحظه گردد:

۶-۱- بست در بعد مکان:

منظور محل‌ها و اماکنی است که از قدیم بخاطر حرمت و قداست محل‌هایی برای بست‌نشستن شناخته شده‌اند و یا بعدها بدلائل گوناگون از جمله عوامل اجتماعی یا

سیاسی و غیره بصورت حریم بست درآمده‌اند. که طی بند ۴ مفصلاً بشرح و معرفی عمده آنها پرداختیم.

۶-۲- بست در بعد زمان:

بدین معنی که همانگونه که مکانی می‌توانسته بدلائلی خاص حریم و بست قرار گیرد بهمان قسم نیز از قدیم الایام در بین اقوام و ملل چنین مرسوم و معمول بوده است که ایامی یا ماه‌هایی را در عرض سال محرم و محترم شمرده در آن مدت تعرض و جنگ و جدال را حرام و ممنوع می‌شمردند و در واقع در بست زمان قرار می‌گرفتند و جان و مالشان از گزند متعرضین مصون و محفوظ بوده و خود نیز از تعرض و هجوم بدیگران ممنوع بوده‌اند. از جمله در بین اعراب چه قبل از اسلام و چه پس از آن ماه‌هایی را بهمین منظور حرام می‌شمردند و باصطلاح امروز بینشان در این مدت آتش بس کامل برقرار بود؛ چرا که در تمام ایام سال کارشان جنگ و جدال و راه‌زنی و خشونت و زدوخوردهای قومی و قبیله‌ای و متعصبانه بود و لزوماً بمنظور فراغت خاطر و تأمین امنیت و آرامش در مدتی محدود و معین طبق قرار و رسوم توافق شده فی‌مابین ماه‌های حرام را بدین انگیزه تعیین نموده بودند که عبارتند از: ماه ذی‌القعدة و ماه ذی‌الحجه (که ایام زیارت و تجمع در خانه کعبه بوده است) و ماه رجب (که آنهم مخصوص عمره و حج کوچک بوده است) که در این سه‌ماه مردم با فراغت بال و خیال آسوده به مکه عزیمت می‌نمودند و مراسم مربوطه دینی و زیارتی خویش را انجام می‌دادند و در ضمن به‌کار خرید و فروش و تجارت نیز می‌پرداختند علاوه بر این سه‌ماه محرم‌الحرام نیز چنانچه از نامش پیداست ماه امنیت و عدم تعرض و جدال انتخاب شده بوده است. ماه دوم سال یعنی ماه صفر را ابتدا محرم‌الحلال نامگذاری کرده بودند بدین سبب که برعکس ماه محرم‌الحرام در این ماه تصفیه حساب‌ها و جنگ و جدال و خون‌ریزی را جایز می‌شناختند - بعدها این نام به‌ماه صفر تغییر نام داد.

اسلام نیز کماکان این چهار ماه را بعنوان ماه‌های حرام برسمیت شناخت و اعلام داشت که در عرض این چهار ماه همه مردم اعم از مسلمان یا غیرمسلمان جان و مالشان از تعرض و دست‌اندازی دیگران مصون و نباید متعرض یکدیگر شوند. در این چهار ماه جنگ‌تحریم‌شده و دشمنان خونین اسلحه را به زمین می‌گذارند. و این قانونی بود مورد قبول و حمایت همگان که مداومت یافت.

بنابراین همانگونه که از فلسفه و انگیزه انتخاب این ایام و ترویج این سنت برمیآید در حقیقت این مدت بست و پناه در بعد زمان است که هرکسی را از تعرض بدیگری ولو دشمن یا بدهکار و غیره منع و اینگونه افراد یا اقوام را در بست و قید تأمینی زمانه حمایت و حراست می‌نماید.

۶-۳- بست در بعد زمان و مکان:

گاهی تطبیق زمانی در محلی و مکانی، يك موقعیت زمانی - مکانی را بصورت حریم امن و بستى مطمئن برای همه‌کسانی که در آن موقعیت و شرائط قرار گرفته‌اند درمی‌آورد. این شرائط ممکن است در بسیاری از موارد تحقق یافته باشد یا درآینده نیز برای کسانی محقق شود.

اما یکی از بارزترین و مشخص‌ترین نمونه‌های این‌گونه بست زمانی - مکانی را باید ایام حج در حریم مکه معظمه دانست. در آن زمان و مکان محرم در حال احرام (محرم و احرام از ریشه‌های لغوی حرمت) کاملاً در حریم و بست ایمنی بوده هم خود و هم دیگران و حتی جانوران و گیاهان حرم کلا در بست و از تخطی - تعرض - تعدی مصون و محفوظند.

هرگونه تخلفی از آن گناه و موجب کفاره و اشکال در فریضه حج بشمار میرود.

این حرمت و امنیت نه‌يك امر قراردادی و سنتی است بلکه حکم الهی و منبعث از مشیت پروردگار است که خانه کعبه را محلی امن و ایمن برای همگان قرار داده است. چنانچه می‌فرماید:

اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمنا (ابراهیم، آیه ۳۸) ۱۴ و یا... و من دخله کان آمنا (آل عمران - آیه ۹۱) ۱۵ و آیاتی دیگر که همین معنی را ایفاد می نماید در قرآن کریم وجود دارد.

باری، در این رابطه و در ایام حج و در حریم مکه برای حفظ و تأمین امنیت همگان می دانیم شکار کردن و حتی اعانت به شکارچی و صیاد برای محرم حرام است.

کشتن جانورانی که به بدن انسان راه یابند مثل پشه - مگس - شپش - کنه و غیره مجاز نیست و حتی انداختن آنها از روی بدن و از جایی که محفوظ است بجائی که ساقط شود حرام است. مجروح ساختن خود ولو بقدر کندن موئی از بدن بیرون آوردن خون از بدن - گرفتن ناخن - کشیدن دندان و بالاخره برداشتن سلاح در این محل و در این زمان برای حاجی حرام شناخته شده است. چرا که امنیت جانی همه جانداران اعم از انسان ها - حیوانات و گیاهان در این حریم محترم و ایمن شناخته شده و از کمترین تعدی و تعرض شرعاً مصون و محفوظ اند.

سایر محرمات ۲۴ گانه محرم نیز کم و بیش بهمین اصل حصول امنیت و حراست کامل جمله جانداران برمیگردد و حتی آزار روحی و شخصیتی افراد نیز غیر مجاز است. هرگونه فسقی (مثل دروغ فحش - فخر فروشی و خودنمایی - امر و نهی بدیگران کردن - دستوردادن -) ممنوع است - بکار بردن زیور و زینت آلات یا استعمال عطریات از آن جهت که ممکن است باعث تحسر و آزرده گی روحی و شخصیتی دیگران یا احساس حقارت و تکدر خاطر برای آنها بشود حرام و ممنوع شناخته شده است (بدون آنکه بسایر پیام ها و فلسفه هائی که در این امور شرعی نهفته است وارد شویم). و اینها همه دال بر وجوب امنیت و رعایت آن در این برهه از زمان و مکان است؛ و چه بسا که تمرین عملی برای فراگیری و مشاهده اثرات و نتایج بعدی از ابعاد الهی - انسانی مدینه فاضله است که بگفته فلاسفه و دانشمندان زمانی که در شهری و دیاری اینگونه

۱۴ - یعنی: و زمانی که گفت ابراهیم: پروردگارا این شهر را (مکه) شهری امن قرار بده.

۱۵ - یعنی: و کسیکه بدان داخل شد ایمن است.

مردم پاك و بی‌آلایش و بدور از مظاهر تعدی و تجاوز و آزار نسبت بهم و در کنار هم زیست کنند و بدور از بدی و بدخواهی و بداندیشی در نهایت سلامت نفس و مسالمت زندگی نمایند و آزارشان بهم نرسد. این طرز زندگی و مدنیت ایده‌آل و بهشت‌گونه است که گفته‌اند:

بهشت آنجاست کازاری نباشد کسی را باکسی کاری نباشد.

۶-۴- بست در پناه يك شخصیت و مقام:

گاهی شخصی یا مقامی بهر دلیل یا از جنبه تقدس و معنویت یا از جهت شئون اجتماعی یا سیاسی و منصب ممکن است ملجاء و پناه دیگری قرار گیرد و جان و مال و حیثیت و شئون و هستی پناهنده را بتواند در کنف حمایت و در بست امنیت خویش مصون از تعرض و تجاوز دیگران قرار دهد. یا آنکه بعنوان حامی بتواند حقی را از پناهنده خویش از بی‌دادگر مطالبه و وصول نماید. و یا آنکه در مقام وساطت و شفاعت از او برآید.

در همه این شقوق و مقوله‌ها شواهد و رویدادهای بسیاری در تاریخ سراغ داریم. از جمله حمایت ابوطالب عموی پیامبر (ص) از ایشان در اوائل بعثت در مقابل تعرض و ایداء قریش را می‌توان نام برد که در نتیجه شخصیت و مقام اجتماعی شخص ابوطالب و نفوذ او پیامبر اکرم توانست از بسیاری از مکائد و تعدیات قریش مصون و محفوظ بماند و همچنین حمایت و پشتیبانی نامبرده از پیامبر در مدتی که ایشان را در شعب ابوطالب محاصره اجتماعی اقتصادی نمودند و با اصطلاح آن روز طرد کردند.

در هر دو حالت این حمایت و پشتیبانی در حکم بستنی بود که پیامبر و یارانش را در خود مصون و محفوظ داشت و در پیشرفت و توسعه اولیه اسلام تأثیر بسزا داشت. نمونه‌ای دیگر آنچنانکه در تواریخ مسطور است: گویند روزی هارون الرشید بقصد شکار بیرون شد و به تعقیب آهوئی می‌تاخت. ناگهان مشاهده کرد که آهو به تپه‌ای پناه برد و در آنجا آسوده نشست. هارون که بدنبال

او میرفت دید اسبش در حریم آن تپه از رفتن باز ایستاد و قدم به پیش ننهاد. اندیشید که در این کار رازی هست. از پیران و سالخوردگان آن حوالی پرس و جو نمود که موضوع از چه قرار است؟! گفتند: ما بسیار دیده‌ایم که وحوش از ترس صیادان و تعقیب‌کنندگان باین تپه پناه می‌آورند. پس از کنکاش و پی‌جوئی بیشتر دانسته شد که آنجا مقبره مولی متقیان علی ابن ابیطالب (ع) است که تا آن روز از همگان بجز خاصان شیعیان مخفی و پنهان داشته شده بود. هارون با مشاهده این امر دستور داد تا مسافتی اطراف تپه و مقبره حضرت را محصور کرده دیوار کشیدند و بتدریج دارای بقعه و بارگاه شد و کم‌کم اطراف آن شهری شد (نجف اشرف) و معمور و آباد گردید.

این داستان هرچه هست و تا چه حد مقرون به صحت و حقیقت بجای خود اما بهر حال حاوی يك پیام و اندیشه‌ای است متکی و استوار بر باورها و عقاید اجتماعی ما نسبت به حمایت و شفاعت مردان حق از پناهندگان و روی‌آوردگان به‌ذیل عنایت و شخصیت و حتی تربت و خاک آنها که در این زمینه نمونه و شواهد بسیار است. همچنین داستان ضمانت حضرت امام رضا (ع) از آهوئی که از صید صیاد و تعقیب او به حریم امن حمایت و ضمانت ایشان پناه برد.

واقعه تاریخی یهودیان در بند شهر بابل که پس از فتح شهر بدست کوروش بزیر چتر حمایت او پناه بردند و ایمنی یافتند؛

و یا آرامنه مهاجر که در جلفای اصفهان مأمن گزیدند و در پناه امنیت شاه‌عباس صفوی حرمت و عزت یافتند؛
یا اهالی مکه پس از فتح این شهر توسط مسلمانان که در زیر حمایت و پناه پیامبر اکرم از تجاوز و غارت و کشتار مصون و ایمن ماندند؛ جملگی از این مقوله است.

در مورد حیوانات علاوه بر داستان آهو - داستان گر به تحت - الحمایه ناصرالدین‌شاه را نیز شنیده‌ایم که بدین سبب راحت و آسوده و ایمن از تعرض بهر جا که می‌خواست آزادانه رفت و آمد می‌کرد و کسی را یارای ایداء او نبود.

و یا موضوع گاوهای مقدس در سرزمین هند که در پناه باورهای سنتی و عقیدتی جامعه از هرگونه تعرض و تعدی مصون و محفوظند.

علاوه بر شواهد تاریخی حتی در زندگی روزمره چه بسا ملاحظه می‌کنیم که کسی باتکاء و پشتیبانی فردی یا شخصیتی با نفوذ در تحت حمایت او قرار می‌گیرد و نه تنها مورد تعدی قرار نمی‌گیرد بلکه حتی جرأت و جسارت تجاوز و تعدی بدیگران را نیز پیدا می‌نماید و کمتر کسی هم می‌تواند متعرض او شود. از این نمونه بسیار است که احتیاجی به بازگوئی ندارد.

۶-۵- پست در پناه پست و مقام:

پست و پناه‌گاه ممکن است دائر مدار پست و مقامی باشد. بدین معنی گه حرمت و شأن یک پست و مقام اعم از معنوی - اجتماعی یا دولتی و سیاسی عرفاً یا قانوناً به صاحب آن یک نوع امنیت و مصونیت می‌بخشد. آن پست و مقام برای دارنده آن همچون محافظی و پناهگاهی عمل می‌کند و او را بموجب قانون و مقررات یا سنت‌های اجتماعی از گزند و تعرض مصون میدارد. نظیر آنچه را که در عرف دیپلماتیک و بین‌المللی در مورد نمایندگان دول و یا سفراء کشورهای بیگانه در کشور مورد مأموریت ملاحظه می‌کنیم. یا مصونیت پارلمانی نمایندگان مجالس مقننه یا مقامات دیگر کشوری یا قضات که طبق ضوابط خاص تا زمانی که در آن مقام و منصب قرار دارند از مصونیت‌های خاص برخوردارند.

بدیهی است این‌گونه مصونیت‌ها لزوماً برای این‌گونه افراد از آن رو پیش‌بینی و معین شده است تا گفتار و اظهار نظرهای سیاسی و قانونی یا قضائی برای آنها در هر شرایطی ممکن و میسر بوده و قادر باشند در راه انجام وظیفه و تأمین حقوق موکلین خود یا کشورهای متبوع خویش بدون ترس و محافظه‌کاری گام بردارند و عمل کنند و مورد تعرض و توهین و هتک حرمت واقع نشوند.

این مصونیت و امنیت در حقیقت امنیت شغلی است که دارنده آن تا زمانی که در آن مقام ایفاء وظیفه می‌کند در بست امنیت و ایمنی لازم قرار دارد و به محض برکناری، خودبخود زایل می‌شود گوئی که از بست امنیت بیرون می‌آید.

۷- مبانی شکل‌گیری بست‌نشینی و سایر مفاهیم مشابه آن در سیر تاریخ

گفتیم که کار بست و بست‌نشینی تحت عناوین مختلف سابقه بس دیرینه دارد بقدمت تاریخ و بسابقه ظهور و تشکل اجتماعات و مدنیت هرچند کوچک و محدود. چرا که حب ذات و صیانت نفس جزء لاینفک وجود انسان است و لزوماً به حفظ و حراست جان و مال و کلیه تعلقات خویش پای‌بند و به عقاید و باورهای خود دل‌بستگی داشته و بدین سبب طبیعی است که تصور نمائیم که برای حفظ این ارزش‌ها و نیل به امیال و مقاصد خویش و فرار از رویارویی با ضرر و زیان و تبری از تحمل هرگونه تعدی و تعرض و خلاصه جلب منفعت و دفع ضرر از خویش، یکی از شیوه و شگردها را توسل و التجا به کسی یا جائی یا چیزی می‌دانسته و آن را کارساز می‌دیده است.

با شکل‌گرفتن جوامع و رشد مدنیت براین اساس و برپایه احتیاجات روزافزون اجتماعی از دیرباز این پدیده یعنی بست‌نشینی بصورت يك امر سنتی و آئین قابل قبول عام متظاهر و شایع گشته تا جائی که در بسیاری از موارد از يك حکم قانونی نافذتر و مؤثرتر حکمفرما بوده است.

در بررسی تاریخ و جستجوی اشکال مختلف این پدیده بسیار ملاحظه می‌کنیم که نه تنها مردم و اقشار مختلف جامعه، حتی حکام و سلاطین مقتدر و مستبد که پای‌بند هیچگونه اصول و قانونی حتی موازین شرعی نبوده‌اند، عملاً در مقابل این سنت پویا و ریشه‌دار اجتماعی تسلیم گشته‌اند و چه بسا نسبت به دشمن خونی خویش یا خیانت‌کاران به آنان یا به کشور تنها بواسطه آنکه فرد

خاطی در پناه و بست قرار گرفته است بناچار راه مدارا و مماشات را برگزیده‌اند و بالاتر آنکه در ترغیب و اشاعه هرچه بیشتر این سنت نیز کوشیده‌اند بگونه‌ای که بتدریج این پدیده بشکل يك قانون حاکم در جامعه ساری و جاری گشته است.

در مطالعه تاریخی برای ردیابی و پیدانمودن سرمنشائی در امر بست نشینی، نه در منشور حمورابی و نه کوروش اشاره‌ای که رسماً مؤید وجود این سنت و پناهندگی و تمسك بجائی آنگونه که ما در این کتاب مطرح ساخته‌ایم دیده نمی‌شود. تنها در قانون حمورابی در طی مواد ۱۵ تا ۲۰ که مربوط به مجازات تحریک بردگان به فرار و پناه‌دادن برده فراری است اشاره‌ای بدین مضمون می‌توان یافت:

ماده ۱۹- «اگر کسی برده فراری را در خانه خود پنهان کند (پناه دهد) و بعد برده را نزد آن شخص و در تصرف وی بیابند آن شخص را باید کشت.»

شاید بتوان این ماده را قرینه‌ای بر وجود رسم پناهندگی و پناه‌دادن در آن زمان دانست البته تلاش برای پیدا کردن ریشه اولیه و بنیاد يك چنین رسوم اجتماعی اصولاً ممکن است غلط باشد، زیرا همانگونه که تحقیق درباره اینکه چه کسی اولین شعر را گفته است یا چه شخصی ابتدائاً بنیان فلان رسم اجتماعی را گذاشته است غلط است این نیز کاری عبث و بیهوده خواهد بود و این پدیده مشابه يك اختراع و کشف علمی نیست که اولین‌ها در آن مطرح و شناختی باشند چون این امور منبعث از جامعه است. جامعه خود مانند يك شخص مظاهر گوناگون اجتماعی را می‌سازد و بنا می‌نهد.

قدیمی‌ترین متن مدونی را در این خصوص بشکل قانونی مدون تا آنجا که نگارنده جویا شده است، می‌توان منشوری دانست مربوط به قوم یهود قبل از اسلام آنجا که می‌گوید:

«کدام شهر را اولاد اسرائیل برای بست نشستن تعیین کرده بودند؟»

«شش شهر از شهرهای لاویان را خداوند از برای بست معین فرمود که شخص قاتل از دست ولی مقتول بدانها فرار کند تا حکم

صحیح و رسیدگی شرعی درباره او بعمل آید. چون حکم جاری میشد قاتل را به ولی مقتول می سپردند و رنه در همان شهر ساکن میشد. قاتل تا دوهزار ذرعی اطراف شهر نیز آزاد است. اینک نام شهرها:

قادش در جلیل - شکیم در کوهستان افرائیم - جرون در یهودا و گذرگاه اردن - ناصر در دشت - راموت در جلعاد - جولان در باشان.»

«معروف است که اسرائیلیان لفظ بست را بر تخته های بزرگ می نوشتند و بر سر راه های آن شهرها می آویختند تا قاتلان به سهولت راه ملجاء را بیابند. ظاهراً این طریقه برای جلب توریست نیز مفید بوده است.»^{۱۶}

«اما در این ایام یعنی در دنیای قبل از اسلام و در سرزمین های «معمور آن زمان دنیائی بود ظلمانی و حکام و سلاطین بر جان و «مال و ناموس مردم قدرت و نفوذ فائقه داشتند.»

«مالداران به تنعم برخورد می بالیدند و مترفان غرقه در «ناز و نعمت بر تهیدستان فخر می فروختند. در عصری که در وادی «بت پرستان و فرزندکشان و نژادپرستان مردمی بودند با دانش «بیگانه و باولاد و اموال و عشیره بالنده - با خلق و خوی فرعونی «که در یکی از امپراطوریه های همسایه اشان سران کنیسه و کلیسا» «برای پیوند با قدرت دنیائی آیات تورات و انجیل را رفته رفته «تغییر می دادند - پطروس قدیس حواری بزرگوار مسیحا در «رساله ای به رومانیان نوشته بود: «چون منشاء هر قدرت از «پروردگار است پس در پیشگاه هر قدرت فروتن باشید.» و از «قول عیسای مجرد به مسیحیان گفتند: «مال قیصر را به قیصر» «باز دهید و آن کلیسا را به کلیسا.» و رفته رفته در جهان «مسیحیت پیشوای آن تاج مرصع بر سر گذاشت و جبه گوه رنشان» «پوشید و با تحریف آیات تورات و انجیل گام بگام خود را به «قدرت های دنیائی نزدیک کرد»^{۱۷} در این شرائط قدرت ها متمرکز گشت و بنام دین و خدا کلیساها خود را ملجاء و پناه مردم قرار

۱۶- دائرة المعارف زرین - آذینفر.

۱۷- حقوق بشر - نوشته دکتر اسداله مبشری.

دادند - گناهان را می‌بخشودند و بهشت و جهنم را با نقدینگی - های مردم ناآگاه و متوسل معامله می‌کردند. اقرار به گناهان هر چند و هر چه بود در پیش هم‌نوعان متظاهر و طماع، ظاهراً مردم بی‌چاره را از عذاب دوزخ می‌رهانید و حور و قصور را به بهائی با آنها پیشکش می‌کردند و می‌فروختند.

«در همسایگی دیگر آن قوم اگر پیشه‌وری مثلاً میخواست همه اندوخته‌های خود را بدهد تا فرزندش دبیری آموزد او را می‌گشتند تا این خیالات خام در اندیشه او خانه نکند.»^{۱۸} در حالی که در همان زمان زنجیر عدل نوشیروان بست و پناه‌گاه مردم ستم‌دیده بشمار می‌آمد و امیدی برای رسانیدن فریاد دادخواهی و تظلم رنج‌دیده‌ای بگوش سلطان عدالت شعار بود. بهر حال اینها فرازهایی از تاریخ و گذرگاههایی از آئین مورد بحث میباشد و گویای این واقعیت است که در سراسر جهان آن روز نه قانون و قرار و ضابطه‌ای در جوامع حاکم و فریادرس ستم‌دیدگان بود و نه دیگر دین و آئین ملجاء و پناهی برای آنان بحساب می‌آمد چرا که در نتیجه تغییر و تحریف، وسیله‌ای برای جلب منافع و مصالح زورمندان زمانه و ابزاری برای سوءاستفاده روحانیون که خود دائرمدار و یا در حیطه و سلطه قدرت قرار گرفته بودند گشته بود. در یونان آن روز هم که پیش از هر جای دیگر بازار قانون و مقررات و مدنیت رواج داشت و فیلسوفان در اندیشه ساختن و پرداختن مدینه فاضله بودند کاری از پیش نمی‌بردند چرا که آنان نیز بیشتر نظر به خودبینی و مسائل سیاسی روز داشتند.

«اما در سرزمین تازیان پیش از اسلام با همه فساد و تباهی و بی‌دانشی که در بین آنها نضج داشت جوانمردان بحکم خوی مروت و فتوت و حمیت عربی حقوق ناتوانان را بیشتر پاس می‌داشتند تا جائی که بخاطر پشتیبانی از آنها گروهها تشکیل دادند و جانها بر سر این کار گذاشتند.»^{۱۹}

آنگونه که از فحوای تاریخ در زمان جاهلیت در سرزمین عربستان برمی‌آید در رابطه با عنوان مورد بحث شقوق و مقررات

۱۸- حقوق بشر - نوشته دکتر اسداله مبشری.

۱۹- حقوق بشر - نوشته دکتر اسداله مبشری.

خاصی داشتند که همانند يك قانون نافذ و معتبر مورد قبول و اجراء خاص و عام بوده. و با استفاده و ترویج آن‌ها می‌کوشیدند تا حتی الامکان خلائی را که از حیث قانون‌مندی در جامعه آن روز وجود داشت پرکنند و علی‌الخصوص در جهت استیفای حقوق مظلومین و حمایت از آنها راه و روش‌هایی را برای پناه‌دادن و پناه‌جستن درپیش پای بی‌پناهان و نیازمندان بازکنند و باب‌وسیعی را در این زمینه بصور گوناگون و در قالب سنت‌های پایدار بگشایند که تعمق و مطالعه در هر يك از آنها ما را دقیقاً به بعدی از ابعاد و مفهومی واقعی از آئین بست و بست‌نشینی و پناه و پناهندگی رهنمون می‌سازد که ذیلاً به پاره‌ای از آنها اشاره میشود^{۲۰}

الف - حلیف:

قسم خورده. از رسوم دوران جاهلیت اعراب قبل از اسلام بوده است که جلب حمایت و وابستگی حتی تا رسیدن به مرحله قرابت و خویشاوندی بوسیله قسم‌خوردن يك فرد با غیر پیدا می‌کرد. اگر اسیری نمیتوانست خود یا بستگانش بوسیله دادن جزیه آزاد شود اسیر با اربابان تازه خود با قسم‌خوردن هم‌پیمان می‌شد و جزء قبیله آنان و تحت حمایت و پناه آن قبیله درمی‌آمد. با این وصف اگر چنین کسی در جنگ کشته میشد دیه او نصف دیه سایر افراد قبیله بود.

این رسم از اهمیت و رواج خاصی برخوردار بود و بی‌مناسبت نیست در این زمینه داستان جالب و مشهور حلف‌الفضول را که در مکه قبل از بعثت پیامبر اسلام (ص) اتفاق افتاده است بعنوان شاهد بیان سازیم:

«داستان حلف‌الفضول^{۲۱} - یا نخستین پیمان جوانمردان برای یاری ستم‌دیده‌گان = پیش از اسلام عرب نه حکومتی داشت و نه

۲۰- استفاده از کتاب - تاریخ تمدن اسلام - تألیف جرجی زیدان - ترجمه:

علی جواهرکلام.

۲۱- حقوق بشر - نوشته دکتر اسداله مبشری.

قانون مدونی - آنها به سنت زندگی میکردند. حکومت مرکزی وجود نداشت تا پناهگاهی برای محرومین و بی پناهان باشد. لاجرم عده‌ای باین فکر افتادند تا از مردم بی‌پشتیبان که هرروز از دست خویش و بیگانه می‌نالیدند حمایت کنند.

گویند «عاص بن وائل» پدر عمروعاص معروف از مسردی کالائی خرید اما بهای آن را با همه پافشاری و بردباری صاحب کالا نمی‌پرداخت. فروشنده ناچار بامدادی برکوه «ابوقبیس» بالا رفت و برسم اعراب شعری چند در عرض حال خویش انشاء کرد و دست بدامان جوانمردان دیار خود گردید.

نام آوران قریش در انجمن کنکاش قوم یعنی «دارالندوه» به‌چاره‌جوئی فراهم آمدند تا بحکم شرف و انسانیت، به کمک ستمدیدگان برخیزند. چندتن در خانه «عبدالله بن جدعان» گرد آمدند و پیمان بستند و بخدای منتقم سوگند یاد کردند که تا جان در بدن دارند از ستم‌کش و مظلوم حمایت کنند و تا حق وی را باز نستانند از پای ننشینند. این پیمان «حلف الفضول» نامیده شد و ثبت تاریخ گردید. یعنی سوگند فضل‌ها: که سه نفر بودند هر سه فضل نام و آنها حق آن بازرگان را که بآنها پناهنده شده بود از عاص، و حق پدری را که زورمندی دخترش را از کفش ربوده بود گرفتند و به صاحب حق سپردند و پاس جوان‌مردی و پناه دادن را بجای آوردند.»

«پیش از این پیمان به‌روزگار اسمعیل پیامبر (ع) نیز چنین پیمانی در قبیله «جرحم» بسته شده بود. باری پیمان حلف‌الفضول برمبنای سوگند پایدار ماند و پناه بسیاری از ستم‌دیده‌گان قرار گرفت - فضل‌ها با تکیه بر جوانمردی و شرف از هیچ جانفشانی در این راه کوتاهی نمی‌کردند. بعدی که این پیمان که در ایام جوانی پیامبر در عربستان صورت پذیرفت در همان ایام و حتی پس از بعثت ایشان همچنان مورد تأیید و احترام پیامبر قرار گرفت و در این باره فرمود: «درسرای عبدالله بن جدعان با حضور من پیمانی بسته شد که اگر امروز در اسلام مرا بآن پیمان فرا خوانند بآن پاسخ می‌گویم - آنها سوگند یاد کردند که مردم تحمیلی و متجاوز را به‌جای خود بنشانند و نگذارند ستمگری

مظلومی را ناراحت گرداند. این پیمان نزد من از شتران سرخ موی ارزنده تر است -»

«حلف الفضول از نمودارهای زیبا و ارزنده انسانیت در تاریخ است که بی شك اولین و آخرین در بین اقوام و ملل و در طی قرون و اعصار نبوده و نیست - چه نهاد بشر مفسور به نیکی و فداکاری است. اما این واقعه از میان صدها در تاریخ ثبت شده است.»

ب - استلحاق:

دیگر از رسوم و توابع عصبیت خویشاوندی استلحاق بود - بدین ترتیب که طایفه‌ای یا بزرگ طایفه‌ای اجازه می‌داد شخصی بنام آنان خوانده شود و بزیر چتر حمایتی آن طایفه زیست کند. چنین کسی را مولی می‌گفتند (بعد از اسلام نیز این جریان برقرار ماند).

از نمونه‌های آن زیاد ابن ابیه پسر سمیه بود که معاویه برای استفاده از وجود او - او را بنام خانواده خود و پسر پدر خود و برادر خود یعنی زیاد ابن ابوسفیان نامید و بدین گونه به خانواده او ملحق و وابسته گردید و در نتیجه مورد حمایت آن خاندان قرار گرفت و از همه تبعات خویشاوندی برخوردار و از گزند ناراحتی - های ناشی از بی‌پناهی در آن زمانه مصون ماند. چنین کسانی را «دعی» نیز می‌گفتند که از کسان تازه خود ارث هم می‌بردند.

پ - مواخاة:

یعنی عقد برادری و برادرخواندگی - که دو نفر باهم مثل دو برادر یار و یاور گشته پشتیبان هم می‌شدند و در مواقع لازم از یکدیگر حمایت می‌نمودند.

ت - خلع:

برضد استلحاق است - یعنی آنکه فردی را از

قبیله‌ای رانده و شرافت نسبی او را خلع میکردند و این زمانی بود که کار بدی از او سرزده بود و بدین ترتیب او را از مزایای قبیله‌ای و حمایت و پشتیبانی طایفه‌ای و خانوادگی که مهمترین عامل حیات یکفرد در آن زمان بود محروم و معزول می‌نمودند. و گاهی این امر همراه با انجام مراسم و تشریفات خاص نیز بوده است.

ث - استرقاق (برده‌گی):

به‌قید رقیت و بندگی کشاندن دیگران یکی از رسوم دوران قبل از اسلام در بین اعراب بوده است. رسم برده‌گی و برده‌داری نه‌تنها در عربستان بلکه در تمام جهان آن روز مثل مصر - بابل - آشور - ایران - روم - بعنوان يك سنت اجتماعی مسلم شدیداً رایج بوده است.

در جنگ‌ها اسیران را به برده‌گی می‌گرفتند و از مردان آنها کار و از زنان بهره می‌جستند - یا آنکه آنها را بفروش می‌رسانیدند. بدین ترتیب در واقع کلیه حقوق انسانی برده تا برسد به حق حیات او در دست قدرت و تصرف مالک بوده است. برده هیچ‌راه گریز و خلاصی و ملاذ و ملجائی نداشت و حتی پس از مرگ صاحب خود چون سایر ماترک متوفی به ارث به وارث می‌رسید. از این‌رو بود که اسلام بعنوان حامی و پناه این‌گونه ستمدیدگان تمهیداتی را برای سست نمودن هرچه بیشتر پایه‌های این رسم و استخلاص بردگان و برده‌داری بکار بست.

ج - موالی:

موالی در زمان جاهلیت وضعی بود از برده بالاتر و از آزاد پائین‌تر بین این دو حالت. و برسه قسم بود:
- مولی عتاقه - در صورتی بود که اسیری با ارباب خویش برای انجام کاری قرار می‌گذاشت و با آن عمل میکرد و در اینصورت آزاد میشد.

— مولى مكاتبه — بر اساس قرارى بود كه اسير پرداخت پولى را تعهد مى كرد و چون آن را به از باب خويش مى پرداخت آزاد مى شد.
 — مولى عقد يا حلف — و آن بدینقرار بود كه فردى يا قومى با افراد يا اقوام ديگر هم پيمان يا هم قسم مى شدند كه مولى يا موالى آنها باشند يعنى تحت الحمايه آنان قرار گيرند.
 مثل زمانى كه اسلام پديد آمد يهوديان مدینه هم پيمان و تحت الحمايه طایفه اوس و خزرج شدند. هر فردى از آنها به همسايه خود از طایفه اوس و خزرج پناهنده گرديد و مولى آنها شد.

در اسلام اين رسم ادامه يافت و اهالى شهرها و دهات با اعراب فاتح پناه مى بردند و مولای آنان مى شدند. بدین قسم كه پناهنده يا مولى مى گفتم: من تا زنده ام هم پيمان تو هستم و پس از مرگ ارث من از آن تو باشد، پناه دهنده آن را مى پذيرفت و با اجراى اين مراسم آن يكى تحت الحمايه ديگرى ميشد كه پناه دهنده نيز در مقابل موظف به همه گونه حمايت و پشتيبانى از پناهنده مى شد و از جان و مال و عرض او دفاع و حمايت مى كرد.
 در تاريخ شواهد بسيارى در اين مورد وجود دارد — از نمونه هاى بارز آن برمكيان بودند كه با همين شيوه موالى هارون شدند و با همين رسم بسيارى از ايرانيان موالى اميران عرب بودند.

در زمان جاهليت مردم مسيحي يا يهودى يا زردشتى موالى اعراب ميشدند. اما بعداً قرآن كريم مولى گرفتن يهود و نصارى را بر مسلمين منع فرمود و از آن پس يهود و نصارى بجای مولى بودن ذمى شدند^{۲۲}

مولى علاوه بر شكل فوق انواع ديگرى نيز داشت از جمله:
 مولى رحم و آن وقتى بود كه مولای يك قبیله با مولای قبیله ديگر ازدواج مى كرد كه مراسم و شرائط و مقررات خاصى هم داشت.
 در اینجا اين نکته تاريخى نيز قابل تذكر است كه قبل از اسلام اعراب در خدمت ايرانيان بودند ولى پس از اسلام تا زمان

۲۲- يا ايها الذين آمنوا لاتتخذوا اليهود والنصارى اولياء. (مائده - ۵۷).

عباسیان موالی ایرانی در دربار خلفا قرب و منزلت بسیار یافتند و از اعراب به خلیفه نزدیک تر شده و صاحب جاه و مقام و منصب گردیدند.

والیان همه از موالی ایرانی بودند و مانند خلافت مقام آنها نیز ارثی شده بود و خانواده‌هایی مانند برمکیان - قحطبه - سهل - طاهر و غیره سالها در مقام‌های وزارت و امارت باقی ماندند. پس از مرگ مأمون ترکان جای ایرانیان را گرفتند و بطور کلی موالی (چه ایرانی چه ترك) در کارهای عمومی و خصوصی خلیفه وارد شدند و همه را موالی غیر عرب می‌گفتند.

بعدها ذمیان در دربار عباسیان و فاطمیان به مقامات و مناصبی مثل مؤلف - مترجم - طبیب - دبیر - رئیس دیوان و غیره رسیدند و بآنها آزادی عمل دادند - ولی در هر حال بر حسب حال و هوای خلیفه گاهی مورد مهر و شفقت بودند زمانی آماج شدت و سخت‌گیری و تعدی و تجاوز قرار می‌گرفتند. هرچقدر دولت‌های اسلامی رو بفساد و انحطاط میرفت تعدی و تجاوز به ذمیان بیشتر میشد و این وضع بعد از جنگ‌های صلیبی بیشتر شد، بطوریکه فرمانروایان اسلامی ذمیان را دشمن خود می‌دانستند و متقابلاً مسیحیان نیز کینه و تنفر مسلمانان را در دل می‌پرورانیدند و سعی می‌کردند هرطور شده از دست حکمرانان مسلمان رهایی یابند.

چ - جوار:

یا حق همسایگی و پناه‌دادن - این مورد نیز از خصوصیات و صفات برجسته عربهای بدوی بوده که همسایه را بسیار گرامی می‌داشتند و دفاع و حمایت از همسایه را واجب می‌شمردند و بطور کلی «جار» را به معنای مهر و داد و پناه‌گرفتن و پناه‌دادن (اجاره - استجاره - جوار) بکار می‌بردند و جوار و همسایگی را تا سرحد پناه‌دادن و پناه‌بردن توسعه دادند. «حق جوار زنها پیش از مردان بود یعنی آنقدر برای زنان قائل با احترام بودند که اگر يك خارجی می‌توانست خود را به خیمه

يك زن عرب برساند همینکه دستش به طناب خیمه میخورد و پناه می‌خواست مشمول حق جوار میگردید. اگر يك خارجی ولو گنه‌کار خود را به يك زن عرب می‌رسانید و زن مقنعه خود را روی آن فراری می‌انداخت وی از حق جوار برخوردار میشد و از آن لحظه جار آن زن می‌شد و کسی نمیتوانست آن فراری را دستگیر کند. مثل زینب دختر پیامبر (ص) که شوهر کافر خود (ابوالعاص) را حق جوار داد تا از گزند مصونیت یافت و بعدها مسلمان شد و دوباره شوهر زینب گردید.»^{۲۳}

اگر کسی از چیزی یا کسی میترسید همینقدر که بدیگری پناه می‌برد و از او کمک می‌خواست شخص پناه‌دهنده خود را موظف می‌دانست تا حد فداکردن جان و مال خویش از او دفاع کند.

این رسم و شیوه پسندیده یعنی حرمت جوار و حق همسایگی همچنان در اسلام باقی ماند و محترم شناخته شد آنچنانکه مشهور است پیامبر گرامی آنقدر سفارش همسایه را نمود که گفته شد گمان کردیم همسایه از همسایه ارث می‌برد.

برای پی‌بردن به اهمیت پناه و حمایت و جوار در آن زمان بذکر یکی از شواهد تاریخی می‌پردازیم:

گویند وقتی «اعشی» شاعر «اسود عنبسی» را مدح گفت و اسود مقدار زیادی جامه و عنبر و غیره باو هدیه داد - راه بازگشت اعشی از میان قبیله بنی‌عامر بود و اعشی از بیم دستبرد آنان نزد «علقمة بن علائه» آمده و گفت: «مرا پناه‌ده» گفت «دادم» گفت «از جن و انس؟» گفت: «آری» اعشی گفت «از مرگ هم؟» علقمة گفت: «نه آن را نمی‌توانم.» اعشی از او روی گردانید و بسوی «عامر بن طفیل» رفت و همان مطالب را درخواست نمود و استدعای پناهندگی کرد، عامر باو پناه داد. اعشی گفت از مرگ هم؟ پاسخ شنید آری. اعشی پرسید چگونه از مرگ پناه می‌دهی؟ عامر گفت: آنطور که اگر نزدش بروی دیه تو را بوارثانت بدهم. اعشی گفت: «حال دانستم که در پناه تو هستم.»

چه بسیار که کسی بمنظور پناهندگی بخانه‌ای میرفت و صاحب

۲۳- محمد پیغمبری که از نو باید شناخت. نوشته: ک-و-گیورگیو - ترجمه:

خانه را نمی‌دید. ولی همینقدر که گوشهٔ جامه‌اش را بدرخانه می‌بست و معلوم میشد که او پناهنده است تمام اهل خانه به حمایت و دادخواهی او ملزم می‌شدند - شاید بستن خویش به مرقد و ضریح اعتبار مقدسه یا بستن دخیل (ریسمان یا قفل) و امثال آن باین گونه مکان‌های مقدس که هنوز هم رایج است از همین مبدأ و مبنا نشأت گرفته باشد و تا با امروز ماندگار گردیده است.

باری از نمونه‌های مردانگی اعراب در پناه‌دادن یکی همین عامر بن طفیل است که پس از مرگش اهل قبیله او تا یک میل اطراف قبرش را علامت گذاردند تا سواره یا پیاده یا گله‌های شتر و گوسفند در آن حدود وارد نشوند و قبر او حریم باشد - چرا که عامر در زمان زندگی خویش بسیاری را پناه می‌داد.

ح - طرد:

این معنی و این اصطلاح نقطه مقابله و مخالف پناه و جوار در نزد اعراب بود. یعنی بیرون کردن فردی یا جمعی از قبیله خود و در نتیجه برداشتن کلیه حقوق و مزایای قبیله‌ای از او که سرآمد همهٔ آنها ترک پناه و حمایت از او بود.

در اینصورت چنین کسی بی‌پناه و خونش هدر بود - اگر او را می‌کشتند کسی از قاتل بازخواست نمی‌کرد. و هرکس می‌توانست او را به غلامی ببرد - مگر آنکه با یکی از روش‌های گفته شده فوق خود را به فردی یا طایفه‌ای و قبیله‌ای منسوب و متصل می‌ساخت و از حمایت و پناه آنان برخوردار می‌شد.

بهترین شاهد تاریخی در این باره و در همان زمان و مکان طرد پیامبر اسلام بوسیله قریش بود: هنگامی که اهالی مکه و شیوخ قریش نتوانستند پیامبر اسلام را با توسل به تطمیع و تهدید و آزار و سوء قصد از ادعایش منصرف سازند، و وقتی که دیدند طایفه هاشم حاضر نیستند دست از حمایت او بردارند تا دست قریش برای قتل پیامبر باز باشد، تصمیم به طرد او و همهٔ مسلمین گرد او را گرفتند - بدین ترتیب آنها از شهر خود یعنی مکه طرد شدند و از لحاظ روابط اجتماعی نیز بهمین طریق

مطروود واقع گردیدند بطوریکه هیچکس حق نداشت بآنها صحبت کند یا آنها را لمس نماید و باصطلاح مصافحه کند، از آنها زن بگیرد یا زن بدهد، معامله و داد و ستد کند. و این مشکل‌ترین و دردناک‌ترین کاری بود که می‌توانستند نسبت به حضرت محمد (ص) و یاران او در آن شرائط انجام دهند.

در این بین غیرت و حمیت قومی ابوطالب عموی پیامبر (ص) سبب گردید که از برادرزاده خود حمایت کند و او را رسماً بزیر چتر حمایتی خویش آورد و در مامن و پناه‌گاه مخصوص و منسوب بنخودش (شعب ابوطالب) در خارج از شهر مکه اسکان دهد. (توضیح: شعب شکاف و دره کوه و تپه را می‌گفتند. و هر یک از سران ده‌گانه قبیله قریش ساکن مکه یک شعب بنام خود برای پناه دادن سایرین که بآنها پناه می‌بردند داشتند مثل یک بیگانه یا خارجی و مطروود و از این قبیل که نمیتوانست در بین قبیله خود زندگی کند).

این یکی از برجسته‌ترین نمونه و شواهد بست و پناه‌گاه و پناهندگی است که در تاریخ ثبت شده است و نقطه عطف تاریخی و سرنوشت‌سازی بحساب می‌آید. این پناه‌بخشی که در حقیقت حيله قریش را نقش بر آب کرد و جان پیغمبر و یارانش را از گزند و آسیب جدی قریش رها نید سه سال طول کشید، گوااینکه سختی و مشقات زیادی را در عرض این مدت با آن شرائط سخت و انحصارات برای پیامبر گرامی و یارانش دربر داشت، امارسول خدا با ایمان و پای‌مردی و مقاومت از پای ننشست تا آنکه حامی و پنااهش ابوطالب از دار دنیا رفت و پس از او ابولهب رئیس قبیله شد. در اینجا یک بار دیگر شاهد شدت و پای‌بندی و عصبیت قوم عرب در جاهلیت به سنت‌ها هستیم - بدین قرار که ابولهب باوجود بی‌ایمانی و دشمنی و کینه‌توزی زیادی که با پیامبر داشت فقط بحکم تعصب و پای‌بندی به سنت و روش‌های معمول زمانه مجبور شد بعنوان رئیس قبیله از دشمن خود کماکان حمایت کند و حتی موجبات پایان طرد او را از شعب ابوطالب فراهم آورد. در حقیقت مسئله حمایت و پناهندگی بر عقیده خصومت بار ابولهب

سبقت گرفت و این نشانگر اهمیت این سنت بود.»^{۲۴}
 بدنبال همین امر در قضیه فتح مکه بدست پیامبر ایشان بازهم از همین شیوه و سنت دیرینه استفاده نموده حریم مسجد الحرام و خانه ابوسفیان را (که تازه باسلام گرویده بود) بعنوان بست و پناهگاه اعلام فرمودند تا هرکس باین مکانها پناه می برد و بست می نشست از هرگونه تعدی و تعرض فاتحین شهر در امان بوده باشد. اما رفته رفته همینکه مسلمانان دولت و تشکیلات پیدا کردند قضیه پناه (بست نشستن) رو به سستی نهاد - چرا که مردان بزرگ (پناه دهندگان) از ارکان دولت شدند و بواسطه حفظ مقام و موقعیت خود کسی را پناه نمی دادند و به پناهجویان می گفتند کسی از دست فرمانروا بست نمی نشیند. بست نشستن برای دادخواهی از افراد عادی است!

«گویند موقعی که «مفرغ» خاندان عبیدالله بن زیاد را هجو گفت، از ترس او که در آن موقع امیر بصره بود به «احنف بن قیس» پناه برد. احنف برای حفظ مقام خود او را رانده و گفت اگر میخواستی تو را از آزار قبیله بنی سعد پناه می دهم اما از دستبرد ابن زیاد پناه نمیتوانم داد. بهتر است که بسایر بزرگان عرب مراجعه کنی ولی احنف پیش هرکسی رفت همان جواب را شنید.»^{۲۵}

«در سال اول هجرت، پیامبر (ص) يك قانون اساسی تدوین و منتشر نمود که جزو آیات قرآن نبود اما از احکام قرآن الهام میگرفت. ۲۵ ماده از این قانون اساسی مربوط به مسلمین و ۲۷ ماده مربوط به پیروان ادیان دیگر بود. در ماده ۱۶ میگفت: «قاتل باید مجازات شود. کسی که بعمد مرتکب قتل میشود باید به قتل برسد و هیچ کس حق ندارد قاتل را مورد حمایت قرار دهد». دیگر آنکه سرزمین مدینه را حرم شناختند یعنی سرزمین مقدس که نباید در آن جدال کرد. و بالاخره بموجب این قانون تمام سکنه مدینه اعم از مسلمانان و یهودیان از حیث حقوق متساوی شناخته

۲۴- نقل و با استفاده از کتاب «محمد پیغمبری که از نو باید شناخت»

نوشته: ک-و-گیورگیو ترجمه: ذبیح اله منصورى.

۲۵- محمد پیغمبری که از نو باید شناخت.

شدند و کسی را بر کسی مزیتی نبود.»^{۲۶}
 این امر نشانگر آنستکه مسئله پناهندگی و جوار و باصطلاح بست نشستن بناحق و فرار از مجازات و تأدیب و قصاص میرفت تا مهار گردد و به مجرای صحیح افتد و قانوناً کسی نتواند به بهانه بست نشستن یا در جوار و حمایت زید و عمر قرار گرفتن بناحق مصون بماند و تأمین یابد که این ستمی بود بر مظلوم و جور کشیده.

بدیهی است پیامبر اسلام با الهام از دستورات و احکام قرآن کریم بر روش‌ها و سنت‌های غلط و ناروای دوران جاهلیت خط بطلان کشید و امور را به مجرای حق و عدالت و قانون‌مندی ساری و جاری ساخت.

خ - ذمه - ذمی - ذمیان:

به غیر مسلمانانی که در قلمرو حکومت اسلامی زیست میکردند ذمی یا ذمیان یا اهل ذمه می‌گفتند. آنها در مقابل آزادی در حفظ مذهب و عقیده خویش و زندگی آسوده در زیر لوا و حمایت مسلمانان و مصونیت جان و مال و حقوقشان از تعدی و تعرض موظف بودند سالیانه مبلغی بعنوان مالیات و بنام جزیه یا خراج به حکومت اسلامی بپردازند. عبارتی دیگر در مقابل پرداخت این مبلغ حمایت حکومت را نسبت به خویش جلب و آسایش و امنیت خود را در جامعه مسلمین تأمین می‌نمودند. حفظ جان و مالشان بر ذمه مسلمانان و بعهد آنها بود.

در اسلام حقوق ذمیان سخت محترم شمرده میشد و آنگونه بود که حکومت‌های اسلامی بعنوان حامی و پناه‌دهنده ذمیان تأمین امنیت و مصونیت آنها را از هرگونه تعرض بر خود فرض می‌شمردند. داستان بیرون آوردن خلخال از پای دخترکی غیرمسلمان و ذمی در زمان حکومت علی ابن ابیطالب (ع) را شنیده‌ایم که چون این خبر به حضرتش رسید شدیداً بر آشفت و بزودی در صدد جبران

و دلجوئی از وی برآمد.
و نیز داستانی دیگر در این زمینه را بی‌مناسبت نیست در همین‌جا بیان سازیم:

گویند مردی بنام «سبیع» باتفاق «عمرو عاص» برای جنگ با رومیان به‌شام رفته بود در آن‌جا با راهنمایی مردی مسیحی شراب خورد و مست شد. خبر به‌سرفرمانده: «ابوعبیده جراح» رسید، لاجرم دستور داد سبیع را حد شرعی زدند. و او که از این مجازات سخت ناراحت شده بود تصمیم گرفت به‌تلافی، آن مرد مسیحی را مجازات کند یا بکشد. در این میان «عباده بن الصامت» که یکی از مسلمانان همراه بود باو هشدار داد و گفت: «زینهار که باو آسیبی برسانی! چرا که او ذمی و تحت‌الحمايه ماست و مصون از تعرض و تعدی است!»

د - جزیه:

جزیه از قدیم میان ملل متمدن معمول بوده است و چیزی نیست که اعراب یا اسلام آن را پدید آورده باشند. همینکه مردم یونان بکرانه آسیای صغیر رسیدند و آن نواحی را گشودند، مالیاتی بر اهالی آن نواحی مقرر داشتند تا درمقابل، آنها را از هجوم فنیقی‌ها (که آن روز جزء ایران بود) محفوظ بدارند. البته پرداخت آن مالیات در مقابل حفظ جان چندان گران نمی‌آمد.

رومی‌ها نیز هر جا را فتح میکردند بر مردم آن‌جا مالیاتی وضع میکردند مثل فتح کشور گل (فرانسه) که برای هر نفر از اهالی سالی نه تا پانزده لیره معین کردند که هفت برابر جزیه مسلمانان بود.

گویند کسری انوشیروان بر مردم ایران پرداخت جزیه را مقرر داشت. این جزیه ۱۲ - ۸ - ۶ - ۴ بود و بااستثنای کارمندان دولت - مرزبانان - نویسندگان - اشراف و سپاهیان، سایر مردم آن را می‌پرداختند. از این‌رو شاید اعراب لفظ و معنای جزیه را از ایرانیان گرفته باشند و همانگونه که در ایران طبقات

فوق‌الذکر از پرداخت جزیه معاف بودند عربها نیز جزیه را از خودی‌ها یعنی مسلمانان (که تقریباً جزء طبقات فوق بحساب می‌آمدند) مطالبه نمی‌کردند.

جزیه و خراج هر دو باهم شبیه و از نامسلمانان سالی یک بار دریافت میشد اما جزیه با ایمان آوردن و مسلمان شدن از گردن شخص پرداخت‌کننده ساقط میشد.

ولی خراج که در حقیقت مالیات ارضی بود با قبول اسلام نیز همچنان باقی می‌ماند. در زمان پیامبر (ص) میزان جزیه با رعایت زمان و مکان با نظر خود پیغمبر (ص) تعیین میشد و بتدریج شکل و نحوه و میزان وصول آن تغییراتی بهم‌رسانید. پرداخت جزیه نوعاً مربوط به اهل ذمه بود که در تحت لوای اسلام بودند و برای کسب حمایت و پشتیبانی بهائی می‌پرداختند. بعبارت دیگر و باصطلاح امروز بنحوی جان و مال و عقیده و آزادی خویش را با پرداخت مبلغی سالیانه بیمه میکردند و از گزند تعدی و تجاوز مصون و محفوظ می‌داشتند.

این موارد و موازینی که در جهان آن روز بخصوص در جزیره العرب حکمفرما بود و به اهم آنها اشاره گردید مبانی و پایه‌های اصلی سنت بست‌نشینی را در مشرق زمین و از جمله کشور ما تشکیل داد. زیرا این مبانی نوعاً در اسلام باقی ماند و پاره‌ای از آنها محترم و کماکان نافذ شناخته شد و در نتیجه اثرات آن در جوامعی که اسلام در آنها راه یافت هویدا گشت و بازمینه‌ها و سنت‌هایی که از قبل در خود این‌گونه جوامع وجود داشت درهم آمیخت و اشکال تازه‌ای را بوجود آورد که از آن جمله بست و بست‌نشینی در جامعه ما بود.

بست و بست‌نشینی همانگونه که در بخش‌های پیشین بیان شد هم پایه و مایه معنوی و مذهبی داشت و هم ابعاد مادی و دنیوی. در اسلام خداوند ملجاء و پناه اصلی بی‌پناهان است و منسوبین به شرع شفاعت عندالله و حریم وجودشان یا مرقد و مزارشان مقدس و مامن طالبین و حاجتمندان. از طرفی بتدریج این عقیده و احترام و دل‌بستگی به سایر افراد و اماکن دیگر و بمنظور و اهداف گوناگون رسوخ یافت و عمومیت بیشتری پیدا کرد که چگونگی آن

بیان شد و در بخش‌های بعد بذکر شواهدی از این مقوله خواهیم پرداخت.

در پایان این فصل بدنیست باین واقعیت نیز اشاره کنیم که در عین اینکه در بین اعراب در زمان جاهلیت آنگونه موارد و موازین شایسته و مطلوب که بیان شد وجود داشت معذالك در آن زمان و مکان خوی جاهلیت و خرافه و بت پرستی نیز جای خود را داشت بطوریکه: «در شهر طائف قبل از اسلام تپه‌ای بود سنگی و مجسمه «لات» (یکی از سه بت بزرگ اعراب) را در آنجا نصب کرده بودند و آن تپه و منطقه اطراف آن «بست» بشمار می‌آمد و هرکسی وارد آن منطقه می‌شد ولو آدمکش بود از تعقیب مصون می‌ماند.»^{۲۷}

ذ - حق میهمان و نان و نمک:

میهمان‌نوازی یکی از خصوصیات برجسته مردم مشرق‌زمین از قدیم الایام شناخته شده است و هنوز هم کم و بیش و جای بجای رواج دارد. این عادت پسندیده بیشتر در بین قبائل و ایلات و عشائر که زندگی بدوی و صحرائی دارند و همچنین روستائیان با همان امکانات ساده زندگی ولی با خلوص و صداقتی زایدالوصف رونق داشته و دارد. پذیرائی از میهمان را چه خویش باشد چه بیگانه چه دوست یا دشمن بر خود فرض می‌شمارند.

البته این ویژه‌گی در گذشته از رونق و رواج بیشتری بحکم شرائط زمان و مکان برخوردار بوده است تا جائی که نه تنها میزبان نزد میهمان احترام و عزت خاصی داشت بلکه افزون‌تر میهمان در نزد میزبان صاحب ارج و احترام بود.

اگر کسی نان و نمک دیگری را می‌خورد هرگز بنخود اجازه نمی‌داد چه در پنهان و چه آشکارا باو خیانت کند و برعکس میزبان نیز راضی نمیشد که از جانب خود یا دیگری به میهمان او و کسی که

نان و نمکش را چشیده است گزند و آسیبی برسد.
از این رو نان و نمك اصطلاحاً حرمت ویژه‌ای یافت و يك حالت مصونیت و امنیت پایدار و استواری را فی‌مابین میهمان و میزبان بوجود آورد که این دو را در پناه هم و حامی هم قرار داد تا حدی که برای این اساس از حق مسلم قصاص در مقابل هم می‌گذشتند که بشواهدی تاریخی در این مورد که فراوان هم بوده است در فصل آینده اشاره خواهیم کرد.

ناگفته نماند که این شیوه مرضیه کماکان در بین ما مردم شهرنشین هم تا حدودی وجود دارد و حق نان و نمك محترم شمرده میشود و احترام آن در بین عامه مردم بحدی است که بآن سوگند یاد می‌کنند.

۸- پیدایش مفاهیم جدید بست و بست‌نشینی در شرع و عرف

گفته شد که کار بست قراردادن جایی و یا امر بست‌نشینی در ابتدا کلاً مبتنی بر نیازهای اجتماعی از دیرباز در جوامع و برپایه يك امر سنتی و عرفی بنا گردید و در این مرحله برپایه قانونی مدون و مشخص مگر سنت استوار نبود که این سنت در پاره‌ای جماعات برتر و نافذتر از قانون حکمفرما بود و مورد قبول عالی و دانی - حاکم و محکوم - ظالم و مظلوم قرار داشت.

رفته رفته اشکالی منبعت از مفاهیم و ریشه‌های اصلی این سنت یعنی بست‌نشینی در زمره احکام و دستورات مذهبی متظاهر و متجلی شد و مشروعیت یافت و قوایه‌های بانحاء و عناوین مختلف بصورت قوانین و مقررات مدنی و بین‌المللی رسمیت و قانونیت یافت و هرکدام محدوده و کاربرد خاصی را احراز نمود که ما در این بخش بذکر و تشریح این دو شکل شرعی و قانونی تا آنجا که میسر است می‌پردازیم و ارتباط و نزدیکی هر يك را با موضوع مورد بحث یعنی بست و بست‌نشینی و هم‌بستگی آنها را باهم در اصل و مبنا روشن خواهیم ساخت:

۸-۱- مفاهیم شرعی و اشکال مذهبی:

در رابطه با این عنوان موارد و عناوین متعددی را می‌توان برشمرد که ما فقط بذکر اهم آنها می‌پردازیم؛ آنهم بنحو مختصر و میسور که صرفاً وافی به مقصود از جهت مبحث مورد نظر در این کتاب است و الا هر کدام از این مقوله‌ها آنقدر گسترده و جای بحث دارند که از حوصله این کتاب خارج است.

۸-۱-۱- شفاعت:

شفاعت یکی از مباحث بسیار مهم و مسلم اسلامی است که هم در قرآن کریم و هم شریعت اسلام بآن اشارات زیادی شده است. شفاعت را در دو بعد یا در دو جهت اساسی می‌توان مورد مطالعه قرار داد. یکی در بعد دنیائی و مربوط به مسائل زندگی در این جهان و دیگری در بعد اخروی و در ارتباط با خداوند، روز قیامت و روز جزا که اهمیت و اعتبار باب شفاعت در اسلام بیشتر منوط به شق دوم آن است.

آنچه که در بعد دنیوی شفاعت می‌توان گفت آنستکه مراد از شفاعت حضور و وجود شخص و مقامی است بنام شفیع که وظیفه او وساطت و میانجی‌گری است از برای شخص خاطی (یا متهم به خطا) نزد شخص تعقیب‌کننده، بمنظور حمایت از متهم و جلب ترحم و عفو و اغماض او از برای متهم

بدیهی است در این مورد شخص شفیع لزوماً باید نزد مشفوع— عنده صاحب نفوذ و قدر و منزلت و احترام متناسب باشد تا بر حسب کیفیت و اهمیت موضوع و خواسته بتواند وساطت را داشته باشد و با استفاده از موقعیت و مقام یا شخصیت خود شفاعت نماید. در طول تاریخ چه بسیار دیده شده است مخصوصاً در دربار سلاطین و حکمرانان که مردانی از سر مهر و عاطفت و تمیز بی‌گناهی متهمی بحق جان بی‌گناهی را از مرگ نجات بخشیده‌اند و چه بسا برعکس مردمانی فرومایه از سر خوف و ترس یا محافظه‌کاری و مصلحت‌جوئی بناحق دم فرو بسته‌اند و

علی‌رغم امکان و قدرتی که برای شفاعت و نجات جان بی‌گناهی داشته‌اند جانی را بورطه هلاکت انداخته‌اند.

بهرحال هدف از بیان این مطلب آنستکه شفاعت در این بعد و شکل همچون بست است که متهم یا خطاکاری در سایه قدر و منزلت صاحب قدر و مقامی بست می‌نشیند و در حریم امن و حمایت شفیع جای می‌گیرد و به منظور خویش که همانا رهائی از سیاست و تنبیه و تقاص و امثال آن است دست می‌یابد و یا امکان تظلم و دادخواهی یا عذر تقصیرخواستن و مورد اغماض قرار گرفتن را بوسیله شفیع و میانجی پیدا می‌کند و خلاصی می‌یابد که تمام کیفیات آن با بست‌نشینی مشابهت کامل دارد بدین تفاوت که در این‌جا «بست» شخصی است صاحب‌مقام بنام شفیع یا میانجی یا باصطلاح متداول در زمان قاجاریه «توسط‌کننده».

اما در شکل دوم که شخص گرفتار و حاجت‌مند برای رفع حاجات و یا دفع بلیات دنیوی یا استشفای و درمان دردهای جسمی و روحی و خلاصه انواع نیازهای مختلف دست بدامن شفعاء عندالله می‌زند و با تضرع و زاری و با نذر و نیاز و عجز و لابه - با دخیل بستن‌ها یا زیارت قبور ائمه و یا بستن حاجتمند با طناب یا زنجیر به ضریح و مرقد آنها سعی می‌کند برای ادای حاجاتش شفיעی نزد پروردگار برانگیزاند تا در سایه آنها و در ذیل عنایت و آبروی آنان نزد خداوند به‌مراد و مقصدش نائل آید.

باین‌گونه مقامات صاحب آبرو متوسل می‌شود و با خضوع و خشوع و ابرام از آنها درخواست می‌کند که نزد خداوند شفیع شوند از او حمایت کنند و مشکل از کار او بگشایند. در حقیقت خود را در بست امن و حریم امنیت معنوی شفیع قرار می‌دهند تا حاجت روا گردند و دل باین امید می‌بندند که از این بست و حریم مقدس معنوی بیرون نخواهند رفت و دامن نخواهند کشید جز آنکه به‌مراد و مقصود برسند.

این شیوه توسل و پناهندگی به مظاهر منسوب به قدیسین و ماوراءالطبیعه و در واقع آفریدگار داناوتوانا را نه تنها درکشور - های اسلامی بلکه در کشورهای پیشرفته و باصطلاح متمدن امروزی هم می‌توان دید. برای‌العین در کشورهای خاور دور از

جمله ژاپن عیناً همین شیوه تمسک و بستن دخیل و نخ و پارچه بدر و پنجره مکان‌های مقدس و زیارتگاه‌ها و حتی شاخه درخت‌های واقع در حریم چنین عبادتگاه‌هایی را که معمولاً منتسب به بودا و بوداییان است شاهد بوده‌ام.

در کشورهای اروپائی نیز همین رسم توسل و توجه در کلیساها کم و بیش وجود داشته و دارد که بر پایه باورهای دینی مردم به مقدسات مذهبی‌اشان استوار بوده است. و براساس همین رسم بود که دیرزمانی متولیان کلیساها از ساده‌لوحی پاره‌ای از معتقدان سوء استفاده نموده کشیش‌ها خود را نماینده خداوند روی زمین و شفیع و آمرزنده گناهان از طرف او قلمداد میکردند و از مردم می‌خواستند تا رازهای درونی خود را نزد آنان افشا کنند و به خطاها و گناهان خویش نزد آنها اقرار و اعتراف نمایند تا آن جنابان این گناه‌کاران سیه‌روز و شوربخت را به یمن انفاس قدسیه خویش و در مقام نماینده خداوندگار ولی در واقع به میزان درهم و دینار پیشکشیشان به بخشند و از عذاب دوزخ مصون و محفوظ بدارند و در مقابل بهشت موعود و جنت عدن ارزانی نمایند!

و اما در بعد اخروی و دینی باستناد آیات قرآن کریم و بموجب تفاسیر و اخبار و احادیث موجود موضوع شفاعت در اسلام مفهومی والا و بس گسترده دارد. و مشی آن بگونه‌ای است که هرکس را نمی‌رسد که نزد خدا برای بندگان خدا شفاعت کند مگر باذن و اجازه خود او.

شفاعت با انگیزه تمسک و توسل بذات باریتعالی بدستیاری شفاعت شفיעی که بدرگاهش قرب و منزلتی دارد بامید بخشش گناهان - قبول توبه یا تحقق و برآورده شدن حاجتی و آرمانی صورت می‌پذیرد و همانگونه که گفته شد منظور نخست بیشتر مورد نظر است.

این‌گونه شفاعت یعنی شفاعت نوع الهی با شفاعت از نوع اول (مربوط بامور دنیوی) دارای چند فرق عمده است:

اول آنکه این شفاعت دارای هدفی عالی و بزرگ است و چون مشفوع‌عنده ذات باریتعالی است لذا شفیع هم باید دارای مقامی ارجمند و شایسته باشد که شفاعت او مأذون باذن الهی و مقبول

درگاه او بتواند باشد.

دوم آنکه در این مورد شفیع بدون اذن و اجازه خداوند دست به چنین حمایت و وساطت و شفاعتی نمی‌زند زیرا فرمود: «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه . س ۲ آیه ۲۵۵ قرآن کریم» و بقول مفسرین در این آیه که هم جنبه نفی و اثباتی دارد مقصود را چنین می‌توان تفسیر نمود که از یکطرف شفاعت شفعاء ساختگی را که مولود جهل بشر است نفی می‌کند: «و یعبدون من دون الهه مالا یضرهم ولا ینفعهم و یقولون هؤلاء شفعاءنا عند الهه س ۱۰ - آیه ۱۸» و از طرفی دیگر شفاعتی را که باراده و اذن پروردگار باشد اثبات می‌نماید و آن را در مکتب توحیدی اسلام صحیح می‌شناسد.

و در این رابطه درجای دیگر می‌فرماید: «یومئذ لاتنفع الشفاعه الا من اذن له الرحمن ورضی له قولا. س ۲۰. آیه ۱۰۹». یعنی روز قیامت شفاعت احدی سودی ندارد مگر آنکس که خداوند رحمن بوی شایستگی و اجازه شفاعت داده و بگفته او راضی باشد. پیدا است که چنین شرائطی جز در وجود مردان حق و پیامبران راستین الهی که به ظل عنایات خاصه او نزدیک‌ترند در دیگر کسان نخواهد بود.

سوم آنکه در شق نخست یعنی در شفاعت دنیوی گناه کار یا مجرم و خاطی بهر وضعی که باشد ممکن است بتواند از شفاعت شفیع و میانجی بهره‌مند گردد و از کیفر و مجازات در امان بماند و رهائی یابد، اما در این شق هر گناه‌کاری نمی‌تواند از شفاعت شفعاء در قیامت سود ببرد مگر آنکه زمینه‌های لازم یعنی ایمان بخدا را داشته باشد و بعلاوه خداوند از شفاعت شفعاء در مورد او راضی باشد «ولا یشفعون الا لمن ارتضی. س ۲۱ - آیه ۲۸». و بخوبی روشن است که در اینصورت امری برخلاف عقل و حق و عدالت رخ نخواهد داد و حقوق دیگران بواسطه آن تضییع نخواهد شد، در حالی که در طبیعت زندگی دنیوی و در مسئله میانجی‌گری و شفاعت در باره مجرمین و بزه‌کاران همه‌گونه امکان‌خطا و ضایع شدن حق دیگران و عدول از مسیر عدالت و فرار گناه کار از مجازات وجود دارد و همچنین برعکس رفتار شدن بی‌گناهی بناحق و

پایمال شدن حقوقی از او یا سایرین بسیار امکان‌پذیر است. مگر آنکه مشفوع‌عنده آنچنان عادل و عالم به حقیقت و کیفیت امر باشد که بواسطه وساطت و شفاعت شفیع هرکس که میخواهد باشد، جانب حق و عدالت را رها نکند و برای خود استوار بماند. (مگر در مواردی که عفو و اغماض جنبه شخصی دارد و شمول عام یا اجتماعی و تضييع حقوق دیگران در بین نباشد.)^{۲۸} و آنچه که در تفسیر المیزان در این مقوله آمده است آنکه: شفاعت در این بعد در آخرین موقف از مواقف قیامت بکار میرود که یا گنه‌کار در اثر شفاعت مشمول بخشش و آمرزش میگردد و اصلاً داخل در آتش نمی‌شود، یا آنکه پس از داخل شدن در آتش بوسیله شفاعت نجات می‌یابد. یعنی شفاعت باعث میشود که خداوند باحترام شفیع رحمت خود را گسترش دهد.

۸-۱-۲- استعاذه:

پناهندگی بخدا. یا بخدا پناه‌بردن مراد است. در این زمینه بیشتر منظور پناهندگی بخدا از شر شیطان و هوای نفس است و حفظ و صیانت خویش از وسوسه‌های او و افتادن در دام اوست در پناه رحمت و امنیت حضرت باریتعالی. در این‌جا می‌توان گفت بست و پناه‌گاه برترین و بالاترین و مطمئن‌ترین پناه‌گاهها یعنی خداوند است و دشمن و تعقیب‌کننده انسان هم به تناسب بدترین - قوی‌ترین و بانفوذترین دشمنان متصور است که انسان در هر جا و در هر حال از شر دسائس او مصون و محفوظ نیست و او شیطان است که مگر انسان بتواند در پناه ایمان بخدا در حریم امنیت و مصونیت قادر متعال قرار بگیرد. انگیزه و هدف هم بنوبه خود در این میان بالاترین و والاترین انگیزه‌های انسانی است چرا که شخص میخواهد در پناه خدا دنیا و عقبی خود را از گزند شیطان پلید محفوظ و مصون بدارد.

۲۸- در این بخش از کتاب آیه‌الکرسی - گفتار فلسفی: هیئت نشر معارف اسلامی استفاده گردیده است و همچنین از تفسیر المیزان تألیف علامه مرحوم سید محمدحسین طباطبائی.

«قل اعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ بك رب ان يحضرون» (س ۲۳ - آیه ۹۷ و ۹۸). یعنی بگو بار خدایا بتو پناهنده می‌شوم از وسائس شیطان‌ها و بتو پناه می‌برم ای پروردگار که آنها بر من حاضر شوند.

در شرع مقدس اسلام در همه حالات از کوچکترین امور مباح تا بالاترین مقامات و اعمال استعاذه وارد شده است.

«رکن اول استعاذه تقوی - رکن دوم تذکر - رکن سوم توکل - رکن چهارم اخلاص - رکن پنجم تضرع است. بنابراین استعاذه یا پناهندگی بخدای تعالی با حصول این ۵ اصل تحقق می‌یابد»^{۲۹}

۸-۱-۳- توبه:

نیایش و دعا مقدمه توبه و توبه پشیمانی و ندامت حقیقی از گناه یا گناهانی است که فردی مرتکب شده است، و این مصداق بیشترین مفهوم و معنا را در مقابل آفریدگار داراست زیرا انسان بسوی او می‌رود و از او در قبال خطاها و معاصی خویش طلب بخشش و مغفرت میکند بامید آنکه در پرتو آمرزش و غفران او و با وسیله و عاملی بنام توبه که خود بان امر فرموده «یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله.» از مجازات و خشم الهی رهایی یابد و در پرتو حمایت و رحمت او مصون از عذاب گردد.

البته مصداق دیگر توبه و پشیمانی و طلب بخشش نیز در زندگی روزمره انسانها نسبت بهم رواج کامل دارد. شخصی از دیگری در مقابل خطا و گناه و ظلم و تعدی یا بی‌ادبی که کرده است پوزش می‌طلبد و طلب عفو و اغماض می‌نماید و چه بسا که عذر تقصیر نه تنها موجب گذشت و بخشش طرف مقابل قرار می‌گیرد بلکه تائب و معذرت‌خواه را بیشتر بخود نزدیک و مانوس می‌سازد

۲۹- استعاذه - اثر شهید آیت‌الله دستغیب.

بهر حال مقام توبه در نوع اول و در مقابل مقام الوهیت آنچنان عالی و بلند مرتبه است که اگر به حقیقت و از سر صدق صورت پذیرد تائب را در حصار استوار و حصنی حصین از غفران و مرحمت الهی محفوظ و مصون از عذاب و کیفر قرار میدهد - گوئی در بستی نفوذناپذیر از تأثیر عذاب آسوده می نشیند. و در نوع دوم نیز در حدود اسلامی موارد بسیاری وجود دارد که مجرم تائب از اجرای حد و مجازات معاف و مصون می ماند. در این مقولات سخن بسیار است که بهمین حد اکتفا می نماید.

۸-۲- مفاهیم عرفی و قانونی:

۸-۲-۱- پناهندگی: واژه شناسی^{۳۰}
پناه آوردن = پناهندگی = التجا = ملتجی شدن.

شعر:

بیش از این از من نمی آید که آوردم پناه
از تف دوزخ بخاک آستان آنجناب
(مفید بلخی)

پناه بردن = پناهندگی = اندخسیدن = ملتجی شدن = درحمايت
کسی درآمدن = زنهارخواستن = التجا - عوذ - عیاذ - اعاذه -
استعاده - تعوذ - معاذ.

شعر:

چو بر دم بدادار کیهان پناه
بدل شادمان گشتم از تاج و گاه
(فردوسی)

پناه می برم از جهل آدمی بخدای
که عالم است و بمقدار خویشتن جاهل
(سعدی)

۳۰- با استفاده از فرهنگ لغت علامه دهخدا.

بحسن و عارض و قد تو برده اند پناه

بهشت و طوبی - طوبی لهم و حسن مآب

(حافظ)

پناه جان = تقيه:

شعر:

گفت ترسایان پناه جان کنند دین خود را از ملك پنهان کنند

(مثنوی)

پناه جای = پناه گاه - جای استوار - ملجاء - مأمن - ملاذ.

پناه جستن = پناهیدن

پناه دادن = زینهار دادن - پشتی کردن - در حمایت خویش

قرار دادن.

پناه داشتن - ملجاء و حامی داشتن.

شعر:

کسی کو زجانت ندارد پناه کسی کو زعدلت ندارد سپر

چو جسمی بود کش نباشد روان چو چشمی بود کش نباشد بصر

(امیر معزی)

پناه کردن = پناه بردن - زینهار خواستن

شعر:

آسمان سرگشته کی ماندی اگر با ثبات دولت کردی پناه

(انوری)

عاجزی بود کرد با تو پناه از بد روزگار بد گوهر

(انوری)

دین و دنیا را تو کردستی پناه از اضطراب

ملك و دولت را تو دادستی امان از اضطراب.

(امیر معزی)

پناه گاه = ملجاء - ملاذ - جای استوار - حصن - مأوی -

معقل.

شعر:

رضا شه‌نشه خوبان علی بن موسی
 ابوالحسن که حریمش پناه‌گاه بود
 امام ثامن و ضامن که آستانه او
 پناه مردم بی‌پشت و بی‌پناه بود
 (علی‌اکبر پیروی)

پناه = حمایت - پشتی - زنه‌ار - امان - حفظ - کنف -
 ظل - جناح.
 پناهندگی = حالت و عمل پناهنده.
 پناهنده = آنکه به کسی یا به چیزی پناه برد - پناه‌گیرنده -
 پناه‌آورده - ملتجی - مولی

شعر:

در گذر از جرم که خواهنده‌ایم چاره ماکن که پناهنده‌ایم.
 (نظامی)

پناهدیدن = پناه‌بردن - پناه‌کردن - پناه‌جستن - حمایت
 خواستن - ملتجی‌شدن.

شعر:

به یزدان پناهد بروز نبرد نخواهد بچنگ اندرون آب‌سرد
 (فردوسی)

از این اصطلاحات و لغات و معانی که از کلمه پناه و مشتقات آن ذکر شد دقیقاً همان بست و بست‌نشین و بست‌نشینی مستفاد می‌شود که امروزه چه در قاموس اجتماعی و چه در عرف حقوقی و سیاسی بیشتر رایج و متداول است چنانچه کسی را که در زیر حمایت و پشتیبانی دولتی دیگر یا شخصی دیگر قرار می‌گیرد تا از تعرض و یا تعقیب مصون بماند پناهنده می‌گویند.

۸-۲-۲- تعت‌الحمایه:

«سلطنتی که در حمایت و تابع سلطنت دیگر باشد - کشوری

که زیر نفوذ دولت دیگر باشد - مخصوصاً هرگونه روابط خارجی این کشور زیر نظر آن دولت قرار میگیرد.» (دهخدا)

و این معنی در مورد بسیاری از کشورهای آسیائی و آفریقائی که رسماً مستعمره کشورهای قدرتمند زمانه بودند اطلاق می شد. زیرا کشور استعمارگر حداقل بنخاطر حفظ و گسترش منافع و نفوذ خویش هم که بود مجبور بود در مقابل دیگران کشور تحت حمایت و مستعمره خویش را حفاظت کند و آن را از تجاوز و دست اندازی بیگانگان دیگر مصون بدارد. بعبارت دیگر ضعف و عقب ماندگی کشور تحت سلطه او را مجبور می نمود که برای حفظ حیات و رفع نیازمندیهای خود دست حمایت طلبی بسوی بیگانگان دراز کند و حتی به قیمت استقلال و آزادی و مایملک وطن خویش در پناه سلطه گر از گزند و تعدی دیگران مصون بماند. این شیوه گوا اینکه در قرن حاضر ظاهراً روبا فول و انحطاط است ولی عملاً باشکال دیگر و روش های نوین شاید بتوان گفت از گذشته رایج تر و پررونق تر شده است.

نفوذ سیاسی - نظامی - فرهنگی - اقتصادی ابرقدرتها و بدنبال آنها قدرت های جهان کشورهای ضعیف تر را آنچنان تحت تأثیر و زیر نفوذ گذاشته است که اگر پشتیبانی و حمایت خویش را از کشورهای بلوک خود بردارند اینگونه کشورها بناچار برای ادامه حیات بدامان دیگری می افتند و حمایت او را جلب می کنند تا شاید در کنف پشتیبانی او از گزند دیگری مصونیت یابند.

تحت الحما یگی نوع فردی و شخصی هم داشته و دارد و عبارت از مواردی است که شخصی خود را عملاً تحت الحما یه فردی قدرتمند و صاحب جاه قرار می دهد تا از گزند دیگران یا عقوبت و مجازات رهایی یابد و یا بهر حال آنچه را که بحق یا ناحق در شرائط عادی و بدون اتکاء دیگران نمی تواند انجام دهد بمرحله عمل و اجرا درآورد. نمونه هائی از این مقوله را به کرات در تاریخ کشور خود شاهد بوده ایم که در فصل آینده اشاراتی بآنها خواهیم کرد.

۸-۲-۳- مصونیت:

«مصون ماندن - محفوظ ماندن - مصون ماندن نمایندگان

مجلس از تعقیب و تعرض^{۳۱}

«وضع مخصوصی است که دارند آن از تعرض مخصوصی معاف و محفوظ است و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

«مصونیت پارلمانی: قسمی از اقسام مصونیت سیاسی است که بموجب آن بدون اطلاع و تصویب مجلس کسی حق تعرض به اعضاء آنرا ندارد.»

«مصونیت دیپلماسی - تعطیل قانون جزا نسبت به بیگانه در دو مورد ذیل:»

«الف - رؤساء ممالک. ب - نمایندگان سیاسی يك کشور در کشور دیگر.

«مصونیت سیاسی: عبارت از يك رشته معافیت‌های راجع بنمایندگان سیاسی کشورهای خارجی و زن و فرزند آنها و اعضاء رسمی سفارت که بموجب آن اشخاص مزبور تابع محاکم دولت متبوع خود می‌باشند و از محاکم کشوری که در آنجا انجام وظیفه می‌کنند تبعیت نمی‌کنند.»

«مصونیت قضائی: مصونیت و معافیت پاره‌ای از اشخاص یا اموال یا حالات از قواعد کلی و عمومی و جاری کشور در امور قضائی و انتظامی یا مالیاتی»^{۳۲}

بهرحال مصونیت یکی از ابزارهای قانونی و مدون برای حفظ و صیانت صاحبان مقام عالی‌الخصوص مقامات رسمی قضائی - سیاسی است آنچنانکه بیان شد.

مصونیت چه در سطح ملی و چه در قاموس بین‌المللی حقی است برسمیت شناخته شده و صاحبان این حق نظیر نمایندگان مجالس قانون‌گذاری - قضات و سفرای کشورهای خارجی و امثالهم برای امکان ایفاء وظائف قانونی خویش و آزادی در بیان نظرات لزوماً در پناه امن حقوق ناشی از مصونیت قرار میگیرند و ایفاء وظیفه می‌نمایند.

این امر ریشه و سابقه تاریخی نیز دارد چرا که از ازمه

۳۱- فرهنگ استاد معین.

۳۲- ترمینولوژی حقوق - دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی.

بسیار قدیم هم قاصدان و ایلچیان و فرستادگان و پیام‌رسانان از جانب يك مقام به‌سوی مقام دیگر یا يك حکومت به حکومت دیگر مصونیت و امنیت داشتند یعنی پیام هرچه بوده جان پیام‌رسان محترم و مصون از تعدی و تعرض دریافت‌کننده پیام بوده است و لذا امروز نیز در سطحی گسترده و بین‌المللی این رسم مقبول و رسمیت یافته و پناه و پناهگاهی رسمی بنام مصونیت برای این‌گونه افراد و مقامات تأمین شده است.

۸-۲-۴- تحصن:

«به‌معنای حصارگرفتن - در حصن شدن - بجائی که مورد احترام است پناه‌جستن مانند مزار ائمه یا درخانه شاهی یا وزیری یا عالمی بست نشستن»^{۳۳}

«در پناه شدن یا پناه‌جستن - در نشینی - تحصن طلبیدن و تحصن کردن یعنی پناهنده شدن و در پناه شدن.»^{۳۴}

و همانگونه که از معانی و مفاهیم آن پیداست همان بست-نشستن است و در پناه‌گاه و در پناه جایی یا کسی رفتن به‌همان مقاصد و منظورهای که در مورد بست‌نشینی عنوان گردید.

چه در طول تاریخ و چه در دنیای امروز در همه جا متحصن شدن فردی یا جمعی بمنظور دست‌یابی باهدفی یا اعتراض و نفی تصمیم یا روشی و عملی که بخصوص از جانب حکومت‌ها و دولت‌ها اتخاذ یا اعمال می‌شود توسط مردم بسیار دیده و شنیده شده است و می‌شود. این کار در حقیقت شکلی از بست‌نشینی در اصطلاح جدیدتری است که کراراً مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در جهان امروز بخصوص در عالم سیاست بمنظور تحقق آرمان‌های سیاسی و یا نفی و رد پاره‌ای تصمیمات دولت‌ها از طرف مردم این حربه بسیار بکار برده می‌شود و چه بسیار که مؤثر و کارساز هم می‌افتد. همینطور در ابعاد دیگر نظیر مقاصد اقتصادی برای گرفتن امتیازاتی در محدوده‌های کارگری یا اداری

۳۳- لغت‌نامه علامه دهخدا.

۳۴- لغت‌نامه استاد معین.

و یا رفع تعدی و اجحاف و یا بانگیزه‌های قضائی و مسائل دیگر تحصن عیناً نظیر آنچه که در پدیده بست‌نشینی دیدیم بوقوع می‌پیوندد.

۸-۲-۵- اعتصاب:

اتخاذ روش مبارزه منفی و دست از کار کشیدن بصورت فردی یا جمعی است به منظور استحصال نتیجه‌ای یا احقاق حقی. اعتصاب معمولاً از طرف مستخدمین برای گرفتن امتیازاتی مثل افزایش دستمزد یا بهتر شدن وضعیت کار و از این قبیل صورت می‌گیرد. اعتصاب بعد از انقلاب صنعتی پیدا شد و علی‌رغم مخالفت دولت‌ها و کارفرمایان و شکستن اعتصابات و خون‌ریزی‌ها در این مصادف از نیمه دوم قرن نوزدهم تدریجاً صورت قانونی بخود گرفت و از آن پس به سایر گروه‌های اجتماعی مثل کارمندان - دانشجویان و مشاغل آزاد راه یافت و برای نیل به مقاصد سیاسی مورد استفاده قرار گرفت بگونه‌ای که گاه برای نیل باهدف سیاسی اعتصابات عمومی و تعطیل يك یا چندین رشته از فعالیت‌های اجتماعی توسط اعتصابیون حکومت‌ها و کارگذاران را به قبول نظرات خویش مجبور می‌سازند.

در قرن حاضر شیوه اعتصاب در اکثر کشورها عملاً به رسمیت شناخته شده است مگر در رژیم‌های دیکتاتوری.

بهر حال در اعتصاب که بیشتر بصورت دسته‌جمعی اعمال میشود عده‌ای با يك هدف مشترك در يك مجموعه باهم همدست و هم‌پیمان می‌شوند و باتکاء یکدیگر و پشتیبانی هم و احیاناً حمایت سایر اقشار و گروه‌های جامعه بر علیه طرف مقابل که کارفرما یا رئیس سازمان یا دولت و حکومت است برمی‌خیزند و کار را تماماً یا بعضاً به تعطیل می‌کشانند تا حرف خود یا حق خود را بکرسی بنشانند. در واقع اعتصابیون بست‌نشینی هستند که در پناه و بست حرفه و کار یا تخصص و فن خویش قرار می‌گیرند و با پشتیبانی هم‌جرات و جسارت ایفاء نقش و مبارزه‌جویی را پیدا می‌کنند و چه بسا که موفقیت هم می‌یابند که نمونه‌های

بسیاری را چه در گذشته و چه حال در زمینه‌های سیاسی - اقتصادی و رفاهی شاهد بوده و هستیم.

اعتصاب فردی نیز در جایی که شخصیت و مقام اجتماعی فرد در حد بالائی باشد یا آنکه در يك کارخانه مثلا موقعیت و تخصص او ارزشمند باشد بحدی که بوجودش شدیداً نیاز باشد و یا در امور سیاسی مقامات خاص یا زندانیان با دست‌زدن باعث عصبانیت و امثال اینها از این طریق نارضایتی - خشم و انزجار خویش را نسبت بامر یا اموری یا بیان مطالبی اظهار می‌نمایند - اگر موفق نشوند در اثر پافشاری و استمرار چه بسا که جان خویش را در این مصاف می‌بازند.

در این بخش بدنیست باین نکته اشاره کنیم که:

«گویا طولانی‌ترین اعتصاب در جهان در منطقه (دون لاٹوگها) کنت نشین دوبلین در ایرلند بوقوع پیوسته است. ماجرا از این قرار بوده است که در کافه‌ای یکی از مأمورین بار کافه را بیرون میکنند، سندیکای کارمندان بار به حمایت از او بیدرنگ رهبران خود را در جریان می‌گذارند و برای احقاق حق او و اعتراض بروش کارفرما از اول مارس سال ۱۹۳۹ دست باعث عصبانیت می‌زنند و پس از ۱۴/۵ سال یعنی در دسامبر ۱۹۵۳ غائله خاتمه یافته و دست از اعتصاب می‌کشند!»

«دیگر از مهمترین اعتصابات طولانی جهان اعتصاب کارگران سربریزی کارخانه گهلرز در ویسکونزین آمریکا است که در آوریل ۱۹۵۴ شروع و شش سال بعد یعنی در آوریل ۱۹۵۹ خاتمه یافت.»^{۲۵}

۸-۲-۶- امان:

«عبارتست از دادن تأمین جانی و مالی بدشمن بطور موقت یا مطلق یا دائم بموجب پیمانهای مخصوص که اشکال مختلفی دارد.»^{۲۶}

۳۵- دائرة المعارف زرین ۱۳۶۲.

۳۶- ترمینولوژی حقوق - دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی.

در عرف نیز امان دادن یا امان خواستن در بین دو نفر که از یکی بدیگری احتمال تعرض و تعدی متصور است معمول بوده و هست. بسیار اتفاق افتاده است بخصوص در دربار پادشاهان و حکمرانان که افراد مختلف مثل سفیران - شعراء - متهمین و حتی نزدیکان در مقابل سلطان برای ادای مطالبی یا پیغامی یا خبری و بالاخره واقعیتی که ممکن بوده است خشم شاه را برانگیزاند از وی برای جان خود امان می خواستند. اینها در واقع در حریم امنیت و پناه امان شاه قرار میگرفتند و قدرت و امکان بیان مطلب را می یافتند. چه بسا که این امان علی رغم خشم و غضب سلطان موجب تأمین و نجات مستأمن قرار میگرفت و از مجازات و خطر انهدام معاف می شد - یا آنکه برعکس خشم و غضب و کینه فی الحال یا بعدها بر حریم امان فائق می آمد و حاکم امان خویش را زیر پا می نهاد و انتقام را جایگزین اغماض می نمود.

امان بصورت امان نامه نیز بسیار متداول بوده و برای کسی که در دسترس نبود فرستاده می شد و مهر و امضاء میگردید تا مخاطب جرأت یابد با آسودگی و امنیت خاطر خود را معرفی و در حضور امان دهنده حاضر گردد. و گاهی برای استحکام و تقویت و تأیید هرچه بیشتر آن امان را در پشت قرآن کریم نوشته و مهر میکردند که در واقع این امان نامه به حرمت و کرامت قرآن تحکیم یافته و عملاً همراه با قسم به کلام الله مجید بوده است.

بنابراین در ارتباط امان با موضوع مورد بحث باید گفت که امان در واقع بست نشستن در حریم و پناه شخص است باین تفاوت که در اینجا عامل و بست هر دو در قالب يك فرد مجتمع و منطبق گردیده و عمل می نماید.

شعر:

پیش که برآورم ز دستت فریاد

هم پیش تو گر زدست تو خواهم داد.

تأمین و تأمین دادن نیز از همین ماده و با همین مفاهیم چه در حقوق مدنی و چه در فقه اسلامی مطرح و مورد استفاده و استناد است که شرح آن از حوصله این کتاب خارج است و بهمین

مقدار در این مقوله بسنده می‌کنیم.

۸-۲-۷- امهال یا استمهال:

مهلت دادن یا مهلت خواستن. بقسمی است که کسی در مقابل دیگری برای ادای دین خود یا انجام عملی یا ایفاء وظیفه یا نقشی یا تسلیم خویش یا فرد ثالثی و مواردی از این قبیل به‌میل یا اکراه - آزادانه یا بالاجبار، از سر حق یا ناحق مهلتی می‌طلبد و فرصتی می‌خواهد و مهلت دهنده یا باصطلاح خواهان هم باو مهلتی را می‌دهد مشروط بدانکه در انقضاء مدت و مهلت مورد نظر او را تأمین کند و شرط مورد موافقت در قبول استمهال را بمرحله اجرا درآورد. در حقیقت شخص مهلت گرفته در عرض این مدت در حریم امنیت و بدور از مزاحمت طرف مقابل قرار می‌گیرد و محفوظ می‌ماند و این را یک نوع بست و پناه در بعد زمان می‌توان محسوب داشت.

استمهال در جریان روزمره زندگی بسیار شاهد و مصداق در بین مردم پیدامی‌کند. پرداخت بدهی‌های مهلت‌دار - درخواست مهلت برای تخلیه اماکن یا انجام تعهدات مالی یا غیرمالی مختلف اشخاص در مقابل هم از این مقوله است.

اشاره باین نکته در اینجا نیز خالی از لطف نیست که باید مهمترین و طولانی‌ترین استمهال را مهلتی دانست که شیطان رجیم پس از رانده‌شدن از بارگاه قدس الهی از پیشگاه حق تعالی درخواست کرد و خداوند هم به مصداق آیه شریفه: «فانك من المنظرین، الی یوم الوقت المعلوم. س ۱۵ آیه ۲۸ و ۲۹» باو تا روز قیامت مهلت داد.

۸-۲-۸- کاپیتولاسیون^{۳۲}:

«از ریشه لاتینی Capitulare به معنی شرط گذاشتن و در لغت به معنای سازش و تسلیم است و بر قراردادهائی

اطلاق می‌شود که بموجب آن اتباع يك دولت در قلمرو دولت دیگر مشمول قوانین کشور خود می‌شوند که توسط کنسول آن دولت در محل اجرا می‌شود. بهمین جهت آن را در فارسی حق قضاوت کنسولی نیز گفته‌اند.^{۳۸}

بعبارت دیگر کاپیتولاسیون عبارت از مصونیت اتباع کشور بیگانه در کشور میزبان یا در حقیقت کشور زیر نفوذ و تحت سلطه است و این مصونیت غیر از مصونیت‌های سیاسی و مرسوم دیپلماتیک می‌باشد. در اینجا اتباع بیگانه محاکم قضائی و انتظامی کشور میزبان را صالح برای رسیدگی به جرائم خویش نمی‌دانند و خود را در مقابل ارتکاب اعمال غیرقانونی و جرم و جنایت مصون و محفوظ از تعرض می‌شناسند و در صورت لزوم این حق رسیدگی و صدور حکم به دادگاه‌های کشور خودشان راجع می‌شود. برآستی اینهم نوعی از بست‌نشینی است برای استفاده‌کنندگان از آن بمنظور گریز از چنگال عدالت و مجازات و قصاص که بیگانگان در لوای این عنوان و به‌فرم جدید برای آزادی عمل خود و اتباعشان در کشورهای زیر سلطه و ضعیف ساخته و پرداخته‌اند تا در پناه آن آسوده و فارغ‌البال از هرگونه مجازاتی محفوظ و درامان باشند.

چقدر جای تأسف است که يك چنین قانون زشت و ننگینی که علاوه بر زورگوئی و بی‌عدالتی شدیداً جنبه تحقیر و توهین افراد و ملت‌های زیر سلطه را دربر دارد براحتمی توسط زعما و حکومت‌های سست‌عنصر یا خیانت‌پیشه‌ای که مردم خود را بهیچ می‌انگارند مورد قبول قرار گرفته و حتی بآن وجهه قانونی و مصوبه پارلمانی هم می‌دهند و این اهانت را بر ملت‌های خویش تحمیل می‌سازند.

«شاید اولین پایه و مایه حق قضاوت کنسولی و اساس کاپیتولاسیون در ایران را بتوان ناشی از فصل دهم عهدنامه ترکمان چای و پروتکل ضمیمه آن دانست که در آن حقوق و امتیازات خاصی برای نمایندگان سیاسی و تجارتنی روسیه در ایران قائل

شده و چگونگی رسیدگی به جرائم اتباع روسیه را مطرح کرده بودند.

کشورهای دیگر بعدها براساس اصل کامله الوداد از این حق استفاده کردند.^{۳۹}

انگلستان و پس از آن سایر کشورها باتکاء بهمین اصل موفق شدند این حق را از دولت قاجار بگیرند و بر مبنای همین بدعت بود که بسیاری از خائنین و مجرمین با تحت حمایت قرار دادن خویش نزد دولت بیگانه از مجازات و قصاص فرار می نمودند و با در دست داشتن ورقه تابعیت یا عنوان تحت الحمایگی در زیر لوای سفارت روس یا انگلیس عملاً مصونیت می یافتند که این کار حتی با روح همان قانون بین المللی نیز مباحینت داشت.

«کاپیتولاسیون در قرن بیستم رفته رفته بر افتاد. نخستین کشوری که آن را لغو کرد ژاپن بود (۱۸۹۹) و سپس ترکیه (۱۹۲۳) تایلند (۱۹۲۷) ایران (۱۹۲۸) مصر (۱۹۳۷) و چین (۱۹۴۳) آن را لغو کردند و امروزه جز در چند مورد استثنائی کوچک درجائی وجود ندارد.»^{۴۰}

۸-۲-۹- بیمه:

عملی است که شخصی بعنوان بیمه گر در مقابل دریافت عوضی بنام حق بیمه یا وجه اشتراك و بموجب قوانین و تعرفه های خاص جبران تعدادی از حوادث موجب خسارت (از قبیل زلزله - حریق و غیره) را بعهده میگیرد بطوریکه عوض مزبور در صورت وقوع حادثه و پرداخت آن به بیمه گزار معادل خسارت وارده باشد. و انواع مختلفی دارد.^{۴۱}

بعبارت دیگر بموجب این قرارداد عرفی و اصطلاح متداول امروزی يك فرد جان یا مال و منافع خود را در ازاء پرداخت مبلغی بنام حق بیمه نزد نفر دوم از گزند خسران و نابودی مصون

۳۹- خواندنیهای تاریخی (جلد سوم).

۴۰- فرهنگ سیاسی - داریوش آشوری.

۴۱- ترمینولوژی حقوق (دکتر جعفری لنگرودی).

و محفوظ میدارد و آن را در بست امنیت و مصونیت نفر دوم میگذارد آنچنانکه اگر ضرر و زیانی یا نقص و عارضه‌ای بر آنها وارد شد بیمه‌گر مسئول جبران و تلافی و عهده‌دار اداء خسارات وارده میباشد (طبق مفاد و شروط قرارداد فی‌مابین).

نقش و اثر تعهد و حمایت مسئولانه بیمه‌گر در اینجا در حکم پناه‌گاه و بستنی است که بیمه‌گزار از سر ترس یا احتمال خطر و برای امنیت خاطر، خود یا اموال خویش را در پناه آن از گزند حوادث و آسیب‌های طبیعی یا تعدی و تجاوز دیگران مصون و محفوظ میدارد.

۸-۲-۱۰- تضمین:

تیول - حریم - ضمان - قیمومت و مواردی امثال اینها نیز هرکدام در عمل و محتوای خویش آثاری از همین معنی را متبادر بذهن می‌سازند و هر یک بنوعی نشأت گرفته از تمایل و نیاز به پناه‌دادن و پناه‌گرفتن خود یا اموال خود - تمام یا بخشی از آنهاست برای تأمین و مصونیت بهتر و بیشتر که ذکر یکایک آنها موجب اطاله کلام است و به همین اشاره اکتفا میشود.

۸-۲-۱۱- جای بست و بست‌نشینی و پناهندگی در منشور حقوق بین‌المللی:

بست‌نشینی در عرف جدید و قاموس پناهندگی در جوامع و کشورهای مختلف با شکال گوناگون و در چهارچوب قانونی برسمیت شناخته شده است و در زمینه حقوق بین‌الملل نیز بهمین منوال حقی مسلم و قانونی معرفی شده است، با ذکر این مقدمه اشاره‌گونه بهمین نکته بسنده می‌کنیم که در اعلامیه حقوق بشر علاوه بر اینکه پناهندگی بعنوان حقی قانونی و روشن برای هر فرد در سراسر گیتی شناخته شده بلکه علاوه بر این عرف و عادات سنتی در جوامع را که بعنوان مثال بست‌نشینی در کشور ما یکی از مصادیق آن

است در رابطه با حفظ حقوق انسان‌ها معتبر و نافذ دانسته نشده است و برای تشریح بیشتر این موضوع ذیلاً بذکر دو ماده از مواد حقوق بشر می‌پردازیم:

الف - «اعلامیه حقوق بشر ۱۹۴۸ - ماده ۱۴ - هر کس حق دارد برای گریز از هرگونه شکنجه و فشار بجائی پناهنده شود و نیز می‌توان در سایر کشورها از پناهندگی استفاده کند - در جرائم غیرسیاسی یا اموری که مخالف با اصول و هدف‌های ملل متحد باشد نمیتوان از حق پناهندگی استفاده کرد.»

ب - «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوبه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۶۶:

ماده ۵-۲ - هیچگونه محدودیت یا انحراف از هر یک از حقوق اساسی بشر که بموجب قوانین - کنوانسیونها - آئین‌نامه‌ها یا عرف و عادات نزد هر دولت طرف این میثاق برسمیت شناخته شده باشد و یا نافذ و جاری است، بعد از اینکه این میثاق چنین حقوقی را برسمیت نشناخته یا اینکه بمیزان کمتری برسمیت شناخته است قابل قبول نخواهد بود.»

نتیجه‌ای که از محتوای این ماده استنتاج میشود آنکه: آنچه را که بموجب عرف و عادات و برحسب سنن در جوامع مختلف در رابطه با استیفای حقوق انسان‌ها ساری و جاری است کماکان از لحاظ منشور سازمان ملل متحد نافذ و معتبر است و نمیتوان به بهانه اینکه بآن سنت‌ها و عرف و عادات در حقوق بین‌المللی مستقلاً اشاره نشده است یا کم اشاره شده است آن‌ها را نادیده و غیر نافذ شناخت که از این مقوله می‌توان بست و بست‌نشینی و اشکال مختلفه آن را بحساب آورد.

فصل دوم:

فرازهائی از تاریخ:

(شواهد و نمونه‌هائی تاریخی از بست و بست‌نشینی:)

مقدمه:

در ضمن مطالعه تاریخ به شواهد و نمونه‌های بسیاری از این پدیده و سنت از دیرباز برخورد می‌کنیم که در بسیاری از موارد بعنوان امری جدی و سرنوشت‌ساز در مقاطع بحرانی و حساس چاره‌ساز یا حادثه‌ساز برای فرد یا جمع یا کشور بوده است. چه بسیار نمونه‌های مختلفی از این سنت اجتماعی که بصورت نقطه عطف تاریخی در کشور خودمان نقش اساسی و سرنوشت‌ساز داشته است (نظیر تأثیر آن در نهضت مشروطیت) و چه بسا که بعنوان وسیله‌ای و حربه‌ای برای تبری از تعقیب فرد یا افرادی یا دستاویزی برای حقگوئی و دادخواهی کس یا کسانی مؤثر و مفید افتاده است.

با این مقدمه کوتاه و با توضیحاتی که در فصل اول بیان گردیده - اکنون در این فصل به بیان پاره‌ای از این‌گونه رویدادها و حتی الامکان مهم و جالب‌تر می‌پردازیم که نتیجه مرور و مطالعه تواریخ بسیاری بوده است. امید است که نه تنها در رابطه با موضوع مورد تحلیل و بحث در این کتاب و دریافت اهمیت نقش این پدیده، بلکه استفاده کلی از ثمره‌های مطالعه متون تاریخی و سرگرمی آمیخته با نتیجه‌گیری و آگاهی بیشتر از گذشته کشورمان

برای خوانندگان مفید و مثمر قرار گیرد و مرور این فصل بتواند پاسخ گوی توقعات و انتظارات متنوع خوانندگان بوده و در حد خویش هم دلنشین باشد و هم عبرت انگیز و پندآموز. ضمناً نظر خوانندگان را یکبار دیگر باین نکته جلب می نمائیم که در ضمن مطالعه به همه کلمات و اصطلاحات و مفاهیمی که بنحوی از انحاء و بعدی از ابعاد و حدی از حدود به بست و بست نشینی اشاره و عطفی دارد توجه فرمایند. در بیان سلسله رویدادهای تاریخی ترتیب تقدم تاریخی برحسب زمان حتی المقدور رعایت شده و از تکرار مواردی که لزوماً در فصل اول بیان گردیده است خودداری میشود.

۱- داستانی از حق مهمان و قصه‌ای از نقض امان

در تاریخ آمده است که هنگامی که مسلم بن عقیل سفیر امام حسین (ع) بنا بدعوت مردم به کوفه آمد، عبیداله بن زیاد به تعقیب او برای قتلش پرداخت. از طرفی یکی از شیوخ بنام آن سامان بنام هانی که رئیس قبیله ۶ هزار نفری خود بود و احترامی داشت و ضمناً از دوستداران و شیعیان امام (ع) بود مسلم را مخفیانه در خانه خود پناه داد. از قضا روزی عبیداله مهمان هانی بود - هانی به مسلم گفت تو میتوانی دشمن خونی خود عبیداله را در خانه من غافلگیر کرده بقتل برسانی. اما مسلم بخاطر ایمان خویش و پایبندی به حق امنیت مهمان در خانه میزبان از قبول اینکار امتناع ورزید و حاضر به کشتن دشمن خود و دفع شر او نشد. اما چندی بعد ابن زیاد که از ماجرای پناه دادن مسلم بوسیله هانی باخبر شده بود به هانی امان داد و ظاهراً از گناه او درگذشت - ولی برخلاف قول و امان خویش هانی را گرفته بدارالعماره آوردند و آنقدر چوب و شلاق بر سر و صورتش زدند که خون از آن جاری گشت و سپس هم او را کشت و هم مسلم را دستگیر نموده سرش را از تن جدا و پیکر پاکش را از بالای بام

دارالعماره به پائین افکنند!!

۲- نتایج جوانمردی^۱

نخواهی که باشی پراکنده دل پراکنندگان را زخاطر مهل
(سعدی)

در زمانی که «امین» در بغداد خلیفه بود «فضل بن ربیع» وزیر او بود و همین فضل بود که امین را وادار کرد تا مأمون را از ولایت عهدی معزول و پسرش موسی را بجای او ولیعهد کند. چون بین امین و مأمون جنگ درگرفت و امین کشته شد مأمون به بغداد آمد و فضل بن ربیع از ترس متواری و پنهان گشت و هر روزی به خانه‌ای پناه می‌جست.

مأمون سه سال تمام بدنبال او بود و جایزه‌ای نیز برای یافتنش تعیین کرد و بالاخره یکی از سرداران خود بنام «سعید شاهک» را مأمور یافتن فضل کرد.

فضل که از پنهان ماندن به تنگ آمده بود از پناه‌گاه خود بیرون آمد و با تغییر لباس فرار کرد تا آنکه به کوشکی رسید دلگشا که ساعتی در سایه دیوار آن با استراحت پرداخت و از قضا آن کوشک متعلق به سعید شاهک بود.

ناگاه سعید با سواران خود در رسید و چون او را دید بشناخت و گفت: سبحان‌اله! من تو را در بصره میجویم ولی تو اینجا در خانه منی!!

پس فضل را بخانه خود برد و هنگام خوراک پهلوی او نشست و گفت نان بخور و اندوه مخور!

فضل گفت: ای سعید نان مردگان بخورم یا زندگان؟!
سعید گفت: تان زندگان - من تو را بجان امان دادم و از بهر تو بر عقوبت مأمون گردن نهادم!

پس از سه شبانه‌روز که سعید در نهایت جوانمردی از فضل پذیرائی کرد و از مروت هیچ فروگذار ننمود، گفت تو آزادی

۱- نقل از کتاب: نوادر تاریخی - نگارش: علی نقی بهروزی.

بهرجا میخواهی برو ولی سر راه من نیا.
پس از آنجا بیرون رفت و بنخانه بازرگانی که حقوق زیادی
برگردن او داشت بحکم سابقه وانتظار تلافی پناه برد و روی آورد.
بازرگان فضل را به بست و نزد مأمون رفته قضیه گرفتار کردن
فضل را بامید پاداش بازگفت؛

مأمون فضل را طلبید و از او خواست که حکایت این سه سال
را بازگو کند.

فضل داستان خود را بی کم و کاست برای مأمون تعریف کرد.
مأمون چون داستان او را شنید گفت: ای فضل تو طی این
سه سال عقوبت خود را کشیدی ترا آزاد کردم و املاک وی را باو
مسترد داشت.

بازرگان حق ناشناس را سیاست کرد و سعید شاهک را بخاطر
مروت و رسم جوانمردی با پناهنده‌ای که بنخانه او پا گذاشته است
خلعت و حکومت بصره بخشید و منادی کرد که هر که بر در ماندگان
و بی پناهان به بخشد و نیکوکاری کند شامل الطاف ما شود و هر که
غدر ورزد و ناجوانمردی کند سزاوار عقوبت و سیاست گردد.

۳- حق نان و نمک و مهمان

همانگونه که میزبان را بر مهمان حقی است که از قدیم الایام
بنخصوص در مشرق زمین بسیار مورد توجه و علاقه بوده است،
همین گونه مهمان نیز برگردن میزبان حق و حقوقی دارد که
اصطلاحاً اینگونه حقوق را در عرف ما حق نان و نمک میگویند.

نمک خورده یا مهمان با خوردن نان میزبان آنگونه در حریم
حرمت میزبان و در پناه او استقرار می‌جست که حتی اگر پدر او
را کشته بود باین حرمت از گزند و قصاص رهایی و خلاصی
می‌یافت.

از این شیوه جوانمردی هنوز هم کم و بیش در جامعه ما اثری
هست بنخصوص در مناطق روستائی و بدور از عوارض شهر نشینی.
البته حق هم سفره‌گی یا هم خوانی (خوان بمعنی سفره) برای
هر دو طرف میزبان و مهمان رعایت می‌گردیده یا می‌گردد. در این

زمینه دو داستان بیان میشود.^۲

داستان: - گویند وقتی از طرف «ابن مقله» وزیر مقتدر خلیفه عباسی مردی بنام «نصر بن منصور التمیمی» حاکم بصره شد - چون سالی بگذشت و مال و مکنتی بهم زد خلیفه در ثروت او طمع بست و او را برای رسیدگی بحساب به بغداد احضار نمود و مال بسیاری براو نوشتند و ابن مقله باو گفت یا باید این مال را پردازی و یا بزندان بروی.

نصر گفت: مرا مال هست ولی اینجا نیست - یکماه مرا مهلت ده تا تقدیم دارم.

ابن مقله گفت: فرمان نیست ترا آزاد بگذارم. اکنون در سرای من يك ماه مهمان باش.

نصر گفت فرمان بردارم - از قضا ماه رمضان بود و هر شب نصر با ابن مقله افطار میکرد. بالاخره ماه تمام شد - ابن مقله پیغام داد که مال نرسیده؟ نصر پیام فرستاد که من زر دادم. ابن مقله گفت: که را دادی؟ گفت تو را! پسر مقله اعتراض - کنان که چگونه دادی؟

گفت: من زر ندادم ولی یکماه برسر سفره تو نان خوردم و مهمان تو بودم چون عید آمد آیا این حق است که تو از من زر بخواهی؟!

ابن مقله بخندید و گفت بسلامت برو که آن مال را بعنوان «حق میهمان و نان و نمک» بتو بخشیدم! و نصر بدین ترتیب از مصادره برست.

و نیز گویند وقتی «معتصم» خلیفه عباسی حکم کرد تا مجرمی را در حضورش گردن زنند! آن مرد چون حکم را شنید با عجز و لابه گفت:

یا امیر المؤمنین تو را به خدای عز و جل سوگند مرا به شربت آبی میهمان کن که بسیار تشنه‌ام.
معتصم دستور داد تا باو آب بدهند - مرد چون آب را نوشید برسم عرب گفت:

۲- نقل از کتاب: نوادر تاریخی - نگارش: علی نقی بهروزی.

«کثراله خیراً یا امیرالمؤمنین.» من به شربت آبی مهمان تو بودم و در عالم جوانمردی کشتن مهمان جایز نیست، مرا ببخش. معتصم لختی اندیشید و گفت: راست گفתי، حق میهمان بسیار عزیز است - تو را عفو کردم و او را آزاد نمود.

۴- خانقاه شیخ صفی الدین اردبیلی بست بی پناهان

میدانیم که در اردبیل شیخ صفی الدین اردبیلی (متوفی ۷۳۵ هـ = ۱۳۳۴ م) خانقاهی ساخته بود که پناه درماندگان بود. پسرش صدرالدین موسی (متوفی ۷۹۴ هـ = ۱۳۹۴ م) بهمان طریق روزگار میگذراند. و پسر او خواجه علی نیز در همین زاویه و خانقاه بارشاد می پرداخت. در سال ۸۰۴ هـ = ۲ - ۱۴۰۱ که تیمور از لشکر کشی آسیای صغیر بازگشت بززاویه خواجه علی رفت و او را ملاقات کرد.

این ملاقات چندان در تیمور اثر گذاشت که فوراً دستور داد اردبیل و کلیه دهات و قصبات و اراضی متعلق بآن بعنوان وقف بخاندان صفوی منتقل گردد و «خانقاه» او «حتی برای خطرناک ترین جنایت کاران بست باشد.»

و هنگامی که تیمور با دریائی از اسیران بلاد ترک که بیشتر از رجال و بزرگان عشایر و قبائل آسیای صغیر بودند بجانب ماوراءالنهر میرفت در اردبیل بخانقاه شیخ (خواجه علی) رفت شیخ از او خواهش کرد که اسیران را باو ببخشد. تیمور گفت: چندتن از آنها را میخواهی؟

شیخ گفت: اینقدر که در خانقاه من بگنجد از اسرای روم به من ببخش و از او قول و عهد گرفت.

تیمور پذیرفت و گفت: اسرا را بداخل خانقاه بفرستند تا پر شود!

معروف است که خانقاه شیخ دو در داشت، از دری اسرای روم داخل میشدند و از در دیگر خارج. بدین طریق همه اسرا نجات یافتند و همه این آزادشدگان از مریدان و مؤمنین خانقاه اردبیل

۵- ماجرای سرنوشت‌ساز آغامحمدخان قاجار در عهد کریم‌خان زند در رابطه با: بست و بست‌نشینی^۴

«روز پانزدهم شعبان ۱۱۷۵ ه. ق آغامحمدخان قاجار گرفتار سربازان محمدخان سوادکوهی حکمران مازندران شد و بی‌درنگ خبر دستگیری آغا محمدخان را برای کریم‌خان فرستاد. کریم‌خان یکصد سوار را بفرماندهی (احمدبیک فندرسکی) از تهران به مازندران فرستاد تا اینکه آغامحمدخان قاجار را از محمدخان سوادکوهی تحویل بگیرند و به تهران بیاورند. کریم‌خان به احمدبیک سپرد که مواظب باشد که آغامحمدخان فرار نکند و نزدیک تهران بیشتر از او مواظبت نماید زیرا بعید نیست که آغامحمدخان بگریزد تا اینکه خود را بآرامگاه حضرت عبدالعظیم برساند و در آنجا بست بنشیند. پادشاه زند برای بست حضرت عبدالعظیم خیلی قائل با احترام بود و هر مقصری که در حضرت عبدالعظیم بست می‌نشست تا روزی که در آنجا بود مصونیت داشت و کریم‌خان وی را از بست بیرون نمی‌کشید و حتی از رسانیدن آب و آذوقه و لباس بآن شخص ممانعت نمی‌کرد، چون معتقد بود که هرگاه از رسانیدن مایحتاج به شخصی که در بست نشسته است جلوگیری کند بی‌احترامی نسبت به حضرت عبدالعظیم است. کریم‌خان زند فقط نسبت بآرامگاه حضرت عبدالعظیم آن اندازه قائل با احترام بود و برای آرامگاه بزرگان دینی دیگر واقع در ایران آن قدر احترام قائل نمی‌شد. و بدفعات گفته بود (عبدالعظیم) براستی بنده بزرگ خدا بوده است. اگر شخصی در یکی از آرامگاه‌های بزرگ دین واقع در ایران

۳- نقل از کتاب: شاه منصور - نوشته: دکتر باستانی پاریزی.

۴- نقل از کتاب: خواجه تاجدار - نوشته: ژان گور. ترجمه: ذبیح‌اله منصور.

باستثنای امام هشتم در مشهد بست می نشست بحکم کریم خان او را از بست بیرون می کشیدند. اما تا روزی که کریم خان زند زنده بود احترام بست حضرت عبدالعظیم را رعایت میکرد. باری، آغا محمدخان را بعد از اینکه وارد تهران کردند پس از يك هفته که در زندان بود او را به قریه کن نزد کریم خان زند بردند.

بنا بنوشته سرهنگ گولد اسمیت انگلیسی طبق آنچه که او از وکیل الملك حاکم کرمان شنیده، بعد از اینکه کریم خان آغا محمدخان را دید باو گفت بر تو پوشیده نیست که يك یاغی بعد از اینکه دستگیر شد باید بقتل برسد یا نابینا گردد. اما برای من همینکه تو خواجه شده ای این مجازات را برای تو کافی می بینم و تو را نزد خود نگاه میدارم ولی نباید رأفت مرا درباره خود حمل باین نمائی که در آینده هرچه بخواهی خواهی کرد. و تو باید هرگونه هوس را از سر بدرکنی و به عبادت پردازی. آغامحمدخان گفت: من بقدر کافی عبادت می کنم و اگر شهریار زند موافقت نماید ترجیح میدهم که بعد از این عمر خود را با کتاب و گاهی تفریح بگذرانم.

خواجه تاجدار (آغامحمدخان) مدتها در شیراز تحت نظر مراقبین شاه زند زندگی میکرد و یکبار رخصت یافت که به استرآباد مسقط الرأس خویش برود تا مادر پیر و برادران خود را ملاقات کند. در راه مستحفظین وی روز و شب مراقب بودند که خان قاجار فرار نکند. و هنگامی که به نزدیکی تهران رسیدند بازهم طبق دستور کریم خان مانع از آن شدند که آغامحمدخان بآرامگاه عبدالعظیم که بست بود برود. چون کریم خان زند بیم داشت که آغامحمدخان در آنجا بست بنشیند و نتوان وی را از آن مکان مقدس خارج کرد. ولی آغامحمدخان قصد بست نشستن را نداشت و آن عمل را مغایر با آرزوی خویش می دانست.

آغامحمدخان در شاهچراغ بست نشست! - مدت ۱۶ سال آغا محمدخان در شیراز در نزد کریم خان زند تحت نظر بود - مدتی نیز برادر کوچکتر او حسین قلی خان همراه برادر در شیراز بود - در این زمان محمدخان قاجار دولو حاکم استرآباد سر به طغیان

و نافرمانی گذاشته بود و برای دفع شر او کریم‌خان زند بر آن شد که حسین‌قلی‌خان قاجار را بعنوان حاکم دامغان منصوب کند و مأمور دفع و سرنگونی محمدخان قاجار نیز گردد.

حسین‌قلی‌خان در سال ۱۱۸۲ (ه. ق) در دامغان ازدواج کرد و دختر یکی از اشراف قاجار را به زوجیت گرفت. و سال بعد از او پسری بدنیا آمد که اسمش را (خانبابا) و بعدها (فتحعلی‌خان) گذاشتند و هم اوست که بعدها بنام فتحعلی‌شاه جانشین آغامحمدخان قاجار شد و سلطنت طولانی و اولاد و نوه‌های فراوان از خود بجای گذاشت.

حسین‌قلی‌خان با کمک‌های فراوان کریم‌خان زند و نفوذ کلمه آغامحمدخان بر روی او موفق شد قلعه نمکه را که تنها راه بین دامغان و استرآباد بود تسخیر کند و راه استرآباد را در پیش‌گیرد و آن‌جا را بنام کریم‌خان زند اشغال نماید و محمدخان قاجار دولو را که یارای مقاومت نداشت فراری دهد. در استرآباد حسین‌قلی‌خان را همه به سمت رئیس طایفه اشاقه باش می‌دانستند و او طوائف قاجار را بخود هم‌دست کرد و سر به طغیان برداشت و علی‌رغم دستور کریم‌خان زند حاضر نشد که به تهران و سپس شیراز مراجعت کند. بخصوص آنکه آغامحمدخان قبلا به برادرش همه توصیه‌ها را کرده بود و گفته بود که از قتل وی بدست کریم‌خان بعنوان گروگان بیمناک نباشد زیرا وی مقطوع‌النسل است و اگر زنده بماند نخواهد توانست چراغ خانواده رئیس طایفه اشاقه باش را روشن نگهدارد. ولی در آن موقع که حس کرد ممکن است کریم‌خان زند وی را بقتل برساند بفکر نجات جان خویش افتاد زیرا حفظ جان جزو غریزه فطری هر موجود زنده‌ای است. بخصوص که مدتی بود کریم‌خان دستور داده بود که آغامحمدخان را که تا آن روز برای رفتن بشکار و گردش در اطراف شیراز آزاد گذاشته بود دیگر مجاز نیست از شیراز خارج شود.

در شیراز آرامگاه امام‌زاده‌ای بود و هست با اسم (شاه چراغ) (احمد بن موسی الکاظم (ع)) که مقصرین برای فرار از مجازات بآنجا پناهنده میشدند - آرامگاه مزبور که (بست) محسوب میشد در نظر کریم‌خان اهمیت و احترام حضرت عبدالعظیم در جوار

تهران را نداشت ولی ایرانیان شاه چراغ را محترم تر از حضرت عبدالعظیم بشمار می‌آوردند. و مقصرین آنجا را پناه‌گاه می‌دانستند و در آنجا بست می‌نشستند و در آغاز ورود کریم‌خان زند به شیراز نزدیک یکصد نفر از اشرار شیرازی که تا آن روز از مردم باج می‌گرفتند و شیرازیها از دست آنها بجان آمده بودند به آرامگاه شاهچراغ پناهنده شدند.

فقط سه نفر از اشرار شیراز در شاهچراغ پناه نگرفتند زیرا میدانستند که هرگاه از بیم کریم‌خان بآنجا پناهنده شوند حیثیت خود را در نظر شیرازیها از دست می‌دهند و دیگر کسی از آنها نخواهد ترسید تا بآنها باج بدهد. این اشرار مردانی بودند قمه بدست که کلاه خود را کج بر سر می‌نهادند و بنوعی خاص مثل افراد مست راه می‌رفتند و مردم کوچه و بازار از آنها می‌ترسیدند و حساب می‌بردند.

کریم‌خان زند بعد از ورود به شیراز آن سه مرد شرور را که برخلاف سایر اشرار به شاهچراغ پناهنده نشده بودند دستگیر و مقابل توپ گذاشت.

اما پناهندگان را برای مجازات از حرم شاهچراغ اخراج نکرد زیرا میدانست که پناهنده شدن آنها خود نوعی مجازات است - آنها نزدیک ۶ ماه در شاهچراغ بسر بردند و در آن مدت از راه صدقه‌ای که مردم میدادند امرار معاش میکردند و از کسانی که به شاهچراغ می‌رفتند گدائی می‌کردند و بدین ترتیب حیثیت آنها بکلی از دست رفت. بعد از ۶ ماه بآنها اجازه داده شد که از بست خارج شوند - هر کدام را که در گذشته مرتکب قتل شده بودند بقتل رساندند و دیگران را بحال خود گذاشتند و دیگر گرد شرارت نگشتند.

برگردیم بداستان آغامحمدخان قاجار که گفتیم او هم همینکه بیم کشته شدن بوسیله کریم‌خان را بعنوان گروگان و بجرم یاغی‌گری برادرش حسینقلی‌خان در استرآباد را احساس نمود بآرامگاه شاهچراغ رفت و در آنجا بست نشست.

اما وضع او در بست شاهچراغ غیر از اشراری بود که در آغاز حکومت کریم‌خان در آنجا بست نشستند - زیرا آغا-

محمدخان بحکم دانش و اطلاعات و معلوماتی که در حد يك نفر دانشمند آن روزی داشت نزد شیرازیها صاحب احترام بود و خدام شاه چراغ خود را موظف می دانستند که وسائل زندگی او را در آن آرامگاه فراهم نمایند.

روزهای اول که او در شاه چراغ بست نشسته بود محترمین شیراز از خانه خود برای او غذا میفرستادند و چون طبق رسم ایرانیان اغذیه را در مجمعه می نهادند يك مجمعه برای تغذیه ده نفر بیشتر کافی بود.

آغامحمدخان مردی بود که در صرف غذا رعایت اعتدال میکرد و غذای او از میزان معینی تجاوز نمی نمود ولذا به محترمین شیراز میگفت که آن اغذیه را برگردانند زیرا وی احتیاج بآنها ندارد و درخواست کرد که از ارسال طعام و لباس برای او خودداری کنند.

از خدام شاه چراغ نیز تقاضا نمود که برای وی غذا نیاورند هر روز مبلغی پول بیکی از خدمه میداد که از خارج برایش نان تهیه کند. آغامحمدخان مدت ۲۲ روز در بست شاه چراغ بسر برد و در آن مدت غیر از نان و گاهی قدری نان و خورش غذای دیگری نخورد و اوقاتش در آنجا صرف کتاب خواندن میشد و گاهی طلاب یا مدرسین مدرسه خان (همانجا که آغامحمدخان در آنجا درس میخواند) بدیدنش میآمدند و زمانی هم محترمین شیراز از وی دیدن میکردند زیرا کریمخان دیدن او را در بست قدغن نکرده بود.

روزهایی که طلاب یا مدرسین مدرسه خان بدیدن او میآمدند در حرم شاه چراغ يك مجلس علمی منعقد میشد و راجع به تاریخ یا شاعران صحبت میشد و آغامحمدخان از وضع خود در بست شکایت نداشت.

يك شب چندتن از فضیای فارس در حضور کریمخان زند بودند و شهریار زند که در آن شب نشاط داشت این دو بیت شعر را خواند:

لعبتی سبز چهر و تنگ دهان بفزاید نشاط پیر و جوان
معجز سر چو زان برهنه کنی خشم گیرد کف افکند ز دهان

کریم خان که می خواست فضلالی حاضر را آزمایش کند از آنها پرسید که این دوبیت از کیست؟ و معنای آن چیست؟ هیچیک از حضار نتوانستند اسم سراینده و معنی شعر را بگویند. کریم خان گفت اگر آغامحمدخان اینجا بود معنای این دوبیت را برای ما بیان میکرد و هم سراینده شعر را نام می برد. همه سکوت کردند چون می دانستند که خان قاجار مغضوب و بست نشین است. کریم خان گفت این بیچاره از ما ترسیده چون تصور کرده که باو آسیب خواهیم رسانید و ما خود فردا برای زیارت شاه چراغ میرویم و او را از بست بیرون میآوریم.

روز بعد کریم خان باتفاق فضلالی که شب قبل در حضورش بودند بزیارت شاه چراغ رفت. آنها یقین داشتند که خواجه قاجار هم نخواهد توانست معنی و نام سراینده آن دوبیت را بگوید. دوستان درباری آغامحمدخان ماجرای شب قبل را باطلاع خواجه قاجار رسانیده و باو مژده داده بودند که در آن روز آزاد خواهد شد. کریم خان زند وارد شاه چراغ شد و بعد از زیارت، آغامحمدخان بحضورش رسید - شهریار زند گفت دیشب دو بیت شعر مرا بیاد تو انداخت و گفتم تو اگر حضورداستی پاسخ را میگفتی. کریم خان زند آن دوبیت را برای آغامحمدخان خواند و او بی درنگ گفت: شهریارا: این دوبیت از «طاهر بن فضل بن محمد بن محتاج چغائی» است که دارای کنیه (ابوالمظفر) بود و بهمین جهت او را «ابوالمظفر چغائی» میخوانند و او در سال ۳۷۷ (ه. ق) در سن هفتادسالگی زندگی را بدرود گفته.

کریم خان زند گفت احسنت... من اسم شاعر را میدانستم ولی از تاریخ فوت او بی اطلاع بودم و اینک بگو که معنای آن چیست؟ آغامحمدخان گفت شهریارا این دو بیت را نمی توان در اینجا که مزار برادر امام است معنی کرد زیرا راجع به موضوعی است که نباید نام آن اینجا برده شود. کریم خان که میخواست با آغامحمدخان شوخی کند گفت: توهم که اینجا بست نشسته ای و از این مکان خارج نمیشوی تا خارج از اینجا این دوبیت را برای ما معنی کنی. آغامحمدخان گفت شهریارا اگر من بدانم که مورد رحم و عطوفت شما هستم از اینجا خارج می شوم و در خارج از

شاه چراغ این دوبیت را معنی خواهم کرد. کریم خان گفت بسیار خوب... تو مورد ترحم و عطف ما هستی و از اینجا خارج شو و معنای این شعر را بگو.

آغا محمدخان از صاحب آرامگاه اجازه مرخصی گرفت و از خدام خدا حافظی کرد و از آنجا خارج شد و با کریم خان به قصر سلطنتی رفت و بعد از اینکه شب فرارسید و در مجلس شهریار زند وارد شد گفت:

این دوبیت از ابوالمظفر چغائی در وصف فقاغ (آبجو) سروده و چون آبجو سبزرنگ است و بعد از اینکه نوشیده شد دهان را بمناسبت این که دارای طعم دیش است تنگ می کند لذا شاعر آن را به لعبت سبزرنگ تنگ دهان تشبیه کرده است و بعضی برآنند که منظور شاعر از رنگ سبز و تنگی دهان رنگ سبز و دهان تنگ شیشه ای است که آبجو را در آن میریزند. در مصرع دوم شاعر میگوید که نوشیدن آبجو بر نشاط پیران و جوانان میافزاید. در مصرع سوم شاعر میگوید که اگر از آن لعبت معجر بردارند و سرش را برهنه کنند یعنی در شیشه آبجو را بگشایند خشمگین میشود و کف بد دهان میآورد - زیرا وقتی ظرفی را که آبجو در آن است می گشایند فقاغ کف می کند.

کریم خان زند باز خواجه قاجار را مورد تحسین قرار داد و اهل مجلس هم زبان به تحسین و تمجید گشودند و بدین ترتیب شعری را که ابوالمظفر چغائی یکی از پادشاهان سلسله چغائیان در قرن چهارم هجری در وصف آبجو سروده بود سبب شد که کریم خان زند بیاد آغامحمدخان قاجار افتد و او را از بست خارج کند.»

بدین ترتیب سرنوشتی تازه در تاریخ رقم خورد - بست نشینی آغامحمدخان قاجار از بیم جان در حرم شاه چراغ شیراز و تصادفی در بنخاطر آمدن شعری توسط کریم خان زند و پاسخ گوئی آغامحمدخان و ترحم و شفقت شهریار زند بر او و عفو و آزادی او از بست آنچنان که دیدیم. و اگر غیر از این بود و برخلاف عرف و عادت آن عصر آغامحمدخان بجرم سرکشی و طغیان برادرش بعنوان گروگان کشته میشد یا مفری برای رهائی از خشم و غضب

بعنوان بست‌نشینی در شاه‌چراغ برای او فراهم نبود مسلماً تاریخ مسیر دیگری داشت و معلوم نبود سلسله‌ای بنام قاجاریه در ایران پای می‌گرفت!

آری بدنبال همین عفو و آزادی بود که در روز دهم ماه صفر سال ۱۱۹۲ (ه. ق) همینکه آغامحمدخان مطلع شد که کریم‌خان زند در شرف نزع است وجه نقد و اسلحه خود را که در شیراز داشت برداشت و باتفاق دو نوکر خود موسوم به تورگو و ظاهر بعنوان شکار از شیراز خارج گردید و در همان حوالی شهر ماند و همینکه از مرگ کریم‌خان آگاه شد همراه نوکران خویش با سرعت راه فرار به طرف تهران را درپیش گرفت و با ازبین بردن مخالفین خود و از همه مهمتر لطفعلی‌خان زند سلسله قاجاریه را بنا نهاد.

این بود يك چشمه از بازی‌های سرنوشت‌ساز تاریخ در رابطه با مسئله بست‌نشینی! که از این دیدگاه کمتر مورد توجه مورخین و اهل مطالعه قرار گرفته است.

۶- واقعه فتح گرجستان (تحت‌الحمایه روسیه تزاری) بدست آغامحمدخان قاجاره

کاترین کبیر امپراتور روسیه تزاری در اوائل سلطنت خود بیشتر هم خویش را مصروف توسعه قلمرو خود در اروپا و بیرون راندن عثمانیها از سواحل شمالی دریای سیاه می‌نمود. ولی از سال ۱۷۸۰ میلادی در اجرای وصیت‌نامه پتر کبیر درمورد رسیدن به آبهای خلیج فارس ب فکر ضمیمه کردن گرجستان به قلمرو خویش افتاد و در آن تاریخ «اراکلی‌خان» والی گرجستان از سرداران نادرشاه بود که از مرگ نادر و آشفتگی‌های موجود سوء استفاده نمود و خود را در پناه روسیه و تحت‌الحمایه آنها قرار داد و دعوی استقلال نمود و در اجرای قرارداد تحت‌الحمایگی يك لشکر روسی هم وارد گرجستان شد.

ولی در سال ۱۷۹۵ میلادی آغامحمدخان قاجار پس از محاصره تفلیس پایتخت گرجستان آن را به تصرف خویش درآورد و کشتار و غارت عجیبی برای عبرت‌آموزی دیگران در آن سامان براه انداخت تا دیگر کسی هوس تحت‌الحمايگی را نکند و این کشتار سرآمد اعمال خشونت‌بار آغامحمدخان قاجار است که بجای خود خواندنی و تأثرانگیز است.

۷- نمونه‌ای از بست‌نشینی در زمان محمدشاه قاجار^۶

قائم‌مقام فراهانی صدراعظم فاضل و دانشمند و وطن‌پرست محمدشاه قاجار در نتیجه نفوذ و دسائس وزیر مختار کینه‌توز و دشمن ایران و ایرانی بنام (سرجان کمپل)^۷ بدست شاه به قتل رسید. (همانگونه که خلف بعدش سرهنگ شیل در زمان ناصرالدین شاه عیناً همین کار را درباره امیرکبیر انجام داد!) و اموال و کتابخانه ممتاز او را ضبط کرد و فرزندانش و بستگانش را تعقیب نمود. و بدین سبب عده‌ای از آنها در قم بست نشستند تا از خشم و عقوبت شاه رهائی یابند.

چندسالی که از این ماجرا گذشت گویا شاه برسر لطف آمد و مقرر داشت برخی از نزدیکان او را که در قم بستن شده بودند به استمالت از بست بیرون بیاورند و در سلطان‌آباد مسقر سازند. مأموری بدین کار رفت که هویت او را نمی‌دانیم - اما گذارشی که به حاجی میرزا آقاسی فرستاده حکایت از این دارد که میرزا علی پسر قائم‌مقام را از هزاوه به‌زور به سلطان‌آباد آوردند ولی دیگران که در قم بست نشسته بودند بهیچ وجه راضی نشدند از آنجا بیرون بیایند زیرا اعتمادی به قول و قرار محمدشاه و حاجی نداشتند - تنها به‌زور سرباز ممکن بود آنان را از بست بیرون کشید و آن خلاف حکم پادشاه بود.

۶- نقل از کتاب: خواندنیهای تاریخی - جلد دوم.

۷- Sir John Campbell.

سیزده سال در بست ماندند تا امیرکبیر آمد و بستگان مخدوم سابق خود را از بست بیرون آورد و در حمایت خویش گرفت و شاید این از طولانی‌ترین بست‌نشینی‌های تاریخ کشورمان باشد.

۸- قتل گریبایدوف سفیر روس و علت آن^۱

ده ماه پس از عهدنامه ننگین ترکمانچای دولت روسیه «بارون الکساندر گریبایدوف» خواهرزاده ژنرال پاسکیویچ را که در مذاکرات صلح ترکمانچای شرکت داشت بعنوان سفیر فوق‌العاده به ایران فرستاد و او در مدت کوتاه توقف خود در تهران مرتکب اعمال زشت و بد اخلاقی نابجا در امور داخلی ایران شد. یکی از کارهای او که موجب تیره‌گی روابط او با دربار فتحعلی‌شاه گردید پناه‌دادن شخصی بنام یعقوب ارمنی خزانه‌دار و مباشر حرم پادشاه قاجار بود که گفته می‌شود ۴۰ هزار تومان پول و جواهر دربار را دزدیده است.

دولت ایران تقاضای استرداد او را کرد ولی گریبایدوف باین بهانه که او ارمنی است و قصد مراجعت به ایروان را دارد از تحویل او خودداری کرد.

علاوه بر این گریبایدوف تقاضا کرد که تمام زنان ارمنی و گرجی که در ایران اقامت دارند به سفارت روسیه تحویل داده شوند تا بروسیه اعزام گردند زیرا معتقد بود که بموجب عهدنامه ترکمانچای آنها اتباع روسی هستند.

این تقاضا خیلی بر ایرانیان سخت آمد زیرا اکثر آنها بزوجیت ایرانیها درآمده و مسلمان شده بودند و دارای فرزندان بودند. گفته می‌شود که مأموران سفارت به‌خانه آصف‌الدوله ریخته و دو زن گرجی را که در عقد زناشویی بودند بزور بسفارت بردند.

انتشار این اخبار موجب هیجان عمومی و اعتصاب بازاریان

۱- نقل از کتاب: خواندنیهای تاریخی - جلد سوم.

شد و در یازدهم فوریه ۱۸۲۹ میلادی مردم با سنگ و چوب و اسلحه بسفارت روسیه ریخته و گریبایدوف و ۳۶ نفر از اعضای سفارت را بطرز فجیعی کشتند. و این از آثار شوم پناهندگی يك نفر خیانت‌پیشه به اجانب و بدنبال آن ادعای تحت‌الحمایگی تمام ارامنه و گرجی‌ها در ایران توسط روسیه تزاری بود.

۹- دوره قاجاریه اوج رونق بازار بست‌نشینی

گفتیم که سنت بست‌نشینی از هرجا و هرزمان که نشأت گرفته باشد بطور کلی در ابتدا مبنائی مثبت و انسانی داشته است زیرا عملاً در حکم مفری برای رهائی مظلومان از گزند تعدی و تجاوز زورمندان بوده و یا ملجائی جهت تظلم و دادخواهی آنان در پناه مقدسات و معتقدات مذهبی یا سنتی جامعه. اما شیوع و انتشار سلطه استبداد بشیوه معمول زمان از سرمنشاء قدرت مطلقه یعنی سلاطین به مقامات پائین‌تر و استمرار و ازدیاد زور و فشار و ظلم از سوی حکامان جور به رعیت از یکطرف و فقدان عدالت خانه و مقامات دادرسی از طرف دیگر خواه‌ناخواه کار بست‌نشینی را در زمان قاجاریه به رونق و رواج کامل انداخت و رفته‌رفته این سنت و شیوه دادخواهی را از مسیر معقول و مطلوب خویش خارج نمود تا جائی که وسیله‌ای شد بدست او باش و اشرار و تبه‌کاران تا با خیال آسوده از چنگک قصاص و مجازات به حریم امن بست پناه برند. در این میانه نه تنها مردم بی‌پناه و ستم دیده از این امر زیان می‌دیدند و جان و مال و عرض و ناموسشان مدام در معرض تعرض اجامر بود بلکه از این طریق دردسر و گرفتاری عمده‌ای نیز برای حکومت‌ها فراهم آمد آنچنان که در بسیاری از مواقع دستشان از دامن گردنکشان و تبه‌کاران و خیانت‌کاران و دزدان سیاسی و اجتماعی کوتاه بود و در قلمرو حکومت استبداد خویش قدرت عمل و انتقام و مجازات این ناپکاران را نداشتند و در واقع این آشی بود که خود پخته بودند. جالب‌تر اینکه در این آشفته‌بازار اجتماعی دست اجانب و

اربابان روس و انگلیس در رونق این سنت بشیوه نامشروع سخت درکار بود چه پیدا و چه پنهان، تا از آب گل آلود بهتر ماهی بگیرند. گاهی این دایه‌های مهربان‌تر از مادر آنچنان از این سنت طرفداری و حمایت می‌کردند و بهره می‌جستند که واقعاً شنیدنی و خواندنی است. بنام حمایت از مظلوم یا ستم‌دیدگان بی‌پناه چه بسیار خائنین و وطن‌فروشان یا ارازل و اوباش را که بزیر چتر حمایت و پناهندگی خویش قرار می‌دادند تا از کمترین آسیب مصون و حتی از زحمت بازجوئی و استنطاق شاه و وزیر هم در امان باشند.

شرح ماجراهائی از این دست را بقدر کافی در صفحات بعد خواهیم دید و نشان خواهیم داد که تا چه حد این سنت دیرینه بر سرگذشت این ملک و ملت بحق یا ناحق تأثیر گذاشته و سرنوشت‌ها ساخته و پرداخته است!

باری، در پایان این مقدمه بی‌مناسبت نیست فراهائی را مربوط به موضوع مورد بحث از مقدمه کتاب «وقایع اتفاقیه: گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیسی»^۹ در ایران را بقلم مؤلف محترم عیناً بیان سازیم و توجه خوانندگان گرامی را به رواج و نقش این پدیده در آن ایام آشنا تر سازیم:

«با توجه به همین گزارشها و گزارش‌های مشابه آن است که در جنبش ملت ایران برای تأسیس عدالت‌خانه، حکومت انگلیس‌جانب مردم را می‌گیرد و درهای سفارت‌خانه‌اش را بروی جمعیت متحصن می‌گشاید و با آمادگی کامل و حیرت‌انگیزی از مردم کوچه و بازار پذیرائی می‌کند، البته نه بقصد رفاه ایرانی و ترقی ملت ایران... بلکه با توجه بدین واقعیت که از عمق نفرت مردم ستمکشیده نسبت به حکومت فاسد قاجاری باخبر است...»

«شاید اخبار مربوط به کلاشی‌های مأموران حکومت و فرایشان داروغه غرق حیرت‌تان کند که چگونه هشت نفر از مجلس دیوان با زنجیری که به دست و پا داشتند فرار کردند و در شاه چراغ بست نشستند که از دست زنجیربان فرار کرده‌ایم. چونکه

۹- به کوشش آقای سعیدی سیرجانی. مربوط به سال‌های ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲

هجری قمری. مربوط به وقایع مهم منطقه فارس و شیراز.

انواع اذیتها را به ما می‌کند بجهت آنکه از ما اخاذی کند. و بر حیرتتان بیفزاید که جناب زنجیربان هم به همان شاه چراغ پناه برده، لابد بدین شکایت که چرا طعمه‌ها از چنگم فرار کرده‌اند! و خبر بعدی که زنجیربان مبالغ کلی پول دارد و از آن جمله سه هزار و هفتصد تومان نزد صراف محل، ذهن شما را به حساب ساده سرانگشتی بکشانند که زنجیربان با مواجب حداکثر سالی صد تومان چگونه صاحب سرمایه‌ای شده است که گوشه‌ای از آن سه هزار و هفتصد تومان است؟!»

«شاید وقتی که می‌خوانید جماعتی ستم رسیده برجان خود ترسان به حریم فلان مسجد پناه برده‌اند یا مردم قحطی زده دادخواه در حرم مطهر احمد بن موسی بست نشسته‌اند و حکومت جرأت ندارد حریم بستیان را درهم بشکنند، در دل بگوئید چه ضرورت غیر قابل انکاری بوده است سنت بست نشینی در آن دوران زورگوئی و بی‌قانونی؟! اما با ملاحظه موارد بسیاری که فلان الواط عربده جوی ولایت، شکم مردم را سفره می‌کند و بست می‌نشیند، یا فلان ستم‌کاره تعدی پیشه در مقابل ستمگری بی‌محاباتر از خود بجای دادن حق الناس به بست پناه می‌برد و مورد حمایت متولیان مسجد و معبد قرار می‌گیرد، ذهن قضاوت‌گرتان دستخوش تناقضی لاینحل شود که آیا رعایت سنت بست نشینی لازم است یا نه؟»

خلاصه آنکه ضمن مطالعه کتاب مذکور که مربوط به وقایع اتفاقیه در دارالعلم شیراز در سالهای ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ (ه. ق) است و حاوی ۷۳۲ صفحه بزرگ می‌باشد بطور متوسط در هر ۵ یا ۶ صفحه بیک مورد از واقعه بست نشینی یا تحصن و خون بست برمیخوریم که با یک نظر اجمالی شیوع و رسوخ این پدیده را در جامعه آن روز نشان میدهد و ما چند نمونه از آنها را بعنوان شاهد بیان می‌سازیم که در عین حال گویای احوال آن روزگار است:

— «دیگر آنکه فرمان تخفیفات مالیاتی هر بلوک را که تماماً شصت هزار تومان است در مسجد وکیل امام جمعه حسب الامر به مخلوق خواندند، چون به کسبه شیراز تخفیف التفات نشده بود تمام کسبه پس از چند روز رفتند در مسجد وکیل پای صندوق

عدالت بست گرفتند و استدعای تخفیف نمودند... از غره رجب تا سلخ رجب ۱۲۹۲.

— «دیگر آنکه روز دوشنبه ۲۶ / ماه شعبان جوانی مست لایعقل در کوچه میگذشته از کثرت شرارت خود حاجی کاظم نام استاد خبازان را زخمی میزند در هنگام گریختن سه نفر دیگر را هم زخم میزند از آن جمله يك نفر را دو زخم کاری میزند که هنوز نمرده است و لیکن از قراری که میگویند مشکل است که جان سالم بدربرد. تا اینکه این شخص میرود در طویلۀ جناب حاج شیخ مهدی مجتهد پناه میگیرد. مراتب را به سمع ایشان می‌رسانند، معظم له هم میگوید ببرید حضور بیگلربیگی که از حد شرعی گذشته است... بعد به حضور فرمانفرما میبرند و فوراً دستور قتل وی را نموده در میدان توپخانه آن شخص را سربریدند.»

— «دیگر آنکه پنجمی ابوالویردی که قطاع‌الطریق مشهور فارس است و به سبب این که نواب والامعتمدالدوله در پی او بودند چند وقتی از فارس فرار کرد و به تهران رفت. چون رفاهی در تهران بجهت او نشد به فارس مراجعت کرد و شبانه خود را به طویلۀ نواب والا انداخت بست گرفت. نواب او را عفو و گویا به نوکری خود منصوب خواهند فرمود. اموال اشخاصی که در این زمان به چپاول و سرقت برده است همه پایمال شده است!» (۱۵ رمضان تا ۱۰ شوال ۱۲۹۴).

— «دیگر آنکه پنجمی ابوالویردی که نزدیکی شیراز دستبردی زده بود از شیراز قوام‌الملک جمعیتی روانه کردند که او را گرفته به شهر بیاورند. خودش فرار کرده بود. هفت نفر از ایل مشارالیه کشته شد و ایل او را غارت کردند. خود پنجمی بعد از دو روز آمده در شاه‌چراغ بست نشسته است و هنوز در شاه‌چراغ است. خیال دارند که مشارالیه را اطمینان داده از بست بیرون بیاورزند!» (از ۲۴ جمادی‌الاولی تا ۲۲ جمادی‌الثانیه ۱۲۹۸ ه. ق).

— «دیگر آنکه حکومت دو نفر دزد را پی‌بریدند و يك نفر دزد دیگر که زیاد مقصر نبود چوب زیاد زده مهار کرده در شهر گردانیدند. دیگر آنکه قاتل‌آبدار عالیجاه محمد ابراهیم خان گماشته نواب احتشام‌الدوله را تا دو بیست تومان «خون‌بست» دادند. اقوام

مقتول راضی نشده قاتل را سر بریدند. (از ۲۳ جمادی الثانیه تا ۲ شعبان ۱۲۹۸.)

– «دیگر آنکه زنی را که پسر ملاباشی فسا به طپانچه زده بود فوت شده. ورثه آن ضعیفه قاتل خود را می‌خواهند بکشند – در محبس حکومتی است. حکومت خیال دارند که خون‌بست نمایند.» ۱۲۹۹ (ه. ق)

– «دیگر آنکه در دعوی بین میرزا فرج‌اله پیشخدمت‌باشی جناب صاحب دیوان با کدخدای کنارتخته، میرزا فرج‌اله با آدمهایش فرار کرده پناه به تلگراف‌خانه انگلیس می‌برند...» ۱۳۰۰ (ه. ق)

– «دیگر آنکه حاجی آقا کلانتر کازرون يك نفر را چوب زیادی زده و حبس کرده، شب در محبس فوت می‌شود. اهل کازرون تماماً بلوا کرده در تلگراف‌خانه کازرون و در مساجد بست‌نشسته بودند و تلگراف شکایت از مشارالیه به حکومت کرده بودند... ولی حاجی‌بابا چندان تقصیری ندارد چونکه از مالیات معمولی هر ساله در مقابل از او سند گرفته‌اند لابد است مردم را غارت کند تا بتواند عمل خود را صاف نماید!...» ۱۳۰۰ (ه. ق).

– «دیگر آنکه آدمهای ایلخانی که آدم کشته بودند و دزدی کرده بودند آمده‌اند سرطویله جناب قوام‌الملک بست‌نشسته‌اند.» ۱۳۰۰ (ه. ق)

– «دیگر آنکه حاجی مال‌اله کدخدای دالکی که نزاع کرده بود و مقصر دیوان شده است فراراً از دالکی آمده که بیاید در مسجد نو بست بنشینند. حکومت مطلع شده فراش به اطراف گذارده‌اند که داخل مسجد نو نشود.» ۱۳۰۰ (ه. ق).

– «دیگر آنکه بعضی از طایفه عرب که اجحاف و تعدی بآنها شده است سر مقبره مرحوم قوام رفته بست‌نشسته‌اند که بعرض آنها برسند.» ۳۰۱ (ه. ق).

– «دیگر آنکه چند نفر از طایفه لشتی که در سرطویله صاحب دیوان بست بودند، آنها را به زور از سرطویله بیرون کشیدند. چوب زیادی زدند و گوش بریدند و در آنجا حبس نمودند.» ۱۳۰۳ (ه. ق)

— «دیگر آنکه از قرار مذکور جناب آصف الدوله حاکم خراسان یکنفر مقصر را می خواستند بگیرند فرار کرده میرود در صحن حضرت امام رضا (ع) بست می نشیند — او را از صحن به زور کشیده می برند. اهل خراسان اجماع کرده می ریزند دور خانه آصف الدوله که او را بکشند و تلگراف به حضور اعلیحضرت اقدس همایونی می نمایند. چون شورش خراسان به عرض همایون می رسد فوراً آصف الدوله را احضار می نمایند. هنوز شورش خراسان خاموش نشده.» ۱۳۰۳ (ه. ق).

— «دیگر آنکه دو برادر برسر پنج قران نزاع می کنند. برادر بزرگتر برادر کوچکتر را با کارد هفت زخم می زند فوراً کشته میشود. برادر قاتل فرار کرده در شاه چراغ بست رفته، حکومت هم خیال دارد اگر مادرش راضی شود قاتل را هم بکشند.» ۱۳۰۶ (ه. ق).

۱۰- در حاشیه نقش انگلیس در ایران:

تحکیم پایه های نفوذ و دخالت روزافزون انگلیس در امور داخلی ایران با «استفاده از دستاویز»: تحت الحمایگی — «کاپیتولاسیون و رونق بازار بست نشینی.» (در دوران قاجار)^{۱۰}

«در سال ۱۸۶۰ میلادی چارلز الیسون وزیر مختار انگلستان بایران آمد. او وزارت خارجه ایران را قانع نمود که بجای چادرهایی که اقامتگاه بیلاقی اعضای سفارت در قلهک (شمال تهران) بود ساختمانهایی بنا کند. در ضمن زمینی هم در مجاورت زمین محل نمایندگی برای خویش خریداری کرد و به معشوقه ارمنی خویش هدیه نمود که بعداً به دخترش ویکتوریا که تابعیت روسی داشت و بوسیله نمایندگی روسیه حمایت میشد رسید. مسئولان ایرانی از دخالت در امور دهکده که محل ساختمانهای زیبا و گسترده اعضای سفارتخانه بود منع شده و اهالی آن نیز

۱۰- نقل و اقتباس از کتاب: نقش انگلیس در ایران. نوشته: دنیس رایت (سفیر سابق انگلیس در ایران). ترجمه: آقای فرامرز فرامرزی.

از حمایت انگلستان برخوردار بودند. از خدمت نظام و پرداخت مالیات سالیانه معاف بودند و کدخدای دهکده را وزیر مختار انگلیس تعیین میکرد. خارجیان دیگر حتی برای برافراشتن پرچم خود باید قبلاً از سفارت انگلیس اجازه میگرفتند!

روسها در منطقه زرگنده امتیازات مشابهی داشتند که در سال ۱۹۲۲ از آن صرفنظر کردند و انگلیسیها هم با ناراحتی در سال ۱۹۲۹ از این امتیازات چشم پوشیدند.

یکی از جمله عوامل اصطکاک فی مابین ایران و انگلیس حمایتی بود که دولت بریتانیا از پاره‌ای از ایرانیها میکرد و یا به گروهی از آنها اجازه میداد که در محوطه سفارت یا کنسولگریها بست بنشینند.

عهدنامه ترکمانچای همانگونه که قبلاً اشاره شد به روسها امتیازاتی بیشتر درباره اتباع روسیه و دیگران از جمله ایرانیان تحت حمایت میداد. امتیاز مشابهی نیز به بریتانیا و سایر کشورهایی که با ایران عهدنامه‌های (حسن مودت و حسن معامله) داشتند داده شد.

این حق کاپیتولاسیون شامل آنهایی که تحت حمایت بریتانیا بودند می‌شد و براساس آن در محکمه‌های خاص محاکمه شده و در صورت ضرورت از حمایت دیپلماتیک یا کنسولی برخوردار میشدند. علاوه براین براساس فرمان ۱۸۴۰ شاه، این اجازه داده شد که:

«تمام کارمندان و تابعین نمایندگی بریتانیا چه ایرانی باشند یا بومی کشورهای دیگر از امنیت و حمایت برخوردار بوده و نباید بدون اطلاع وزیر مختار انگلیس مجازات شوند.»

درگیری سخت «چارلز موری» وزیر مختار انگلیس با مقامات ایرانی ناشی از قضاوت نابخردانه‌اش در مورد «میرزا هاشم خان» میرزای سفارتخانه. و همسرش ناشی از حمایت از این دونفر روستائی است که بعداً به تفصیل از آن سخن بمیان خواهیم آورد. ماجرای «میرعلی نقی خان» که یکی از اشخاص محرم و قابل سفارت بود نیز از همین مقوله است که موجب درگیری فراوان گشت. او ادعا میکرد که در زمان جنگ ایران و انگلیس در سال

۱۸۵۶ میلادی معادل پنجاه هزار لیره از اموال او بسرقت رفته است.

سفارت گرچه در مورد حق خود شك داشت ولی تصمیم گرفت که به حمایت خود از این شخص ایرانی ادامه دهد. تقاضای انگلیس برای جبران خسارت و پرداخت غرامت با مخالفت دولت ایران روبرو شد و این کشمکش مدت ۶ سال ادامه یافت تا با تقاضای خصوصی «ایست ویک» وزیرمختار وقت بریتانیا از شاه خاتمه یافت.

«کنت دوگوبینو Count de Gobineau» دیپلمات فرانسوی که در زمان جنگ ایران و انگلیس حمایت از منافع بریتانیا را به عهده گرفت از مشکلاتی که توسط ده دوازده نفر ایرانی تحت‌الحمایه انگلیس برایش بوجود آورده بودند شکایت کرده است.

بسیاری از اشخاص ایرانی‌الاصل بدلیل اینکه در هند متولد شده‌اند (آن زمان هند تحت حاکمیت انگلیس بود) خواستار حمایت بریتانیا بودند و دولت ایران بارها با این امر مخالفت میکرد. یکی از نمونه‌های جالب مسئله «حاجی عبدالکریم» میباشد: او بعد از اقامت در ایران ثروتی بهم زده و در سال ۱۸۴۹ به همین بهانه - تحت‌الحمایه انگلیس شده بود. ایرانی‌ها اعتراض کردند و مدعی شدند که او در قندهار متولد شده و بخاطر ازدواج با وابستگان شاه فامیل شده و مبلغ هنگفتی بعنوان مستمري از دولت ایران دریافت میکند.

بهرحال اختلاف دولتین ایران و انگلیس برسر این ماجرا و حمایت انگلیس از این مرد تا آنجا کشید که در سال ۱۸۵۳ «تیلور تومسون» پرچم انگلیس را پائین کشید و روابط دیپلماتیک دو کشور بحالت تعلیق درآمد. ولی سه هفته بعد دولت ایران بناچار با تحت‌الحمایگی حاجی موافقت کرد!

براساس فصول معاهده سال ۱۸۵۷ پاریس. دولت انگلیس برحق خود نسبت به حمایت از هر يك از اتباع ایران حتی اگر در خدمت حقیقی سفارت یا کنسول‌گری انگلیس هم نباشند تأکید کرد!!!

روی این اصل افرادی برای دستیابی به تحت‌الحمایگی چنین

تقاضائی را میکردند و از طرف سفارت ابلاغی باین مقدمه بآنها خطاب می‌شد و تحت حمایت و پناه دولت انگلیس قرار میگرفتند: «تا آن زمان که عالیجناب رختاری وفادارانه به اعلیحضرت شاه دارند...»

افرادی چون ظل‌السلطان یکی از خوانین بختیاری و شیخ محمره از این حمایت رسمی برخوردار بودند. و این غیر از افرادی بود که بمناسبت‌های سیاسی و شغلی و سروکار مستقیم با سفارت تحت‌الحمایه انگلیس بودند.

نوعی دیگر از افراد تحت‌الحمایه مواردی بود ناشی از رقابت روس و انگلیس که ایران صحنه رقابت‌های شدید آنها بود و هر زمان که احساس میکردند منافعشان در خطر افتاده است کوشش میکردند که هرچه بیشتر از حکام ایالات و غیره با آنها روابط دوستانه داشته باشند.

گاه نیز اقلیت‌های مذهبی ایران - زرتشتی - یهودی - نسطوری - ارمنی - بهائی از سفارت یا کنسول‌گری بریتانیا تقاضای حمایت میکردند - گاهی نیز انگلیسی‌ها که مدعی حمایت از وجدان جهانی بودند (!) با وجود عواقب آن در امور اتباع ایرانی دخالت میکردند.

حمایت سفارت بریتانیا در سال ۱۸۸۲ باعث شد که مالیات جزیه پارسیان (زرتشتی‌ها) لغو شود. و بطور کلی در آن زمان زردشتی‌ها تحت‌الحمایه انگلیس بودند.

کمک بریتانیا به یهودیان مشکل بود ولی آنچه را ممکن بود انگلیس انجام داد.

در سال ۱۸۷۳ در موقع سفر ناصرالدین‌شاه به لندن وزارت خارجه بریتانیا ترتیب ملاقات «سرموسی» و گروهی از هیئت مدیره جمعیت یهودیان را با شاه داد و شاه قول داد که نسبت به یهودیان ایران رفتار بهتری در پیش گرفته شود. در سال ۱۸۹۶ براساس دستور وزارت خارجه وزیر مختار انگلیس موفق شد با مداخله خود جلو مسلمان شدن حدود ۳۰ درصد از یهودیان فارس را بگیرد.

حمایت انگلیس از گروه زیادی از آرامنه آذربایجان و صدور

فرمان ولیعهد مبنی بر برسمیت شناختن تحت‌الحمایگی این گروه از این جمله است. و چون روس‌ها ارامنه را تحت‌الحمایه خویش می‌دانستند این خود یکی از عوامل اختلاف و کشمکش این دو کشور در ایران بود.

در این زمان بست‌نشستن در مساجد - معابد و اصطبل سلطنتی یکی از عادات قدیمی ایرانی‌ها بشمار میرفت. در طول قرن نوزدهم سفارت‌خانه‌ها و قنسول‌گری‌های خارجی نیز محلی برای بست‌نشستن حتی برای آن گروه که تحت‌الحمایه نبودند درآمد، چه در آنجا بدون وا همه از مداخله متعرضین پناه می‌گرفتند و ایستگاه‌های خط تلگراف هند و اروپا نیز از آنجا که منسوب به انگلیس‌ها بود به محلی برای بست‌نشستن ایرانی‌ها تبدیل شد.

مسئولان ایرانی شکایت داشتند «شیل» که اولین نماینده بریتانیا بود محل سفارت را بصورت مامن و پناه‌گاه برای اشخاص خطرناک و حادثه‌جو درآورده است.

از سال ۱۸۲۷ بخاطر پناهندگی گروهی از اتباع ایران به نمایندگی بریتانیا مقیم بوشهر اختلافاتی میان دو کشور بروز کرد. بنظر میرسد که بریتانیا تصمیم گرفت که نباید مانع از اجرای سنت بست‌نشینی گردد، گرچه این مسئله مشکلاتی با مقامات ایرانی بوجود می‌آورد. مشکلات بطور کلی غیرقابل اجتناب بود چه بیشتر اوقات بست‌نشینان از تعقیب مقامات ایرانی فرار میکردند. نه وزارت خارجه و نه سفارت بریتانیا از مسئله بست‌نشینی راضی نبودند از این رو کوشش میکردند ایرانیان را به عدم پناهندگی به سفارت بریتانیا تشویق کنند.

«مستر استیونس» کنسول بریتانیا در تبریز از آنجا که بر هرکس که مایل بود پناهندگی میداد روابط تیره‌ای با مقامات ایرانی داشت از اینرو «شیل» وزیر مختار انگلیس در ایران در سال ۱۸۵۲ در نامه‌ای باو چنین یادآوری میکند: «بعنوان يك قاعده کلی تنها در زمان خطر واقعی که زندگی يك انسان را تهدید میکند و بخاطر تهمت نابجا پناهندگی باید داده شود. همانطور که قبلا به شما تذکر داده‌ام این نوع عمل تجاوز به استقلال ایران

میباشد.»

یکسال بعد وزارت خارجه انگلیس به شیل اطلاع داد که کنسول‌ها را از دادن پناهندگی منع کند بشرط آنکه روس‌ها نیز چنین کنند. ولی چندماه بعد تغییر سیاست داده و اعلام کردند که تا جایگزینی سیستم حکومتی بهتر در ایران به دادن پناهندگی به ایرانیان ادامه خواهند داد.

از آنجا که روس‌ها علاقه‌ای به تحرك نداشتند و سیستم حکومتی بدتر از پیش‌شد بریتانیا «امتیاز بست نشینی» را از دست نداد چه اگر به تنهایی این کار را میکرد پرستیژ خود را در میان ایرانیان از دست میداد اگرچه این مسئله باعث برخورد با ایرانیان میشد.

از زمان «شیل» به بعد محل سفارت‌خانه بریتانیا در تهران و قلمک اغلب جایی برای بست نشینان بود که خود ترتیب غذا و خوراک مورد نیاز را می‌دادند. گروهی تنها چند روز می‌ماندند و گروهی دیگر برای چندماه. بعدها در - قم - یزد - کرمان و سایر نقاط بست نشین‌ها به ایستگاه‌های تلگراف تحت اداره انگلیس پناه می‌بردند. زمانی بخاطر مسائل مذهبی و گاهی برای مخالفت با يك اقدام دولتی که آن را غیر عادلانه تلقی میکردند و زمانی برای فرار از قانون.

دو بست نشینی بزرگ در اوائل قرن بیستم در تبریز و تهران صورت گرفت و با انقلاب مشروطه که رهبران آن از انگلستان خواهان حمایت بودند رابطه داشت.

در سال ۱۹۰۵ در حدود سیصد مشروطه طلب در باغ کنسول‌گری بریتانیا در تبریز بمدت یکم هفته بست نشستند. یکسال بعد بین ۱۲ تا ۱۶ هزار ایرانی از همه طبقات بمدت سه هفته از ۱۵ ژوئیه تا ۵ اوت در باغ سفارت بریتانیا در تهران بست نشستند. در نتیجه این عمل بازار بسته شد و تهران بصورت تعطیل درآمد و شاه در ۱۵ اوت ۱۹۰۶ فرمان مشهور مشروطه را صادر کرد و بدین ترتیب مردم صاحب قانون اساسی و مجلس شدند.

انگلیسی‌ها بخاطر این بست نشینی اعتبار زیادی بدست

آوردند. گرچه آنها با ناراحتی اجازه انجام آن را داده بودند ولی تمام اعتبار بدست‌آمده در میان ملی‌گرایان و لیبرال‌ها، سال بعد بخاطر انعقاد پیمان روس و انگلیس از دست رفت. و در سال ۱۹۰۸ که شاه مرتجع جدید محمدعلی‌شاه خواست عقربه ساعت را به عقب بازگرداند، سی نفر از آنها از جمله تقی‌زاده به سفارت بریتانیا پناه بردند. قزاق‌های شاه تحت فرماندهی افسر روسی نه‌تنها مجلس را بمباران کردند بلکه در کوششی برای شکست بست‌نشینی سفارت انگلیس را محاصره و تهدید به بمباران نمودند. سفارت بریتانیا، سرکنسول‌گری‌های آن و ایستگاه‌های تلگراف با وجود کوشش مقامات ایرانی و انگلیسی همچنان بصورت محلی برای بست ایرانیان، آنهایی که بدنبال آن بودند و اجازه ورود می‌یافتند، تا پایان دوران قاجاریه باقی‌ماند.» این بود نقش و نفوذ انگلیس در رابطه با بست‌نشینی در ایران از زبان دنیس رایت.

بی‌مناسبت نیست در اینجا و قبل از ادامه بقیه موارد و عوامل نفوذ و دخالت انگلیس در امور ایران از زبان سایر مقامات و نویسندگان و دیپلمات‌ها در خصوص مسائل مربوط به بست‌نشینی و تحت‌الحمایگی و رونق پناهندگی، برای روشن شدن بیشتر ذهن خوانندگان اشاره‌ای به سابقه و سرآغاز روابط سیاسی ایران و انگلیس قبل از دوره قاجاریه بنمائیم تا مقدمتاً شروع و روند پیشرفت سیاست انگلیس در ایران بهتر نمایانده شود:

آغاز روابط سیاسی ایران و انگلیس را باید به اوایل قرن نوزدهم مربوط دانست. نخستین فرستاده رسمی انگلیس به ایران «سر هارفورد جونز» بوده است که بسال ۱۸۰۹ میلادی به ایران آمد، و فرستاده ایران به لندن برای نخستین بار میرزا شفیع‌خان نامی بوده است. البته قبل از این تاریخ در سال ۱۲۹۰ میلادی نماینده «ادوارد اول» بدربار «ارغون» پادشاه مغول و پس از آن در سال ۱۵۶۱ «آنتونی جنگیسون» بدربار شاه طهماسب اول و در سال ۱۵۶۷ میلادی دو نفر بازرگان انگلیسی مجدداً بدربار شاه طهماسب اول جهت توسعه روابط بازرگانی رسیده‌اند.

در سال ۱۵۹۸ میلادی برادران «شرلی» که آنها را پیشقراولان استعمار انگلیس در ایران نامیده‌اند در زمان شاه‌عباس صفوی بایران آمدند و نفوذ بسیار زیادی در نزد او پیدا کردند.

در سال ۱۶۳۰ چارلز اول پادشاه انگلیس پسرعموی خود «ویلیام دنبیک» را بعنوان سفیر بدربار شاه‌صفی‌جانشین شاه‌عباس فرستاد.

در سال ۱۷۶۳ مقارن سلطنت کریم‌خان زند «ویلیام آندرو پرایس» نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس در رأس هیئتی وارد شیراز شد.

بالاخره پس از مرگ آغامحمدخان قاجار سرسلسله قاجاریه، آغاز سلطنت فتحعلیشاه را می‌توان شروع نفوذ استعمارگرانه انگلیس در ایران دانست که در تمام دوران پنج پادشاه دیگر قاجار و پس از آن ادامه یافت و صحنه‌ها و حوادث بسیاری در رابطه با موضوع مورد بحث اتفاق افتاد که شمه‌ای از آن را از زبان «دنيس‌رایت» سفیر سابق انگلیس خواندیم و بازهم به فرازهایی در همین زمینه خواهیم پرداخت:

۱۰-۱- بست‌نشینان - پناهندگان و

تحت‌الحمايه‌های بنام انگلیس در

ایران^{۱۱}

مقدمه:

پایان جنگ‌های ده‌ساله ایران و روس و شکست ایران و جدائی قسمت بزرگی از کشورمان سبب‌گردید تا دخالت‌نمایندگان سیاسی خارجی در امور داخلی ایران وحتى نفوذ آنها در میان خانواده‌ها افزایش یابد.

توسعه نفوذ خارجی‌ان سبب شد تا عده‌ای از اتباع ایران برای فرار از مجازات یا رهائی از زندان و قتل و جلوگیری از تاراج

۱۱- نقل و اقتباس و تلخیص از کتاب: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران.

نوشته: اسمعیل رائین.

اموال و دارائی خود به سفارت‌خانه‌های خارجی پناه ببرند و خود را تحت‌الحمایه آنها قرار دهند.

این مرحله یعنی تحت‌الحمایگی و ادعای تابعیت، بیگانه مرحله‌ای فراتر از تحصن و بست‌نشینی موقتی بود که بسیار اتفاق می‌افتاد (چه در جوار اماکن مقدسه و چه بعدها در سایه دول بیگانه).

باری، موضوع مسافرت و مهاجرت آنگونه که امروزه میسر است برای افراد به‌خارج و پناهندگی و تابعیت نزد آنها فراهم و میسر نبود و لذا افراد گنه‌کار برای فرار از چنگ عدالت و مجازات و یا امکان ادامه خیانت و مصونیت از هرگونه تعرض و تعقیب و حفظ جان و مال خود به بست امن بیگانه پناه می‌پزده و چه بسا که رسماً تحت‌الحمایه آنان قرار می‌گرفتند که شواهد آن در تاریخ کشور ما بخصوص در دوره قاجاریه کم نبوده است و یکی از جمله اهم علل و عوامل رونق بازار بست‌نشینی و پناهندگی نیز همین امر بوده است؛ بگونه‌ای که سفارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌های خارجی با سوء استفاده از عنوان مصونیت سیاسی خویش، سفارت‌خانه و کنسول‌خانه و حتی اصطبل‌ها و زیرلوای پرچم خودشان را محل‌هایی برای تحصن یا بست‌نشستن قرار دادند و متعاقب آن صدور تذکره‌های حمایتی برای سرسپردگان خویش را آغاز نمودند. هرچه دوران ضعف و عدم لیاقت صدراعظم‌ها - اولیاء دولت و شاهان بیشتر میشد بهمان نسبت میزان دخالت‌آموران دیپلماسی و رواج بازار «بست‌نشینی»، «تحت‌الحمایگی» و «پناهندگی» در جوار آنها بیشتر می‌گردید. تا جایی که بتدریج اهمیت سفارت‌خانه‌ها و عوامل بسته بآن‌ها از امام‌زاده‌ها - شاه‌چراغ‌ها - مساجد و تکایا بیشتر شد!

پناهندگی ایرانیان بسفارت انگلیس در تهران و حمایت سفرا و دولت انگلیس از آنها آنطور که خواهیم دید از جمله مسائل مهم و حساسی بود که بارها در دوران قاجاریه مشکلات فراوان و پیچیده سیاسی برای شاه و دولت‌های وقت بوجود آورد. در بسیاری موارد پناهنده شدن شاهزادگان قاجاری به دولت انگلستان یا بست‌نشستن در سفارت مثل سلاحی کارساز و مخرب

برای پیش بردن مقاصد شوم استعماری و منافع نامشروع بوسیله انگلیس‌ها بکار میرفته است. یا وسیله‌ای بمنظور ارباب دولت ایران و گرفتن امتیازات نکبت‌بار مؤثر قرار میگرفته.

در این بخش به پاره‌ای از این موارد و نخبه سرسپردگان و تحت‌الحمایگان انگلیسی که ظاهراً ایرانی و ایرانی‌زاده و عملاً در این آب و خاک و غالباً مصدر امور مهمه و حساس مملکتی بوده ولی رسماً افتخار تابعیت و تحت‌الحمایگی بیگانه را یدک میکشیدند و علناً به خیانت و دشمنی با ایران و ایرانی اشتغال داشتند می‌پردازیم و می‌بینیم که چه سرنوشت‌های شومی را برای این ملت رقم زدند و چه اثرات و عواقب نکبت‌بار و ذلت‌آفرینی را تحمیل نمودند.

ضمناً در این میان نیز با نام نمایندگان سیاسی انگلیس در ایران برخورد می‌کنیم که سخت در ترویج کار بست‌نشینی و تحت‌الحمایگی ایرانیان و تابعیت‌های خلق‌الساعه آنان کوشا بودند. در رأس این عده کلنل شیل - استیونس - موری و تامسن قرار داشتند. حمایت‌ها و دخالت‌های زیاد و مکرر این حضرات بعدی بود که حتی میرزا آقاخان نوری صدراعظم و مرد شماره یک سرسپرده و نوکر انگلیس‌ها بستوه آمده ضمن نامه ۲۹ / شعبان ۱۲۷۳ اشاراتی در این مقوله دارد تا آنجا که میگوید: «... اشرار ایرانی را حمایت کرده و خانه‌های خود را بست قرار می‌دادند...» در فصل یازدهم معاهده ننگین پاریس می‌خوانیم: «دولت ایران تعهد می‌کند که ظرف سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس به تهران مأموری معین نماید که باتفاق مأموری که دولت انگلیس معین می‌کند بدعاوی نقدینه رعایای انگلیس بر دولت ایران رسیدگی کرده و قطعی نمایند. و ظرف حداکثر یکسال از تاریخ صدور حکم تأدیه نمایند. هر تبعه ایرانی یا رعایای سایر دول که تا زمان حرکت سفارت انگلیس از تهران تحت‌الحمایه انگلیس بوده و از آن پبند آن را ترك ننموده‌اند دعاوی و ادعائی بر دولت علیه داشته باشند (منظور دولت ایران است) مأمورین مزبور بآن هم رسیدگی کرده رأی خواهند داد...» آری اجانب اینگونه از مزدوران و جیره‌خواران خود بعنوان تحت‌الحمایگی

پشتیبانی و حمایت می‌کردند و این وسیله سالها چون شمشیر داموکلس بر بالای سر شاه و صدراعظم‌ها مایه‌ترس و فشار بر آنها و بکرسی نشستن ادعاهای واهی آنان و سرسپردگان‌شان و بالاخره توسعه نفوذ و سلطه روزافزون بیگانگان بر جان و مال این ملت بوده است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم به نقل از همان منبع اخیر الذکر:

الف - میرزا ابوالحسن خان شیرازی:

پسر محمدعلی (یکی از منشیان حکومت نادرشاه افشار) و مادرش خواهر حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی سرآمد جیره‌خواران انگلیس‌ها در ایران بود.

فتح‌علیشاه در او ان سلطنتش او را که حاکم شوستر بود اسیر و بطهران آورد و قصد داشت که مقتولش سازد اما دست تقدیر از آستین «وساطت» و «شفاعت» برآمد و بوسیله عده‌ای از درباریان از مرگ نجات یافت و به شیراز تبعید گردید و با کمک انگلیسیها از راه بصره به هند رفت و در بمبئی اقامت گزید. در سال ۱۲۲۳ (ه. ق) = ۱۸۰۸ میلادی باز هم «وساطت» صدراعظم‌های سبب گردید که مورد عفو قرار بگیرد و از هند به ایران آمد و سال بعد بعنوان ایلچی مخصوص باتفاق «جیمز موریه» منشی سفارت انگلیس راهی لندن شد و در آنجا به لژ فراماسونری راه یافت و از او پذیرائی شایانی شد و بلقب عالیجناب ملقب گردید و مهماندار خصوصی او «سرگور اوزلی» یعنی شخصی که از همان زمان به عنوان سفیر پادشاهی انگلیس برگزیده شده بود تعیین گردید.

او در دربار ایران بکمک «اوزلی» نفوذ فراوان یافت و عده‌ای از درباریان را نیز بدام فراماسونی انداخت. از ناحیه انگلیس مقرری و مستمری ماهیانه دریافت می‌نمود و رسماً بعنوان جاسوس خیانت‌پیشه‌ای درآمد و مدت ۳۵ سال خدمتگذار صدیق انگلستان بود. معاهده شوم انگلستان و انتزاع ۱۷ شهر قفقاز از ایران بروسیه از شاهکارهای این مرد بکمک انگلیس‌ها بود و پس از آن شاهکاری دیگر بنام قرارداد ترکمانچای!

از سال ۱۲۹۳ (ه. ق) = (۱۸۲۳ - م) فتحعلیشاه اورا بعنوان وزیر خارجه انتخاب کرد و تا ۱۲۵۰ ه. که فتحعلیشاه درگذشت در این سمت باقی بود و پس از آن چون از علیشاه ظل السلطان برای رسیدن به سلطنت طرفداری میکرد همینکه محمدشاه به سلطنت رسید و میرزا ابوالقاسم قائم مقام بصدارت منصوب شد او یعنی میرزا - حسن خان از وحشتی که از صدراعظم داشت بحضرت عبدالعظیم پناهنده شد و تا قائم مقام زنده بود جرأت نکرد از بست بیرون بیاید.

پس از قائم مقام حاجی میرزا آغاسی صدراعظم شد و به میرزا تأمین داد و بار دیگر به سمت وزیر خارجه منصوب شد و تا سال ۱۲۶۲ (ه. ق) زندگی ننگبارش پایان پذیرفت.

ب- اللهبیارخان آصف الدوله دولو:

پسر محمدخان بیگلربیگی خود و تمام افراد خانواده اش از نوکران سرسپرده و تحت الحمايه دولت انگلستان بودند. او از زمان فتحعلی شاه به بعد همواره مصدر مقامات مهم بود. در زمان «کلنل شیل» سالار پسر آصف الدوله یاغی شد اما امیر کبیر توانست فتنه او را سرکوب نماید.

وقتی شیل بشکست قطعی سالار پی برسد به معیت «پرنس دالگورگی» سفیر روس در ایران پیشنهاد کرد که با وساطت آن دو بین امیر و سالار موافقت و صلح ایجاد شود. پاسخ رد امیر کبیر به شیل بسیار جالب و خواندنی است:

«فعلا این اقدام منافی مقام و حیثیت دولت ایران میباشد... اگر در این اقدام بیست هزار قشون ما تلف گردد بمراتب بهتر است که این شهر بوسیله دخالت های اجانب سر تمکین فرود آورده و تسلیم شود.»

پ - پسران فرمانفرما:

حسینعلی میرزا فرمانفرما که باتکام و پشتیبانی

انگلیس‌ها در فارس حکومت میکرد نه تنها مالیات عقب‌افتاده چندین‌ساله را نمی‌پرداخت بلکه عملاً این خطه از کشور را از حکومت مرکزی جدا ساخته بود و بطور مستقل آن را اداره میکرد و بهمین سبب در وصیت‌نامه خویش خطاب بفرزندش آنها را رسماً تحت‌الحمایه انگلیس‌ها قرار داد و دستور تجهیز قشون و لشکر در بندر بوشهر و عقد قرارداد مستحکم با دولت انگلیس برای حمایت و تقویت هر چه بیشتر بر علیه دولت مرکزی داد.

البته حسینعلی میرزا و سایر مدعیان سلطنت پس از فتح‌علیشاه با سیاست و کیاست قائم‌مقام قلع و قمع شدند. پسران فرمانفرما به یاری کنسول انگلیس مقیم شیراز از راه بوشهر و بصره از کشور خارج و به بغداد اعزام شدند و سپس راهی انگلستان گردیدند.

شاهزادگان فراری که از جور شاه ایران بدولت انگلیس پناهنده شده بودند نامه‌ای به پادشاه انگلستان و لردپالمرستون نخست‌وزیر وقت انگلیس نوشته تقاضای پناهندگی سیاسی نمودند. دولت انگلیس بلافاصله تقاضای پناهندگی آنان را قبول و یک‌دسته از مأموران دولتی را باستقبالشان روانه ساخت و مقرری ماهیانه برای هر کدام تعیین و پرداخت می‌نمود.

از جمله نقاط دیدنی که به شاهزادگان نشان داده شد سازمان فراماسونری شهر لندن بود. رضاقلی میرزا در این باره می‌نویسد: «یوم پنجشنبه غره ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ اینجانب و اخوان میرزا ابراهیم شیرازی و خواجه اسعد ترجمان سه‌ساعت به غروب مانده بجمع فرمیسیان درآمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن محفل بوده از اسرار و علوم آن‌فن‌شریف با بهره‌گشته... حمدخدای را که آنچه بایست از اسرار فرامیسن حالی گردید...!».

ت - میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله):

در بین زمامداران بدنام قاجاریه میرزا آقاخان نوری از همه رسواتر است. او در دوران سلطنت محمدشاه وزیر جنگ بود از او اسط

سلطنت محمدشاه انگلیس در ایران دست بکار برقرار کردن روابطی با عده‌ای از درباریان و دولتیان برای نفوذ بیشتر شد و در این راه بسیار موفق گردید.

از جمله عوامل سرسپرده‌ای که در مدت کوتاهی جزء عمال انگلیس‌ها در ایران درآمد و حتی تابعیت انگلستان را پذیرفت و در زیر چتر حمایت و پناهندگی انگلیس‌ها بهرگونه خیانتی دست زد میرزا آقاخان نوری بود.

بعلاوه او واسطه ارتباط سایرین را با سفارت انگلیس فراهم میساخت - از جمله ایجاد روابط محرمانه سفارت با مهد علیا (نواب) مادر ناصرالدین‌شاه را که موجب کسب و دریافت اخبار محرمانه داخلی و رساندن آنها بسفارت انگلیس بود. و برعکس هرچه را که می‌خواست با اطلاع شاه برساند و منظورهای سفارت انگلیس را عملی سازد به مهد علیا میگفت تا به شاه بگوید و تلقین کند و این رابطه در حد جاسوسی و خبرآری و خبربری محدود نبود بلکه به روابط نامشروع و ننگین آقاخان با مهد علیا همراه بود که بالاخره فاش شد و افتضاح برانگیخت.

در یکی از شب‌ها که میرزا آقاخان برای دادن گزارش اسرار محرمانه دولتی بسفارت انگلیس میرفت. گماشته‌های حاج میرزا آغاسی صدراعظم وقت او را پس از خروج از سفارت بالباس مبدل دست‌گیر و پای پیاده به منزل صدراعظم بردند.

حاجی دستور داد وی را در طویله حبس کنند و روز بعد او را با همان لباس مبدل در حضور امناء دولت بجرم جاسوسی بفلك بستند و بعد به کاشان تبعید نمودند (۱۲۶۱ ه. ق) پس از مرگ محمدشاه و عزل حاجی میرزا آغاسی از مقام صدارت میرزا آقاخان از کاشان به تهران آمد و از کاردار سفارت انگلیس تقاضا کرد باو اجازه ورود به شهر دهد! ولی باوجود مخالفت و جلوگیری میرزا تقی‌خان امیرنظام که خبر آمدن او را بدون اجازه ناصرالدین‌شاه شنیده بود او بدون اعتنا به دستور صدراعظم مستقیماً بسفارت انگلیس رفت و خود را در پناه سفارت جای داد.

کاردار سفارت انگلیس وقتی از ایستادگی میرزا تقی‌خان مطلع گردید با کمک مهد علیا که با میرزا آقاخان رابطه داشت به

وساطت پرداخت و سرانجام موفق شد این نوکر مارکدار را با جلال و شکوه فراوان به قصر سلطنتی ببرند!!

بنا به نوشته خانم شیل همسر وزیر مختار انگلیس در ایران میرزا آقاخان از آن پس به تابعیت و حمایت رسمی دولت انگلیس درآمد و واسطه مهدعلیا و سفارت شد و هر دو سعی میکردند تا طرفداری شاه از انگلیس را زیادتر کنند.

دکتر فریدون آدمیت می نویسد: «میرزا آقاخان در واقع جاسوس انگلستان در دربار ناصرالدین شاه بود.»

وقتی کار جاسوسی و رسوائی آقاخان بالا گرفت - میرزا تقی خان درصدد برآمد که او را مجازات کند و از تهران طرد و تبعید نماید. وزیر نظام برادر میرزا آقاخان نوری درباره این تصمیم امیرکبیر می نویسد: «چون بلای ناگهانی میرزا تقی خان فراهانی که از جانب حضرت اقدس شاهنشاه روح العالمین فدا، مصدر امور جمهور خلائق بود، با رأی کج و طریقه لج در فکر جان و دور نمودن ما بندگان از خانمان افتاد. لابد دولت انگلیس را از آن بئس المرید که فعال مایرید بود مکمن انس و استیناس خود نموده با حالت تباه بآن پناه بردیم و از لوح خاطر خود نقش عافیت ستردیم...» و این بار نیز وزیر مختار انگلیس رسمی و بطور علنی بیاری میرزا آقاخان شتافت و با ارائه سند رسمی تحت الحمایگی و تابعیت انگلستان او را از تبعید و زندان نجات داد!

وزیر مختار طی نامه ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ خود به «لرد پالمستون» حمایت علنی خویش را از میرزا آقاخان چنین توجیه نموده است: «... بعلت آنکه میرزا آقاخان آدم نا قلا و فتنه انگیزی است امیر نظام از او بدش می آید و هیچ بعید نیست که وقتی بدست اویزی او را توقیف و محبوس و اموالش را ضبط کند. اگر چنین امری اتفاق افتد ضربه سختی به مقام و شهرت سفارت انگلیس در تهران وارد خواهد آمد.

در این صورت وظیفه خود خواهم دانست که به حمایت میرزا آقاخان برخیزم و مانع شوم که نسبت باو رنج و آزاری برسد. در این باره از هیچ اقدامی قصور نخواهم کرد.»

سرانجام دسیسه‌های مهد علیا و میرزا آقاخان نوری به نتیجه رسید و روز ۲۵ محرم ۱۲۶۸ (ه. ق) میرزا تقی‌خان امیرکبیر از صدارت معزول گردید و با کمک وزیر مختار، میرزا آقاخان نوری برای صدارت در نظر گرفته شد. ولی قبل از هر چیز باید مسئله تابعیت انگلیسی او حل شود. از طرفی میرزا از ترس شاه در آینده، نمی‌خواست ترك تابعیت کند ولی بهر حال مجبور شد برای احراز مقام صدارت نامه‌ای بوزیر مختار انگلیس نوشت که مضمون آن چنین بود که چون شاه می‌خواهد مرا صدراعظم کند لذا استدعا دارم این بنده را از تابعیت دولت انگلیس معاف فرمائید. و کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در حاشیه عریضه او نوشت:

«افتخار تابعیت دولت انگلیس بیشتر از تاج کیان است.»! بدنبال این امر و به سرکار آمدن میرزا آقاخان نوری کلنل شیل طی نامه ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱ میلادی به پالمستون چنین می‌نویسد که صدراعظم تازه با مشکلات زیادی مواجه است فاقد علم و اطلاع کافی و استقامت لازم برای اداره امور و مقابله با تجاوزات روس‌هاست و ترك تحت‌الحمایگی او بزور انجام گرفته آیا این سند اعتباری دارد؟ اما در آخر علاوه می‌کند که «بهر حال اگر او بسفارت‌خانه ما پناه جست تحت حمایت دولت انگلیس قرار خواهد گرفت.»

این بود يك بازی سرنوشت‌ساز تاریخی در کشورمان در رابطه با تحت‌الحمایگی و پناهندگی که قهرمان این بازی این بار میرزا آقاخان نوری بود. خیانت‌های جبران‌ناپذیر این مرد بایران و ملت ایران و خدمات شایان او به اجانب در مقابل جیره و در پرتو امنیت تحت‌الحمایگی دولت انگلیس بقدری است که از حوصله این کتاب خارج است. معاهده ننگین رجب ۱۲۷۳ (ه. ق) در پاریس با انگلیس‌ها - از دست‌دادن هرات و جلوگیری از پیشرفت حسام‌السلطنه به هندوستان از این جمله است.

باری فضاحت کار او بجائی کشید که شاه مجبور به عزل او شد و باو امنیت جانی داد و به یزد تبعیدش کرد تا در همان جا وفات یافت.

ث- میرزا هاشم‌خان نوری اسفندیاری:

یکی از مأموران مخفی و حقوق‌بگیر انگلیس در ایران که در تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران از او نام برده شده میرزا هاشم‌خان نوری اسفندیاری پسر میرزا رحیم‌خان همشیره زاده محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملک کرمانی است.

این مرد که اکنون در شجره خانواده‌گیش نام ۷۴۲ زن و مرد در کرمان - تهران - مازندران و فارس دیده میشود رسوائی بزرگی ببار آورد تا جائیکه رابطه ایران و انگلیس بخاطر او و عشق‌بازی همسرش با سفیر انگلیس قطع شد و با حمله قوای انگلیس ببوشهر شهر هرات برای همیشه از ایران منتزع گردید. ارتباط دائمی میرزاهاشم‌خان و پروین‌خانم (همسرش و خواهرزن ناصرالدین‌شاه) با اعضاء سفارت انگلیس بدانجا منتهی شد که سرانجام بدستور شاه قاجار او را از قشون اخراج کردند و او بظاهر به شغل منشی‌گری سفارت مشغول گردید و متعاقب آن در تابستان ۱۲۷۲ (ه.ق) او و اعضاء خانواده‌اش باتفاق اعضاء سفارت انگلیس به زرگنده (محل پیلاقی سفارت) رفتند و در چادر مخصوص زندگی خویش را آغاز کردند.

علی‌رغم خواست ناصرالدین‌شاه و دولت او نتوانستند این مرد را که اعمالش این‌چنین افتضاح آمیز بود از زیر حمایت انگلیس خارج سازند و به سرکار خویش بازگردانند و او همچنان در بست بود و پس از آن هم در پناه سفارت به کنسولی انگلیس در شیراز منصوب گردید.

در این ماجرا مکاتبات زیاد و تنیدی بین دولت ایران و سفارت رد و بدل شده و دست آخر وزیر مختار انگلیس (مستر موری) با لحنی آمرانه و اولتیماتومی سخت در حمایت از نوکر جیره‌خوار و پناهنده خویش ضمن نامه‌ای بدولت ایران چنین می‌نویسد که نشان‌گر نهایت ذلت و خواری حکومت وقت که خود از ایادی اجانب بوده میباشد:

۱- صدراعظم باید شخصاً بسفارت بیاید و معذرت بخواهد

و تمام اتهاماتی را که زده است در نزد سفرای خارجه در ایران تکذیب کند.

۲- مجتهدین و ملاها که به تحریک صدر اعظم به سفیر انگلیس تهمت زده اند باید اظهار تأسف بکنند.

۳- شاه باید یکی از اعضاء عالیرتبه دولت را بسفارت بفرستد تا مطالب آخرین نامه او را تکذیب کند.

۴- زن میرزاهاشم که نزد برادرش بازداشت شده است باید اجازه یابد که به منزل خود باز گردد و میرزاهاشم نیز بعنوان منشی سفارتخانه پذیرفته شود.

و این کشمکشها بین سفارت و دولت ایران برسر این امر ادامه یافت. نامه‌های گستاخانه و توهین آمیز سفیر انگلیس (مستر موری) به شاه و دولت و پاسخ آنها بالاخره منجر به قطع رابطه و آغاز لشکرکشی انگلیس به سواحل خلیج فارس و محمره و خوزستان و در پایان انعقاد قرارداد منحوس در پاریس (۱۲۶۹ ه. ق) و جدائی همیشگی هرات و قندهار از ایران شد!! بد نیست گوشه‌ای از یکی از نامه‌های ناصرالدین شاه در این مورد را عیناً بیان کنیم تا عمق وضعیت رقت بار و اسفانگیز آن زمان را که به بهانه حمایت و پناهندگی در ایران بوجود آورده بودند بیشتر درک کنیم:

«... آیا وظیفه چنان دولت بزرگی در تهران فقط اینست که هر روز لطمه جدیدی به حیثیت و اعتبار دولت ما وارد آورد؟ چون همیشه حامی متمرّدین و لجوجها و احمق‌های خانواده ماست و این اشخاص را بدون اینکه لطمه‌ای بآنها وارد آید بطمع بسالابردن موجب و مقام بسفارتخانه‌ها دعوت می‌کند. حتی مایلند که این دولت را خوار و سرافکنده کنند و بطوری در امور دخالت می‌کنند که حق مهمان از حقوق صاحب‌خانه زیادت‌تر شده است...»

ج- وکیل‌الدوله‌های انگلیس در فارس - کرمانشاهان و بنادر جنوب:
از اواسط قرن نوزدهم اغلب از ممالک خارجی در ایران

نمایندگانی داشتند که وظایف کنسولسی و نمایندگی سیاسی و اقتصادی را برای آنها انجام می‌دادند. اینان که مورد وثوق و اعتماد دول خارجی بودند با داشتن تابعیت ایران بعضی دارای تذکره انگلیسی بودند.

اینان در بین مردم به «وکیل»، «وکیل شهبندر» و «وکیل الدوله» و از اوائل قرن بیستم به «وکیل‌السفاره» مشهور بودند. در بعضی از شهرها اینگونه نمایندگان بیشتر بکار جاسوسی و کسب و ارسال اخبار می‌پرداختند.

از این جمله خانواده نواب بودند که مدت ۲۰۰ سال حقوق‌بگیر انگلیس در ایران و هندوستان بودند و حتی تذکره انگلیسی داشتند. خانواده نواب هندی در مدت ۹۶ سال افراد سرشناس آنها در فارس و تهران بسمت (وکیل‌الدوله انگلیسی)، (منشی سفارت انگلیس)، وزارت امور خارجه و سفارت ایران در خارج را دارا بودند و در سایر بلاد مثل کرمانشاهان و بنادر جنوبی ایران نیز افراد خانواده‌هایی از این قبیل یا رسماً تبعیت انگلیس را داشتند و یا عملاً در تحت حمایت و پناه دولت انگلیس بکارهای خطیر در خدمت به اجانب می‌پرداختند.

از این میان جعفر علیخان نواده محمدرضاخان بود که خود در سمت ژنرالی در قشون هند از طرف انگلیس‌ها در سرکوبی مسلمانان و هندیهای شورشی با قساوت و بی‌رحمی هزاران نفر را به هلاکت رسانید و پس از این جنایت ننگین به حرم حضرت سیدالشهداء(ع) پناهنده گردید تا طلب بخشایش و استغفار کند ولی دوباره به‌دستیاری میرزا حسنعلی طبیب شیرازی که به حال او در بست‌نشینی رقت آورده بود به شیراز رفت و مقرری ماهیانه از طرف نایب‌السلطنه هند برای او تعیین و پرداخت گردید. و او موظف بود هر سه‌ماه یکبار گزارشی از اوضاع فارس برای شرکت هند شرقی و حکمران انگلیسی هندوستان بفرستد. پس از مرگ او پسرش نیز بهمین سمت از حقوق‌بگیران و سرسپردگان انگلیسی‌ها بود و بهمین منوال پسران و فرزندان آنها از این‌راه و در پناه دولت انگلیس و جیره‌خواری او به خیانت به مملکت و

خدمت به اجانب ادامه میدادند و مورد وثوق و اعتماد کامل آنها بودند.

کوتاه‌سخن آنکه در کرمانشاه و بنادر جنوب نیز بهمین طریق وکیل‌الدوله‌های تحت‌الحمایه انگلیس به سمت‌های نمایندگی سیاسی و کنسولی دولت انگلستان با خدم و حشم و آلاف و اولوف بسیار زندگی میکردند و روز بروز بر ثروت و قدرت خویش می‌افزودند!

چ - آقاخان محلاتی:

از سیصد سال قبل تا کنون خارجی‌ان همیشه بفرقه‌های مذهبی در ایران و خاورمیانه توجه خاصی داشتند و حمایت از آنان را از اصول سیاست خود می‌شمردند. از جمله این اقلیت‌ها تشکیل فرق مختلف «بابی» و «بهائی» و «اسماعیلیه» را می‌توان نام برد. البته در خارج از ایران یعنی در منطقه خاورمیانه نیز از این قبیل فرقه‌ها پیدا شدند که بطورکلی همه آنها از بدو تأسیس از پشتیبانی خارجی‌ان برخوردار بوده‌اند و مقرری خاص دریافت می‌نمودند. علاوه بر انگلیس‌ها دربار سلطنتی روسیه تزاری نیز از هیچگونه کمک و جانبداری از بهائیان مضایقه نمی‌کرد.

پس از آنکه بهائیان از حمایت انگلیس برخوردار شدند نفوذ خود را بجانب آمریکا متوجه ساخته و در زیر حمایت آنان قرار گرفتند. در این میان انگلیسی‌ها هم از فرقه اسماعیلیه و خانواده پیشوایان آن جانبداری کرده و از نفوذ خانواده «آقاخان» در پیش بردن سیاست خود در آسیا و آفریقا استفاده فراوان می‌بردند.

در دوران سلطنت محمدشاه قاجار بنا به پیشنهاد قائم‌مقام آقاخان به حکومت کرمان منصوب شد. اما هنگامیکه محمدشاه به هرات لشکر کشید و مرزهای هندوستان به خطر افتاد، انگلیس‌ها آقاخان را تحریک به طغیان کردند ولی این قیام و طغیان چندان بطول نیانجامید زیرا فیروزمیرزا بشدت او را سرکوب کرد.

پس از مراجعت شاه از هرات، فریدون‌میرزا فرمانفرمای فارس از آقاخان وساطت کرد و او را به تهران فرستاد و در

حضرت عبدالعظیم اقامت داد.

اعتماد السلطنه در جزء وقایع ۱۲۵۵ (ق.ه) = (۱۸۳۹ م) در این باره می نویسد: «هم در این سال آقاخان محلاتی ابن شاه خلیل الله رئیس طایفه اسماعیلیه که سابقاً هم به یم متحصن شده بود اطمینان یافته بدارالخلافه آمد و در حضرت عبدالعظیم اعتکاف جست و بنا بر سیادت عمده سبز بر سر نهاده بود. حاجی میرزا آغاسی حاجی عبدالمحمد محلاتی را بزایویه مقدسه فرستاد که آقاخان را کاملاً اطمینان داده بدارالخلافه آورد. او تمکین نمود و بحضور حاجی میرزا آغاسی آمد و به شفاعت او عفو و مرخص شد و بخانه خود رفت و بعداً با اهل و عیال به قصد زیارت مکه معظمه به عتبات عالیات رفت.»

ولی او دوباره علیه حکومت مرکزی یاغی شد و بالاخره به هندوستان فرار کرد و بساط خود را در آنجا بگسترده و به بسط نفوذ انگلیسها در «سند» کمک فراوان نمود. و به مزاحمت های خود در مرز ایران ادامه داد و دولت انگلیس برخلاف معاهده ۱۲۲۹ (ق.ه) فی مابین از استرداد او بایران استنکاف ورزید و فقط به انتقال او از بمبئی به کلکته اکتفا نمود و مقدمات دین تازه ای را برای او بعنوان پیشوا و رهبر آن دین فراهم کرد و تصمیم گرفتند با تمهید مقدمات لازم او را از هند با جلال و شکوه به ایران باز گردانند، روی این اصل کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ایران طی نامه ای به حاجی میرزا آغاسی درخواست معاودت او را به ایران میکند و متعاقباً در زمان امیرکبیر به حمایت علنی از او برمیآید.

امیرکبیر موافقت میکند که آقاخان را به عنوان «فراری فاسد» تحویل دهند. بالاخره بعد از قتل امیرکبیر و فرستادن هدایای زیاد برای شاه و وساطت میرزا آقاخان ثوری باز هم نتوانست اجازه ورود بایران از راه بلوچستان را دریافت کند. بالاخره در همان هندوستان همه عمر بعنوان یکی از ارکان سیاست انگلیس و تحت الحمایه آنها بود تا مرد.

ح - فرهاد میرزا معتمدالدوله:

مسأله پناهنده شدن برخی از ایرانیان به سفارتخانه‌های بیگانه و حمایت دول بیگانه از آنان از مسائل مهم و حساسی است که بخصوص در طول تاریخ قاجاریه بارها مشکلات و دردهای فراوان و پیچیده‌ای برای دولت‌های وقت ایران فراهم ساخته و در همه حال این مسئله چون سلاحی مؤثر برای حفظ و تأمین مصالح بیگانگان بکار رفته است. چنانکه آنان گاهی در موقع مناسب از وجود این پناهندگان برای ارباب دولت ایران استفاده کرده و زمانی با حمایت از ایشان روند وقایع را بکلی بنفع خود برگردانیده‌اند و هنگامی هم از این مسئله برای تضعیف دستگاه سلطنتی و دولتی و عقیم کردن تصمیمات دولت ایران بهره‌برداری نموده‌اند.

ماجرای پناهندگی حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین شاه که از شاهزادگان فاضل و معتبر قاجار بوده از این مقوله است.

از موضوع پناهنده شدن فرهاد میرزا در سفارت انگلیس در تاریخ‌های دوره قاجاریه ذکری بمیان نیامده و ظاهراً مورخان این دوره بخاطر اعتبار و نزدیکی او با شاه موضوع را به سکوت برگزار کرده‌اند. تنها نادر میرزا در کتاب «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» ضمن ترجمه شرح حال مختصری که از فرهاد میرزا نوشته باین موضوع چنین اشاره کرده است:

«... پس از آن او را غلطی افتاد تا بدولت انگلیس پناهنده و سالها از درگاه دور مانده به حکم پادشاه به طالقان و قزوین ساکن بود و وجوه دیوانی انحای، او را مشاھرہ بود.» و سپس در پایان گوید: «... چون از افتادن پپای خاست از دولت خارج بپرید.»

تا به تخت نشستن ناصرالدین شاه پس از مرگ پدرش محمدشاه (۱۲۶۴ ه. ق) قدرت در دست مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه بود و او قصد داشت عباس میرزا برادر کوچکتر

ناصرالدین میرزا را دستگیر و کور کند ولی چون فرهاد میرزا از قصد او آگاه شد بی‌بانه دیدار خواهران خود باندرون شاهی رفت و ترتیب پناهنده شدن عباس میرزا را به سفارت انگلیس داد و در اینخصوص نامه‌ای محرمانه بسفارت انگلیس فرستاد.

بطوریکه عباس میرزا خود نوشته است: «فی الفور صاحب، حکیم خود دکسون صاحب را فرستاده بهمه‌جا ابلاغ نمود که عباس میرزا در تحت حمایت دولت انگلیس است...» و از این نکته معلوم میشود که فرهاد میرزا در این موقع هنوز با سفارت انگلیس رابطه داشته است.

اسناد و شواهد تاریخی نشان میدهد که در خلال این ایام یعنی از ۱۲۶۴ تا ۱۲۷۶ (ه. ق) فرهاد میرزا دوبار به سفارت انگلیس پناهنده شده و مکاتباتی که بر سر پناهنده شدن او میان دولت ایران و سفارت انگلیس مبادله گردیده ثابت می‌کند که موضوع بوخامت کشیده بود تا جائی که وقتی مأموران دولت ایران برای مذاکره در خصوص بازگرداندن فرهاد میرزا بسفارت انگلیس میروند سفیر انگلیس خطی بر روی زمین در مقابل ایشان میکشد و میگوید: «هرکس از این خط تجاوز کند او را بقتل خواهیم رسانید!»

حمایت و طرفداری سفارت انگلیس از فرهاد میرزا بدانجا رسید که تبعید فرهاد میرزا را به طالقان بدستور ناصرالدین شاه يك نوع بی‌حرمتی به خود دانسته و تلافی آن را بر خود واجب شمرده است! و «سر ویلیام طامسن» ضمن رد تمام استدلالات مقامات ایرانی که نامبرده یعنی فرهاد میرزا و امر او مطلبی است کاملاً مربوط به مسائل داخلی کشور و با روابط خارجی بهیچوجه بستگی ندارد کار را بجائی رسانید که برای تلافی این بی‌حرمتی بر حریم سفارت فخمیه و دولت امپراطوری انگلستان خواستار شد که:

اولاً - دو نفر را یکی از طرف دولت و یکی از طرف شخص شاه برای عذرخواهی از شارژ دافر انگلیس بسفارت بفرستند!
ثانیاً - کلیه اموال و مایملک و حقوق فرهاد میرزا که دولت

ایران آن را غصب و تصاحب کرده است فوراً پس بدهند.
ثالثاً - فرهاد میرزا اجازه داده شود که در تهران مقیم باشد
و از همان حقوق و مزایا که سایر شاهزادگان قاجار برخوردارند
استفاده کند.

با اینکه این بار دولت ایران زیر بار این امر نرفت و
فرهاد میرزا خود یا به توصیه انگلیس‌ها از سفارت خارج گردید
ولی چندی نگذشت که باز به بهانه کم شدن مقرری خود مجدداً بآن
سفارت متوسل و ملتجی شد و دنباله این اختلاف و کشمکش با
آمدن چارلز موری بعنوان سفیر جدید انگلیس به تهران و سماجت
و پافشاری او در حمایت علنی و رسمی از نوکران سفارت از جمله
فرهاد میرزا بالا گرفت و منجر به قطع روابط و حمله قوای
انگلیس به بوشهر و محمره و پیشروی آنها تا خوزستان و اهواز
شد و بالاخره یکی از عوامل تضعیف دولت و تحمیل عهدنامه
پاریس و انتزاع افغانستان از ایران گردید!!

سفیر انگلیس رسماً فرهاد میرزا را تحت‌الحمایه خود اعلام
کرد و تذکره حمایتی بدست او سپرد. و به نقل ناسخ التواریخ
ضمن وقایع سال ۱۲۷۳ (ق) «چون مستر موری از ایران میرفت
جماعتی از مردم ایران را که در ظل حمایت دولت انگلیس
می‌دانست نام و نشان ایشان را جریده کرده و به موسیو قوبینو
(کنت دوگوبینو) شارژ دافر دولت فرانسه فرستاد و اعلام کرد که
این مردم در حمایت دولت انگلیس‌اند و بعد از سفر کردن من
رعایت حال ایشان بر ذمت دولت فرانسه است. و در آن جریده
نام شاهزاده فرهاد میرزا نیز رقم بود.»

البته به نقل تواریخ فرهاد میرزا نامه‌ای به شارژ دافر فرانسه
نوشت و انصراف خود را از پناهندگی انگلیس و تبری از حمایت
آن اعلام داشت و در سلك خدمتگذاران دولت ایران قرار گرفت و
غائله او پایان یافت.

خ - عباس میرزا ملك آرا:

دومین فرزند محمدشاه و برادر كوچك ناصرالدین شاه که از

ترس ناصرالدین شاه و به کمک فرهاد میرزا معتمدالدوله تحت حمایت کلنل فرانت کاردار سفارت انگلیس در ایران قرار گرفت و حمایت علنی کاردار از او به همه رسماً اعلام شد.

پس از قتل امیرکبیر و سوءقصدی که در راه شمیران به جان ناصرالدین شاه شد (۱۸/شوال ۱۲۶۸) بار دیگر عباس میرزا تحت تعقیب و حکم قتلش صادر شد اما این بار نیز با ارسال نامه‌ای به کلنل شیل ایلچی انگلیس در تهران عباس میرزا اسباب استخلاص خویش را با دخالت و نفوذ ایلچی مذکور فراهم آورد و راهی عتبات عالیات شد. و جالب اینجاست که خود شاه و دولت و صدراعظم وقت (میرزا آقاخان نوری) نیز در این باره دست یاری و تقاضای تضمین و اطمینان را بسوی سفیر انگلیس دراز می‌کنند و درباره عباس میرزا می‌خواهند که مبادا در راه خروج از ایران اسباب زحمتی فراهم کند و بدون اذن و اجازه از عتبات بهیچ‌جای دیگر نرود! وزرای مختار روس و انگلیس هم در این رابطه هر یک نامه‌ای جداگانه به صدراعظم نوشته و اطمینان لازم را دادند و این نشانه میزان نفوذ و دخالت بیگانگان و سرسپردگی ایادی آنها در آن عصر می‌باشد.

د - سایر پناهندگان - متحصنین و تحت‌الحمایگان انگلیس:

تحصن خان بابای خوانساری

تحصن میرعلی نقی خان

تحصن حسین خان نظام‌الدوله

تحصن عباس‌قلی خان لاریجانی

تحصن کوچک خان

در لوای سفارت انگلستان که هر کدام ماجراهای مفصل و شنیدنی دارند. حوادث دیگری چون شکایت «آندره خیاط» علیه دولت ایران - نزاع صادق‌فراش‌مری وزیر مختار انگلیس با سربازان دولتی، نزاع فراش‌های مهدعلیا با فراش‌های سفارت انگلیس، عزل میرزا فضل‌الله نواب منشی سفارت انگلیس با اتهام ارتباط با دولت ایران و حوادثی دیگر که در آنها مسئولان سفارت انگلیس موفق شده‌اند با پرداخت حقوق و مقرری به شاهزادگان

قاجاری و امنای دولتی که بانها متوسل شده بودند بحمايت علنی از پناهندگان بنخود برآیند و از وجودشان برای ارباب مقامات ایرانی استفاده نمایند از این مقوله است.

همچنین افرادی چون: حاج سیف‌الدوله میرزا سومین فرزند ذکور علیشاه ظل‌السلطان که همسرش خواهر محمدشاه قاجار بود که تحت‌الحمايه انگلیس‌ها بود و همواره از جان و مال این نوکر تبعه خود در مقابل شاه و دولت مجدانه دفاع میکردند.

ذ - میرعلی نقی‌خان مذکور نیز مردی مفسده‌جو و از عهد فتح‌علیشاه منشأ فتنه و فساد بود و در دوران ناصرالدین‌شاه چون فهمید که شاه بواسطه ارتباط پنهانیش قصد تبعید او را به بین‌النهرین دارد در همان روز موعود بجای خروج از تهران از منزلش مستقیماً بسفارت انگلیس رفت و خود را در پناه بی‌سرق انگلیس معرفی کرد. کلنل شیل طی نامه‌ای بوزارت خارجه ایران او را تبعه انگلیس و تحت‌الحمايه سفارت معرفی کرد! و بالاخره سفیر انگلیس موفق شد یکصد هزار تومان ادعای واهی و دروغ او را از دولت ایران بگیرد و حتی این فرد خیانتکار را به مقام و منصب دولتی و نشان و خلعت هم برساند!!

ر - حاجی عبدالکریم قندهاری:

بازرگانی بود از نواحی قندهار که در سال ۱۲۲۰ قمری از قندهار بایران آمد. کلنل شیل او را رسماً رعیت خالص دولت انگلیس معرفی نمود تا او را از پرداخت مالیات معاف کند. و او نیز استشهادهای تنظیم نمود تا خود را غیر ایرانی و رعیت انگلیس بخواند.

برادر دیگر او حاج عبدالرحیم نیز بهمین منوال خود را از اتباع انگلیس می‌شمرد ولی همینکه قوای انگلیس به بوشهر و محمره حمله کرد و جنگ آغاز شد آنان برای حفظ دارائی و املاک فراوانی که داشتند نامه‌ای بصدر اعظم نوشتند و ترك تابعیت انگلستان نموده خود را رعیت دولت علیه ایران دانستند و از

اعمال و رفتار گذشته خود اظهار ندامت و پشیمانی کردند.
 ز - میرزا آقای شیرازی و صمدخان رزاز در پناه و حمایت
 انگلیس‌ها قرار داشتند - خانواده شوشتری که اصل آنها از
 هندوستان بود و در زمان محمدشاه و ناصرالدین‌شاه در پناه
 سفارت انگلیس قرار داشته و موجب حوادث تأسف‌آوری برای
 دربار - دولت و مردم ایران شدند.

ژ - سید مصطفی شوشتری در زمان محمدشاه و ناصرالدین‌شاه
 تقاضای اضافه تیول و مقرری کرد که مورد قبول شاه واقع شد
 - اما بجای قدرشناسی نامه‌ای بوزیر مختار انگلیس نوشت و خود
 را تبعه و خدمتگذار دولت فخریه معرفی کرد و تقاضا نمود برای
 مطالبات گذشته او اقدام شود که از طرف وزیر مختار اقدام شد.

سفارت انگلیس به سید مصطفی - سید محمد و سید عبدالله
 شوشتری املاکی در قلهک برای سکونت تابستانی داد. محل سکونت
 سید محمد در مجاورت قنات سفارت قرار داشت و بر سر تقسیم آب
 بین او و مستخدمین ایرانی و انگلیسی مقیم سفارت بیلاقی چند بار
 اختلاف روی می‌دهد که یکبار منجر به زدو خورد می‌شود. انگلیس‌ها
 بنام اینکه او تبعه انگلیس است تصمیم به دستگیری او می‌گیرند ولی
 سید محمد خود را به خانه عزت‌الدوله خواهر ناصرالدین‌شاه
 میرساند و در آنجا متحصن می‌شود و سرانجام با وساطت عزت‌الدوله
 انگلیس‌ها از تعقیب او دست برمی‌دارند و شاه او را نماینده
 سیاسی ایران در حاج‌طرخان می‌کند.

سید عبدالله در پناه انگلیس‌ها بود و نام او جزء فهرست
 اسامی است که چارلز موری هنگام ترك ایران به کنت دوگوبینو
 وزیر مختار فرانسه جزء تحت‌الحمايه‌ها داده است که از آنها
 حمایت کند. ۱۲

۱۲- در نگارش و تنظیم این بخش از کتاب عمدتاً از کتاب حقوق‌بگیران
 انگلیس در ایران نوشته اسمعیل راین استفاده شده است.

۱۱- فرار حاجی از دارالخلافه^{۱۳}

محمدشاه در ششم شوال ۱۲۶۴ درگذشت. وزیر عرفان‌منش او ملاعباس ایروانی معروف به «حاجی سلمه‌اله» که در نامه‌های رسمی گاه او را «جناب استاد الكل فی الكل سلمه‌اله تعالی» خطاب کرده‌اند گریخت و به حضرت عبدالعظیم بست نشست. از آنجا قصد سفر «یورپ» داشت.

از آن زاویه مقدس به «فرزند عزیز نورچشم مکرم موسیو کلمباری» منشی سفارت بهیبه فرانسه کاغذی نوشت سراپا درد دل و شکایت!:

«شما جوان هوشیار که در دوستی مثل اهالی ایران سست نیستید چرا از جماعت ایلچیان فرنگ تحقیق نکردید که منظورشان در باب من چیست؟ آخر من رعیت دولت فخمه روسیه هستم... صاحب نشان و حمایل آن دولت و معروف جمیع دولت‌ها بودم. در دولت ایران نوکر و صاحب مواجب و وظیفه نبودم... رعیتی و بندگی و خدمت سلطان جدید را اختیار نکرده بودم فقط اخلاصی به سلطان مبرور داشتم و ایشان با زور التفات و مرحمت مرا نگاه داشتند. اگر سلاطین فرنگ از حضرات سفرا پپرسند که این مرد حکیم درویش غریب را که نه رعیت ایران بود و نه سرخط^{۱۴} داده بود که پیوسته خدمتگذار ایران باشد چرا تفضیح کردند؟ چه جوابی می‌دهند؟ گرچه جناب وزیر مختار روس نوشت: جناب حاجی در حمایت دولت اوست اما اگر یکدفعه تغیر میکرد... جرأت داشتند خلاف کنند؟ این سبب بدنامی دولت فخمه روسیه شد که رعیت صاحب‌نشان حمایل بزرگ او را بی‌جهت ضایع کردند. حالا محتاج نان یکشبه گردیدم و اگر دست از سرم بردارند باید بطرف یورپ و اسلامبول قطعاً بروم!»

آری این حاجی میرزا آقاسی است که در نیرنگ‌های نابکارانه‌ای که به اعدام قائم‌مقام انجامید دست داشت و بر مسند

۱۳- نقل و اقتباس از کتاب: مقالات تاریخی - نوشته: فریدون آدمیت.

۱۴- سرخط به معنی قباله.

چنان مرد بزرگی تکیه زد و سیزده سال صدارت مطلق‌العنان داشت. آدمی بود بقول خودش «نه رعیت ایران بود و نه سرخط داده بود که پیوسته خدمتگذار ایران باشد.» در طریقت او که رعیت دولت فخمه روس و صاحب نشان و حمایل از آنان بوده آن مایه «بدنامی» نیست بلکه آبروی دولت فخمه روس بر باد رفته که «رعیت صاحب نشان حمایل بزرگ» او را رسوا ساخته‌اند.

او مبعوض جمیع مردم بود و خود به این معنی آگاه و لذا چون خبر مرگ پادشاه را شنید از قصر خویش (عباس‌آباد) به خانه‌اش در ارگ رفت و چون جان خود را در خطر کیفر و انتقام مردم می‌دید به سوی یافت‌آباد رفت - آنجا هم روی خوش ندید و رعیت یافت‌آباد در قلعه را بستند و او را راه ندادند و تیر و تفنگی بجانب او انداختند. از همه جا رانده ناگزیر در حضرت عبدالعظیم بستنی شد!

۱۲- آئین بست‌نشینی

به نقل و تلخیص از کتاب:

سه سال در ایران^{۱۵}

نویسنده در ضمن تشریح طبقات اجتماعی به شرح لوطی‌های محل در تهران و شیوه و راه و رسم آنها می‌پردازد و او که در حدود سالهای ۱۲۷۳ در ایران بوده داستانی مربوط به سرگذشت یکی از همین لوطی‌ها بنام رجب را که در زمان ناصرالدین‌شاه اتفاق افتاده است و نویسنده خود شاهد آن بوده برشته تحریر درآورده که با موضوع مورد بحث ما مربوط است بدینقرار:

«باری يك شب که رجب کاملاً مست بود و از بازار عبور میکرد پلیس‌های ایرانی او را تعقیب کردند و او فرار کرد - ناگهان از یکی از کوچه‌های فرعی شخصی که عمامه بسر داشت

۱۵- نوشته: کنت دوگوبینو نویسنده و دانشمند مشهور فرانسه متولد

۱۸۱۶ میلادی. شارژ دافر فرانسه در ایران - ترجمه: ذبیح‌اله منصوری.



میرزا تقی خان امیر کبیر
شهادت ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ قمری برابر ۲۱ دی ۱۳۳۰ شمسی



گريبايدوف - سفير روس



سید جمال الدین اسد آبادی
تولد ۱۳۵۴ قمری - مرگ ۱۳۱۴ قمری



شادروان طباطبائی



شادروان بهرانی



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

خارج شد و رجب در حال مستی با قمه خود فرق وی را شکافت و او را بقتل رسانید و پا بفرار گذاشت و بیکی از سفارت‌ها رفت و در اصطبل سفارت زیر شکم یکی از اسب‌ها بست نشست.

رئیس پلیس و افراد به رجب گفتند که از اصطبل سفارت خارج شود ولی او اطاعت نکرد و قمه خود را بیرون کشید و گفت هرکس بخواهد مرا بیرون ببرد او را خواهم کشت. عاقبت رئیس پلیس به لطائف‌الحیل رجب را آرام کرد و باو اطمینان داد که کسی مزاحم او نخواهد شد و رجب با اطمینان اینکه او را نخواهند کشت از زیر شکم اسب خارج گردید.

در طی محاکمه رجب با اعدام محکوم شد ولی چند تن از رجال درباری که به رجب علاقمند بودند خون‌بهای مقتول را به شاه پرداختند و شاه حاضر شد که او را ببخشد بویژه آنکه مقتول شخصی بود که در تهران خانواده نداشت و کسی او را نمی‌شناخت که مدعی خصوصی بشود.

روزی که رجب را بطرف سبزه‌میدان می‌بردند تصور کرد که حقیقتاً میخواهند او را بکشند آنوقت پدر و مادر و اطرافیان خود را بیاد فحش و لعنت گرفت و بهمین اکتفا ننمود و چون چشمش به ناصرالدین‌شاه افتاد بلند شروع به ناسزا گفتن کرد بطوریکه تمام فحش‌ها بگوش ناصرالدین‌شاه رسید و شاه متغیر شد و بجای دستور بخشایش به مأمورین اشاره کرد که کار او را بسازند و آنها هم او را بسزای اعمال خود رسانیدند.»

«ولی این مورد استثنائی است و نمیتوان آن را مآخذ کلی قرار داد و در موارد دیگر همواره میانجی‌گری اشخاص که واسطه شده‌اند تأثیر نیکو می‌بخشد و برای مثال دو نمونه دیگر ذکر می‌کنیم:»

«دولت ناصرالدین‌شاه از بازرگانان درخواست اعانه یا مالیات برای سربازان خویش نمود - آنها زیر بار نرفتند و برای این منظور برای کاستن از فشار دولت به مساجد و تکایا پناهنده شدند. شاه و صدراعظم که از جریان غیر منتظره این واقعه ناراضی شدند و در بعضی از شهرها مأمورین مبالغی از بعضی

گرفته بودند عین مبلغ را پس دادند و از گرفتن اعانات از بازرگانان تهران منصرف شدند و حکم رسمی دولت و امر شاه از بین رفت.»

داستان دیگر: «در تهران جوانی بود موسوم به قنبر که شغل فراشی داشت و خیلی جوان محبوب و نجیب و افتاده‌ای بود و همگان از او راضی بودند. روز سیزده بدر با عده‌ای از جوانان به حضرت عبدالعظیم و نقطه‌ای بنام ابن‌بابویه رفت. در ضمن بازی و شوخی قمه خود را کشید و بدون آنکه قصدی داشته باشد دوستش علی را تهدید کرد و کارد به پهلوئی علی اصابت کرد و پس از چند روز معالجه مؤثر نشد و علی فوت نمود.

پدر و مادر علی با اینکه می‌دانستند قنبر عامداً این ضربت را وارد نیاورده و در حین بازی و شوخی اتفاق افتاده تقاضای اعدام قنبر و یا خون‌بهای مقتول را کردند به مبلغ دو‌یست تومان. لیکن قنبر که نمی‌خواست اعدام شود و چنین پولی را هم نداشت به حرم حضرت عبدالعظیم پناهنده شد و در آنجا بست نشست. پدر علی هم ساکن دهکده حضرت عبدالعظیم شد و سوگند یاد کرد تا وقتی که قنبر از بست خارج نشود وی از آن دهکده تکان نخواهد خورد.

یک روز ناصرالدین‌شاه و مادرش برای زیارت حضرت عبدالعظیم رفتند و شاه از اوضاع قنبر سؤال کرد، قنبر شرح حال خود را به عرض شاه رسانید. شاه را دل بر او سوخت و گفت اینک که علی از دنیا رفته حیف است که جوان دیگری را هم در قفای او بدنای دیگر بفرستند. آنوقت به قنبر گفت که از بست خارج شود و بوی اطمینان داد که کسی متعرض او نخواهد شد.

قنبر به گفته شاه اعتماد نکرد و همچنان از عاقبت خود می‌ترسید و در بست ماند. شاه که چنین دید عصبانی شد و گفت حالا که اینطور است تو بایستی کفاره خون علی را پس بدهی و به یساولان خود گفت همین که قنبر از بست خارج شد او را به قتل برسانند و از این پس بدبختی او مضاعف شد. و لذا برای آنکه از حرم خارج نشود غذای خود را به روزی ۲ عدد خرما تقلیل داد

و آنقدر ضعیف و نحیف شد تا آنکه روزی یکی از خانم‌های متمول برای زیارت به جرم حضرت عبدالعظیم آمد و از او و احوال او جويا شد و دلش بحال او سوخت و دویست تومان خون‌بهای علی را پرداخت و از شاه هم خواهش کرد که او را ببخشد و بدین ترتیب او را آزاد کرد و بخانه خود برد و بخدمت خویش گماشت.»

۱۳- تحلیلی از آئین بست نشینی و پناهندگی به قلم خانم شیل^{۱۶}

«محل ییلاقی سفارت انگلیس در قلہك جزء تیول شاه بود و شاه آن را بطور رایگان در اختیار هیئت سیاسی بریتانیا گذاشته بود (محمد شاه قاجار به سال ۱۸۳۵ میلادی). این مرحمت شاهانه اعتبار فراوانی برای وزیر مختار انگلستان (سرجان مک‌نیل) که قبل از (کلنل شیل) وزیر مختار انگلیس در ایران بود به ارمغان آورده و باعث افزایش شخصیت و اعتبار او گردیده بود.

بعداً در سال ۱۸۶۲ میلادی یعنی در زمان سفارت آلیسن در دوره ناصرالدین‌شاه تمام منطقه ییلاقی را شاه از صورت تیول خارج کرد و مجاناً به انگلیس‌ها بخشید. و این کار سبب شد که برای تمام سکنه‌ای که در محدوده این روستا بسر می‌بردند نوعی مصونیت و امنیت بوجود آید و آنها از مزایای بی‌شماری استفاده‌کنند: زیرا دیگر مأمورین جمع‌آوری مالیات متعرض آنها نمی‌شدند و سربازان قشون نمی‌توانستند در منازلشان جا خوش کنند و مأمورین حکومتی قادر به اجرای مقررات سربازگیری از بین آنها نبودند. این عده چون تحت حمایت بریتانیا قرار داشتند از هرگونه تعرضی نیز مصون بودند و در نتیجه این امر روستای قلہك اهمیت فراوانی کسب نمود و ارزش زمین‌های آن‌قوس صعودی پیمود تا جائی که عده زیادی از مردم تهران ترجیح دادند منزلی در این محدوده بنا کنند تا بتوانند از امتیازات آن بهره‌مند شوند.»

۱۶- نقل و اقتباس از کتاب خاطرات «لیدی شیل» (همسر وزیرمختار انگلیس کلنل شیل در زمان ناصرالدین‌شاه). ترجمه: حسین ابوترابیان.

«آداب و رسوم این مملکت بصورتی است که یادآور قرن گذشته اروپاست: نیروهای نظامی از نوکران و حقوق‌بگیران اربابان فتودال تشکیل میشد و زورگوئی‌هایی که جانشین حکومت قانون بود و همیشه حق را به جانب کسانی میداد که قدرت و نفوذشان بر دیگران می‌چربید.»

«در چنین جوامعی که در آنها قدرت قانون ضعیف و فساد تشکیلات مملکتی همه‌جا را فرا گرفته مردم مملکت محتاج روش دیگری هستند که حامی ضعفا باشد و در ضمن تابع قوانین و ضوابط مملکتی هم نباشد؛ و بهمین جهت است که پناه‌گرفتن و تحصن در حریم بقاع مذهبی بهمان گونه که در اروپای قدیم وجود داشته، در ایران هم سخت رایج است و برای فرار از ظلم و جور و سیاهکاریهای حکام مستبد دارای منافع بی‌شماری است.»

«حکومت‌ها بخاطر گسترش قدرت خود بر تمام افراد کشور، از این مسئله بهیچ‌وجه دل‌خوشی ندارند و روحانیون آن را برای حفظ نفوذ خود بر تمام مردم امری لازم می‌شمردند. و بهمین جهت است که همیشه مابین حکومت‌ها و روحانیون بر سر وجود حق پناهندگی مردم در بقاع مذهبی و مسجدها و پاسداری از حریم این‌گونه مکان‌ها کشمکش وجود داشته است.

نمونه این مبارزه خبری است که از تبریز بما رسیده و حکایت از روش‌های عجیب و غریب ملاها برای تحکیم حقوق «بست‌نشینی» و باز گرداندن اهمیت آن به دوران سابق می‌کرد. خبر این بود: گاوی در موقع بردن به کشتارگاه هنگامی که از مرکز شهر تبریز عبورش می‌دادند به زیارتگاهی پناهنده شد [بقعه صاحب‌الامر] و پس از آنکه آن را بزور بیرون کشیدند بار دوم هم این عمل را تکرار کرده و در دفعه سوم ناگهان قدرت بارگاه امام‌زاده ظاهر شد و سلاخی که عامل این کار بود در دم جان سپرد.»

«البته من بدرستی نمی‌دانم این معجزه چگونه اتفاق افتاد ولی خبر آن که در يك لحظه در تمام شهر شایع شده بود بطور ناگهانی باعث غلیان احساسات مسلمانان و تحريك تعصب آنان

گردید و بدنبال آن باعث شد که در عرض مدت کوتاهی معجزات متعدد دیگری از این بقعه ظهور کند: کوری بینا شد - لنگی شفا یافت و بیماران فراوانی سلامت خود را بدست آوردند و بدنبال آن این امامزاده اهمیت فراوانی یافت و بصورت يك پناهگاه واجب الاحترام و مصون از تعرض درآمد و تعصبات مردم آن چنان اوج گرفت که هرکس را که دست به قمار و صرف مشروبات می زد و یا نسبت به حریم بقعه بی احترامی می کرد فی المجلس از دم تیغ میگذرانند. اما حکومت در دست توانای صدراعظم امیر نظام (امیرکبیر) قرار داشت و با آنکه همه در انتظار وقوع حوادث غیرمنتظره ای بودند او توانست چند ماه پس از این واقعه تنی چند از آشوبگرانی را که عامل این نمایش های محیرالعقول بودند به تهران بیاورد و آنقدر تحت الحفظ نگهداشت تا سرانجام از آنان قول قطعی برای خودداری از انجام معجزات جدید گرفت و آنگاه آزادشان کرد.»

«محل سفارت خانه های خارجی نیز يك پناهگاه مصون از تعرض محسوب می شود که در داخل محدوده آن هیچ قدرتی حق ایجاد مزاحمت برای پناهندگان را ندارد.»

«بهمن میرزا» عموی شاه فعلی که والی آذربایجان بود نیز بهمین گونه در محل سفارت روسیه پناه گرفت و پس از مدتی به كمك آنها به عنوان میهمان امپراطور به روسیه عزیمت نمود، و هم اکنون در آنجا اقامت دارد.»

«اصطبل سلطنتی هم یکنوع محل پناهندگی بشمار می آمد که حتی مخالفین شاه نیز از آن استفاده می کنند و جز در موارد استثنائی حتی شخص شاه هم حاضر نیست این حریم را که در داخل قصر خودش قرار دارد بشکند، و کسی را که به اصطبل او پناه برده بیرون بکشد.

استفاده از اصطبل برای بست نشستن سابقه ای بسیار طولانی دارد که بدوران خیلی گذشته برمیگردد.

يك روز موقع عبور از بین درختان که اسبهای ما را بآنها بسته بودند و تقریباً محل اصطبل بحساب می آمد، با کمال تعجب

يك مرد موقر ایرانی را مشاهده کردم که کاملاً نابینا بود و بنظر میرسید که هر دو چشمش را از حدقه بیرون آورده‌اند. این شخص پس از آنکه از حضور ما در کنارش مطمئن شد از جا برخاست و با صدای بلند درخواست کرد که او را تحت حمایت «دولت انگلیس» در آوریم.

من اکنون نام این مرد را که رفتار و حرکاتش در آن روز مرا بشدت تحت تأثیر قرار داده بود فراموش کرده‌ام ولی میدانم که او یکنفر خان و سرکرده یکی از ایلات کرمان یا یزد بود که خود و خانواده‌اش یکی از ظالم‌ترین تبه‌کاران مملکت ایران بحساب می‌آمدند و شقاوت و جنایات او و پسرانش از شمار بیرون بود. کیفر آنها بصورت قتل هر دو پسرش و کور نمودن خود او انجام یافته بود. ولی با این حال هنوز هم به گردنکشی و شرارت ادامه داده و از ترس قصاص و فرار از عقوبت به اصطبل ما پناهنده شد تا در حمایت ما قرار گیرد و از شفاعت و وساطت دولت انگلیس بهره‌مند شود.

وضع ترحم‌انگیز او ما را از اقدام سریع از اخراج او که مسلماً باعث بی‌اعتباری و بدنامی سفارت‌خانه می‌شد برحذر داشت ولی به خان فرصت دادیم تا بدون آنکه امیدی به حمایت ما داشته باشد به هر صورت که صلاح میدانند اقدام کند و او هم چند روز بعد در حالی که از کمک‌های ما کاملاً مأیوس شده بود محل خود را ترك کرد و البته من شك ندارم که او قبل از این‌کار ابتدا با دادن رشوه به افراد مورد نظر امنیت و مصونیت خود را از نظر مجازات کاملاً تأمین و آنگاه از حریم پناهندگی ما خارج گردید.»

«بست‌نشینی اشرار در محل سفارتخانه ما در شهر بکرات اتفاق می‌افتاد و چون تحویل اینگونه افراد به مراجع قضائی ممکن بود برای سفارتخانه ما بدنامی ببار آورد و ایرانی‌ها درباره این مسائل بسیار کنجکاوند و موضوع خوش‌نامی و بدنامی برایشان بسیار اهمیت دارد لذا ما سعی داشتیم که اکثر پناهندگان تبه‌کار را شبانه امر به اخراج بدهیم تا بتوانند در

تاریکی شب و با خیال راحت محل دیگری مثل يك بقمه را بجای سفارت پادشاهی انگلستان برای اقامت و بست نشینی پیدا کنند؛ ولی این کار اغلب به آسانی صورت نمی‌گرفت و من گاه‌بگاه صدای پناهندگانی را که در دل شب فریاد «امان...»، پادشاه انگلیس امان، وزیرمختار امان، خانم امان، صاحب کوچک امان» (که منظور پسر نوزاد کوچک من بود) می‌کشیدند در داخل اندرون می‌شنیدم.

بست نشینی در سفارت‌خانه مورد استفاده طبقات گوناگون مردم ایران قرار می‌گرفت که در میان آنها حتی غلامهائی که از ظلم اربابان خود گریخته و واقعاً از هر نظر قابل ترحم و دلسوزی بودند بچشم می‌خوردند. ما معمولاً باین‌گونه افراد اجازه می‌دادیم که چند روزی در سفارت‌خانه بسر برند تا مراحل بحرانی کار تخفیف حدت پیدا کند و زمینه لازم برای میانجی‌گری و رفع اختلافات طرفین بصورت تضمین رسمی و قول و قرارهائی در جهت جلوگیری از تکرار مواردی که منجر به این پناهندگی شده فراهم گردد و البته در اغلب موارد این تعهدات بیش از چند ماهی دوام نمی‌آورد.»

«بارها مشاهده کرده‌ایم که بعضی از شاهزادگان و خان‌ها و افسران قشون نیز به سفارتخانه ما پناه آورده‌اند که در میان آنها معمولاً از کسانی که متهم به اختلاس از بودجه مملکت بوده و یا از طبقه صرافان کلاه‌بردار و آزاردهندگان ضعیفا بشمار می‌آمدند فوراً می‌خواستیم که از سفارتخانه خارج شوند. ولی اگر افراد پناهنده از قربانیان حکومت استبداد و مظلومین طبقه زورگو بودند، آنقدر آنها را در سفارتخانه نگه میداشتیم تا فرصت مساعدی برای حل مشکلات و تأمین آنها بصورت مصالحه یا انجام کارهای دیگر پیدا بشود.

در ایران با اینکه ظاهراً مجموعه‌ای از قوانین وجود دارد ولی غالباً هیچیک از آنها بمورد اجرا گذاشته نمی‌شود. چون عوامل ضایع‌کننده قدرت قانون مثل حب و بغض‌ها، تحریکات مختلف، فساد و عوامل نفوذ، دائماً در کار است و برای سنجش

خوب و بد کارها مصالح گوناگون را بجای موارد قانون در مد نظر قرار می‌دهند. در چنین جامعه‌ای مسلم است که وجود حق پناهندگی و بست‌نشینی اجتناب‌ناپذیر است و می‌تواند یکی از روش‌های حفاظت شخصی در برابر نارسائی قوانین و جلوگیری از تضييع حق بیگانگان در مقابل حکومت زور و استبداد بحساب آید.»

پاورقی مترجم ذیل این مبحث در مورد مکان‌های تحصن و بست‌نشینی بدین‌قرار است:

«باید باین مکان‌ها تلگراف‌خانه را هم اضافه نمود که بعد از سال ۱۸۶۳ میلادی باب شد و این زمانی بود که انگلیس‌ها امتیاز تلگراف سراسری ایران را از ناصرالدین‌شاه گرفتند و از آن به بعد محل تلگراف‌خانه‌ها بعنوان ملك دولت انگلیس شناخته شد و لذا مورد استفاده بست‌نشینی هم قرار گرفت.»

۱۴- امیرکبیر و موضوع بست‌نشینی و پناهندگی:

امیرکبیر شکننده آئین بست‌نشینی

و

بست

الف - مقدمه:

در ابتدای این مبحث در ذیل نام امیرکبیر و نظر و برخورد او با مسئله بست‌نشینی و پناهندگی و تحت‌الحمايگی، از لحاظ ارتباط و پیوستگی موضوع بدنبال ذکر خاطرات خانم شیل در این باره بهتر است مقدمتاً به بیان و ذکر مطالبی که مترجم این کتاب خود بعنوان پاورقی مسطور داشته است نیز اشاره‌ای بشود تا در عین‌حال رابطه موضوعی مطالب دور از ذهن و خاطر خوانندگان عزیز قرار نگیرد:

در ذیل بحثی که خانم شیل از تحریر و ترغیبی که روحانی‌نماها برای تحکیم موضع خویش در ترویج و اشاعه سنت بست‌نشینی در ایران معمول می‌داشتند و پس از بیان داستان

پناهنده شدن گاوی در تبریز به بقعه صاحب الامر که او را به کشتارگاه می بردند مترجم چنین می نویسد:

«در آن زمان امیرکبیر بخاطر فتنه انگیزی هائی که امام جمعه تهران (میرزا ابوالقاسم) با همکاری سفارتخانه های روس و انگلیس درباره امیر انجام می داد و دائم با استفاده از قدرت و اهمیت بست نشینی، مردم را علیه او می شورانید، امیر مصمم گردید که این حربه را از دست آنها بگیرد و دیگر اجازه ندهد که سفرای روس و انگلیس در زیر نقاب مذهب بر ضد او توطئه کنند. چون امیر با آنکه نمونه يك فرد مؤمن و مقید بآداب و اصول اسلامی بود ولی هرگز نمی خواست که دشمنان مملکت از ایمان و اعتقاد پاک مردم در جهت تخریب و بیاد دادن ثمره زحماتش سوءاستفاده کنند و با کمک آخوندهای درباری در تضعیف موقعیتش بکوشند.»

«معجزه بقعه صاحب الامر واقع در میدان (صاحب الزمان) تبریز معروف است که بر اثر شیطنت های «میرزا علی اصغر» شیخ الاسلام تبریز و پسرش «میرزا ابوالقاسم» بخاطر تصفیه حساب با امیرکبیر و نمایش قدرت اجرا شده است. ولی این نمایش بهیچ وجه امیر را تسلیم نکرد و برعکس باعث شد که امیر در تصمیم خود نسبت به لغو آئین بست نشینی راسخ تر شود. جالب تر از همه این است که: در بحبوحه ماجرای فوق و در اوج شدت تعصب مردم کنسول انگلیس در تبریز هم بیکار نشست و چلچراغی به بقعه مذکور اهدا کرد!!»

و نیز مترجم در ذیل داستان پناهندگی بهمن میرزا عموی ناصرالدین شاه که شرح آن گذشت چنین می نگارد:

«بهمن میرزا برادر محمدشاه قاجار در زمان سلطنت او با همدستی دوتن دیگر از رجال قاجاریه:

(آللهیارخان آصف الدوله و پسرش محمدحسن خان سالار) برضد حاج میرزا آقاسی شوریدند و قصد تسخیر تهران را نمودند. اما چون در کار خود موفقیتی نیافتند ناچار بهمن میرزا به سفارت روس در پامنار پناهنده شد و بعداً در سال ۱۲۶۳ قمری

روس‌ها او را تحت‌الحفظ قزاق‌ها به همراه عده‌ای از نوکران و منشیان و عائله‌اش از راه گیلان به قفقاز بردند و در آنجا بود تا سرانجام در سال ۱۳۰۱ قمری در شهر «شوش» (پناه‌آباد) گرجستان از دنیا رفت.

ب- برخورد امیر با ماجرای معجزه بقعه صاحب‌الامر در تبریز ۱۲:

«... در ضمن باید دانست که در این اوان میان دولت و سفارت انگلیس مشاجره تندی بر سر آرامنه تبریز درگرفته بود و «استیونس» کنسول انگلیس در تبریز اعلام نامه تحریک‌آمیزی بر در کلیسا چسبانیده بود و امیر کبیر مترصد بود او را از ایران بیرون کند و هم اوست که چلچراغ مذکور را در این گیر و دار به بقعه صاحب‌الامر فرستاد و وقف آنجا کرد. و امیر در نامه بلندی که شرح دخالت‌های بی‌جا و شیطنت‌آمیز کنسول انگلیس را شرح میدهد در ۱۴/ رجب ۱۲۶۶ به کلنل شیل می‌نویسد:

«بعد از آنکه مردم اجامره و او باش تبریز به جهت شرارت‌های خودشان در امور مملکتی و اتلاف مالیات دیوانی از برای خود مأمّن و بستی قرار گذاشتند و خودسریها کنند، عالیجاه مشارالیه (استیونس) بجهت تقویت آنها و استحکام خیالاتشان چهل چراغی به مسجد صاحب‌الزمان فرستاد و بر آنجا وقف کرده زیاد از حد باعث جرأت عوام و اشرار گشته پای جسارت را پیشتر گذاشته‌اند تا از این خیالات عوام خدا داند چه حادثات بروز و ظهور کند.»

«بلوای معجزه، قدرت روحانیت را موقتاً برسیاست غالب گردانید خاصه آنکه سخن از این رفت که تبریز شهر مقدس و از «مالیات و حکم حکام» معاف است. از طرفی می‌دانیم که اقتدار میرزا علی اصغر شیخ‌الاسلام بحدی رسیده بود که: «هر بزه‌کاری که بسرای او شدی مأمون بودی.» بعلاوه پسرش میرزا ابوالقاسم نیز با دیوان نه براه راست همی رفت. البته این

وضع بر دولت امیر سخت گران بود. امیر مثل همیشه با تدبیر پیش آمد. نخست دستخطی از شاه رسید که شیخ الاسلام و پسرش را محترمانه به پایتخت دعوت نمود... و بعد امیر سلیمان خان افشار را با دستور محترمانه به تبریز فرستاد هر دو را توقیف کردند و روانه تهران ساختند و تحت نظر بودند. در ضمن چند نفر از بازیگران آن صحنه اعجاز را دستگیر کرده در تهران بزدان افکندند و چندی بعد باین شرط آزادشان ساختند که از فن معجزه کاری دست بردارند! پس قدرت دولت فائق آمد و میرزا باقر امام جمعه تبریز هم حساب کار خود را کرد و امیر هم با او مدارا می نمود تا اینکه مسئله شکستن قانون تحصن پیش آمد.

امیر مجتهدان ولایات را به تهران فرا خواند جملگی آمدند مگر امام جمعه تبریز که در این باره ایستادگی کرد و پیروانش را نیز به دفاع برانگیخت.

باری در این ماجرا و مواردی دیگر خواهیم دید که نقش دول بیگانه روس و انگلیس تا چه حد مؤثر بوده و از این گونه افراد حمایت و پشتیبانی می نموده اند و این خود یکی از علل و عواملی بود که امیر می خواست از اقتدار آنان بکاهد. سیاست خود را به زیرکی پیش برد و آب هم از آب تکان نخورد. عاقبت امام جمعه را هم با همه مقاومت ها و توطئه ها بالاخره بدار الخلافه تهران کشید و بدین ترتیب این ماجرا پایان گرفت.

پ - شکستن آئین بست نشینی^{۱۸}

«بست نشستن از بنیادهای مدنی کهن بود - برخی امامزاده ها - سرای مجتهدان بزرگ - مسجد شاه تهران - و اصطبل شاهی از تعرض مصون بودند - در حکومت بی قانون ایران مردم گاه برای احقاق حق یا ترس از شکنجه و ستمگری حکومت به آنها پناه می جستند. چون در این کار هم قانونی نبود

۱۸ - نقل و اقتباس از کتاب: امیرکبیر و ایران - نوشته: فریدون آدمیت.

از اندازه گذشت و هرگناه‌کار و آدمکش و هرزه‌کاری بست می‌نشست و کسی را یارای تعقیب آنان نبود. خاصه آنکه اغلب اتفاق می‌افتاد که آن کسان به خانه ملایان بانفوذ پناه می‌بردند و روحانیان نیز آن را وسیله اعمال قدرت خود در برابر دولت بکار می‌بردند. این خود سوءاستفاده دیگری بود از آئین تحصن‌جوئی.

در واقع آن سنت مدنی که در اصل آثار نیکوئی داشت تغییر ماهیت یافته و مایه ناتوانی دولت و آشفتگی دستگاه قضائی گردیده بود.

قاعده بست با اصول نظم میرزاتقی‌خان سازگار نبود، یکی از آن جهت که حکومت قانون و عدالت برقرار ساخته بود - دیگر آنکه قدرت دولت متمرکز گشته بود.

در سال ۱۲۶۶ (ق) امیر آئین بست را لغو کرد و در این تصمیم دلیرانه موافقت امام جمعه تهران را که حالا با دولت راه می‌آمد بدست آورده بود. می‌دانیم که گذشته از مراجع مزبور سفارت‌خانه‌های خارجی نیز که طبق قواعد بین‌المللی مصونیت سیاسی داشتند بصورت محل دیگر تحصن درآمده بودند. سفیران روس و انگلیس هم از قانون سوءاستفاده فراوان می‌کردند و آن را بعنوان حربه‌ای علیه دولت بکار می‌بردند. در یک مورد که امیر به رویه کنسول انگلیس در تبریز راجع به پناه‌دادن اشرار و مجرمان و عناصر مال مردم‌خور اعتراض کرد - شیل در نامه ۲۵/ رجب ۱۲۶۶ خود به دفاع قانون بست برخاست و شرح مهمی نوشت که قابل دقت است:

«چون آن جناب ذکری از فقره بست در آن مراسله کرده‌اند فرصت نموده که بعضی خیالات خود را در آن خصوص از نظر آن جناب بگذرانند، و امید دارد که محض دوستی بشمارند - اگرچه می‌توان قبول کرد که این قاعده و قانون خالی از عیب نیست بی‌شک چندین فوائد دیگر هم دارد که تلافی آن عیوب است. اگر گاهی از بودن بست مقصری یا باقیداری بتواند خود را از چنگ کارگزاران دیوان خلاصی دهد، بیشتر از اوقات اشخاصی

هستند که با عدم تقصیر مبتلا به تعدی هستند که با این وسیله رهایی و خلاصی می‌یابند... آشکار است که حکام و وزرای ولایت و داروغه و کدخدایان و مباشرین جزء و نوکران دیوانی از هر قبیل که باشند از اعلی و ادنی شریک و هم‌صورت خواهند شد که این شرارت عمومی و تجربه همه‌روزه به حقیقت این فقره دلیلی است واضح. در این صورت آشکار است که باعث منفعت کلی و آسایش رعایا این است که چنین مرجع و مفری برپا و برقرار باشد از دست ظلم و تعدی، خصوص در جائی که دور از پایتخت است، اگر وزرا و حکام و بیگلربیگیان امروز عاقل‌ترین و نیک‌ترین مردمان بودند، باز هم منسوخ کردن این قرار مصلحت نمی‌بود، زیرا معلوم نیست که آن حکام و سایرین که بعد می‌آیند چگونه خواهند بود. چون اعتقاد باطنی دوستدار این است که بودن بست در این مملکت از برای همه‌کس خوب است. امید دارد آنجناب در این فقره درست تفکر فرمایند و این اظهاری که کرده است محض دوستی بشمارند. در انگلستان هم یک‌دفعه این قانون بود بتدریج منسوخ شد بنا بر ترقی در سیویلیزاسیون، علم و انسانیت و نظم و ترتیب در طبیعت خلق، کمال امید دارد که ایران هم به همان سیاق بتواند خود را از این قانون بهره‌مند سازد.»

شیل در گزارش خود به پالمستون می‌نگارد: «لغو قانون بست ضربه دیگری است که امیر بر پیکر دستگاه روحانی وارد ساخت و روزی دامن او را خواهد سوخت... شکستن بست مایه تأسف است و دشواری‌هایی که بآن روبرو خواهد گشت بیشتر از آن است که می‌پندارد. در نامه خود امیر را از این تصمیم بر حذر داشتم، ولی خیال نمی‌کنم که از اندیشه خود در استقرار قدرت مطلق دولت دست‌بردار باشد. گرچه با احتمال زیاد روزی مجبور خواهد گردید برای حفظ جان خودش بست بنشیند. ولی کم ایرانی پیدا می‌شود که فکر فردا را هم بکند. ابطال قانون بست بر دردمر سفراتخانه‌های خارجی می‌افزاید. زیرا وقتی مردم نتوانستند به مکان مقدسی پناه جویند طبیعتاً به سفارتخانه‌های اجنبی روی

خواهند آورد.»

«انتقاد شیل کم‌مایه و سطحی است - امیر می‌بایستی در اساس محدود کردن قدرت سلطنت چاره‌ای اندیشیده باشد که روزگار امانش نداد و همه فسادها از حکومت فردی و سلطنت مطلقه برمی‌خاست. آئین بست در نظام میرزاتقی‌خان موضوعیت منطقی و موجه نداشت، برای آنکه حکومت قانون را برقرار ساخته بود و قرار بست تنها وسیله سوء استفاده بست‌نشستگان گردیده بود.»

«برخلاف نظر شیل الغای قانون بست هیچ دشواری در دولت امیر ایجاد نکرد و امیر برای حفظ جان خودش هم بخیال تحصن - جوئی نیافتاد. همچنین شکستن بست دامن امیر را نسوخت. بلکه قدرت تبه‌کار سلطنت بود که کار امیر و ایران را به تباهی کشانید. سفارت روس و انگلیس از قاعده بین‌المللی مصونیت سیاسی سوء استفاده می‌کردند و آنجا را کانون دیگری برای پناهندگی هرکس و ناکسی قرار داده بودند و از آنان حمایت میکردند. چون امیر خواست جلو این اعمال را بگیرد و رسم تحصن سیاسی را نیز براندازد، بصدا درآمدند. پس در واقع به سود سیاست انگلیس بود که شیل آن اندازه سنگ قانون بست را به سینه میزد.»

امیر علی‌رغم خیراندیشی‌های شیل آئین بست را برانداخت و دست جاه‌طلبان خودپرست را از دخل و تصرف در سیاست کوتاه کرد.»

امیر در تاریخ ۱۲۶۶ (ق) رسماً فرمان شکستن بست‌ها را صادر کرد و به بست‌نشینی خاتمه داد و مجرمین را بی‌پای میز محاکمه و عدالت کشانید.

«بعضی این اقدام امیر را ضربه‌ای بر پیکر روحانیت و شکست قدرت آنها قلمداد می‌کنند اما باید دانست که این سنت ریشه مذهبی نداشته و دلیلی از مبانی دینی هم ندارد و پناه‌بردن حتی به اماکن مقدسه از نظر شرعی مجوز تعطیل عدالت و گذشت جرم از نظر اسلام نیست. تقویت این سنت بنفع و

بدست استعمار انگلیس صورت می‌گرفته و حتی یکنفر روحانی با این اقدام امیرکبیر در شکستن بست اعتراض ننموده است.^{۱۹}

ت - برخورد امیرکبیر با: مصونیت سیاسی، مسئله حمایت و پناهندگی^{۲۰}

قانون مصونیت سیاسی سفارتخانه‌های خارجی را به‌عنوان حق «خارج‌المملکتی» حقوق بین‌الملل عمومی مشخص ساخته است. کنسولگری‌ها هم برخی امتیازات خیلی محدودی دادند. اما همانگونه که گفته شد سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های روس و انگلیس در ایران حق مصونیت را وسیله اعمال نفوذ سیاسی، مداخله در امور داخلی، پناه‌دادن مجرمین غیر سیاسی قرار داده رویه‌ای پیش گرفته بودند که بکلی منافی اصول حقوق دول و ناقض حاکمیت ملل بود.

به تعبیر ساده‌تر آن دستگاه‌های خارجی حکم امامزاده و یا سرطویله شاهی را پیدا کرده بودند که هرکس پای در آنجا می‌نهاد در امان بود و دولت را یارای محاکمه و تعقیب او نبود. مسئله تحت‌الحمايگی و تبعیت خارجی اتباع ایران، قضیه سرپرستی ارامنه تبریز از جمله این‌گونه سوءاستفاده‌ها بود. همانگونه که دیدیم بهانه جنگ دوم ایران و انگلیس را مشاجره سیاسی بر سر تبعیت یکی از اتباع ایران بدست انگلیس داد. بعلاوه موضوع قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون که یادگار قرارداد ذلت‌بار ترکمانچای در تاریخ ۱۲۴۳ (ق) با روس‌ها بود، عملاً حق حاکمیت ملی ایران را مخدوش می‌نمود و سبب گردید که ابتدا روس‌ها و بدنبال آن انگلیس‌ها از آن زمان به بعد با سوءاستفاده‌های فراوان از آن هرکه را می‌خواستند اعم از مجرمین قداره‌بند و یا خائنین و دزدها و جاسوسان را به بهانه

۱۹- نقل از کتاب: امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار - نوشته:

حجة الاسلام آقای اکبر هاشمی رفسنجانی.

۲۰- نقل و اقتباس از کتاب: امیرکبیر و ایران. نوشته: دکتر فریدون آدمیت.

تابعیت و تحت‌الحمایگی و از این قبیل عناوین زیر حمایت و مصونیت خویش قرار می‌دادند. و با این شیوه خیانت‌بار تجری و شہامت بیشتر این‌گونه افراد را می‌افزودند.

سعی و گسترش و تعمیم روزافزون این بدعت ننگین نمی‌توانست برای شخصی چون امیرکبیر قابل تحمل باشد و او که پای‌بند قانون‌مندی و استقلال کشور بود مسلماً با اینگونه دخالت‌های ناروا و سوءاستفاده‌ها نمی‌توانست روی موافق نشان دهد.

دامنه دخالت‌های بی‌حساب و زیان‌بار سفارت انگلیس در داخل ایران به بهانه‌های مختلف بعدی رسید که خود آنها نیز بصدا درآمدند! بطوریکه «واتسن» منشی سفارت انگلیس اینگونه در این زمینه برخورد می‌کند: «هر فرد بی‌طرفی باید اعتراف کند که حق حمایت از اتباع شاه ایران که وزیر مختارهای خارجی آن‌را تصدی می‌کردند با آنکه تا حدودی دولت ایران آن‌را تفویض می‌کرده، با اصول حقوق بین‌المللی منافات داشته است.» و سپس با استفاده از کتاب قانون ملل نوشته «م - واتل» چنین ادامه می‌دهد:

«خانه سفیر چون تابع حمایت حقوق ملل است باید از هرگونه تجاوز مصون باشد ولی آیا سفیر می‌تواند از این حق برای تبدیل خانه خود به پناهگاهی بمنظور جا دادن و حمایت کردن دشمنان دولت استفاده کند؟ اصولاً چنین کار منافی با وظایف سفیر است... هیچ دولتی هم مجبور نیست اینگونه سوءاستفاده‌ها را که برای کشورش خطرناک و بحال جامعه‌اش زیان‌آور است تحمل نماید... نفوذ بیگانگان تا حدی بود که شاه را تحت حمایت خود قرار میدادند. امیرکبیر تصمیم گرفت که در این باره برضد دخالت خارجی‌ها قد علم کند. وزیر مختارانی که در آن زمان مقیم تهران بودند چنان عزم راسخی برای استقرار نفوذ خود در ایران داشتند که با اقدام امیرنظام و سعی او در استوار ساختن يك دولت پادشاهی قوی بر پایه قانون و عدالت توجهی نمودند.»^{۲۱}

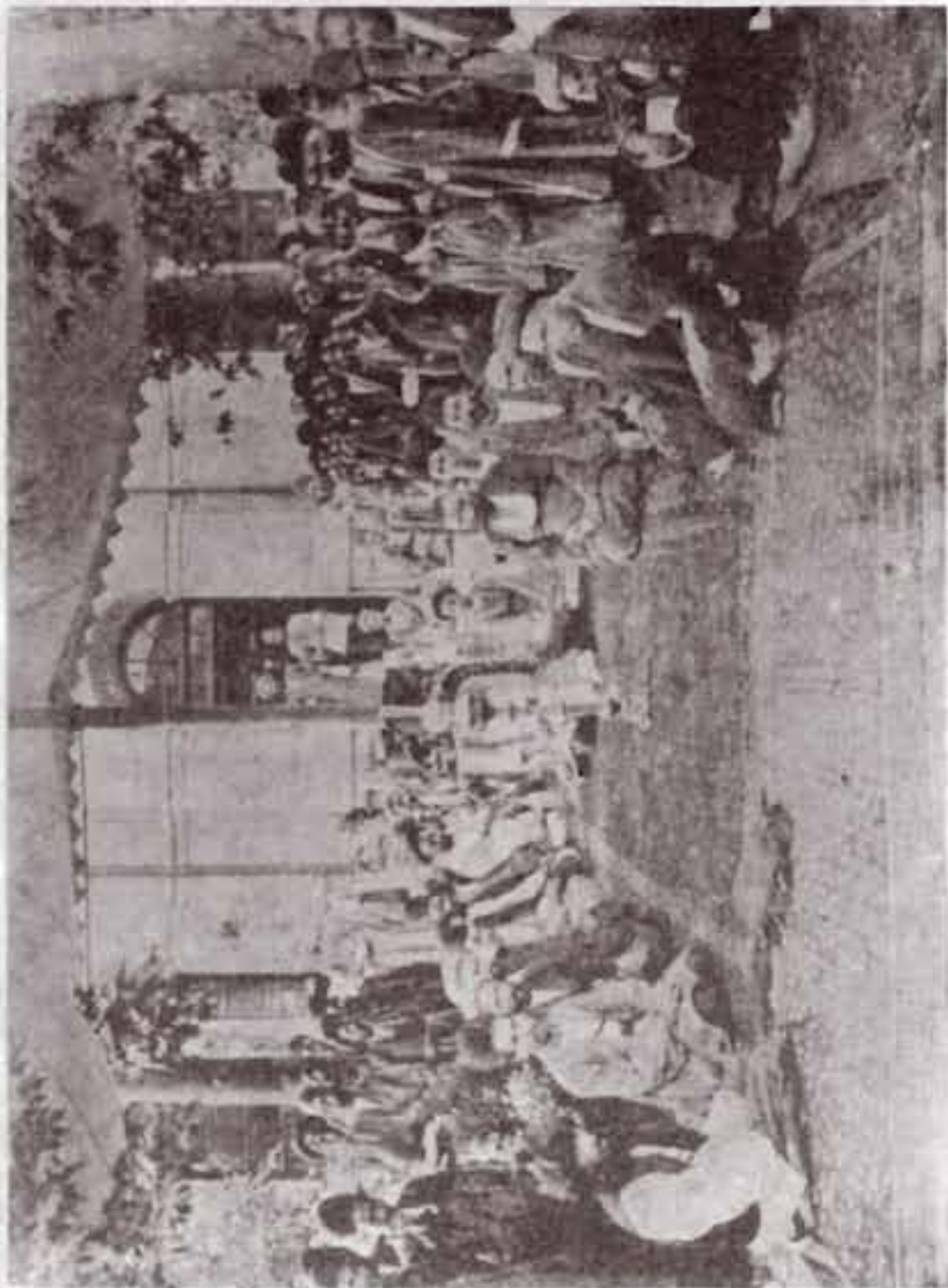
۲۱- نقل از کتاب: تاریخ ایران و دوره قاجاریه - نوشته: (گرنٹ واتسن).



میرزا رضا کرمانی
(صبح روز پنجشنبه دوم ربیع الاول ۱۳۱۴ به دار آویخته شد)



تخصیص در سفارت عثمانی



متحصنین در سفارتخانه هم باهابت معقولی نشسته‌اند - (ص ۲۸۴)



تخصن در سفارت انگلیس

ذیلا چند نمونه و شاهد تاریخی از این‌گونه حمایت‌های اجانب و ایستادگی امیر را بیان می‌سازیم که هم شنیدنی و خواندنی است و هم شاهد مدعا و میزان دردها و گرفتاریهای آن روزگاران است:

— یکی از مأموران ایرانی بکار جمع‌آوری مالیات گمارده شد — پس از انجام مأموریت از تحویل پول به خزانه سرباز زد و به سفارت انگلیس پناه برد. چون دولت استرداد او را خواست جواب شنید: «از ترس پیگلربیگی لابد باین‌جا تحصن‌جسته است.» امیر در رجب ۱۲۶۶ پاسخ‌دندان‌شکنی داد: «دیوان‌خانه مبارکه برای غوررسی امور و رفع هرگونه ظلم از فقرا و ضعفا قرار گرفته است کسی به تظلم رفت به دیوانخانه مبارکه که لابد شود پناه به سفارت آورد؟ پس معلوم میشود که اینطور آدمها مظلوم نیستند و منظورشان خوردن مال مردم و دیوان است... بعد از آنکه اینطور راه مردم به عمارت سفارت باز شود، هرکس به طمع خوردن مال دیوان افتاده پناه به عمارت سفارت می‌آورد و آن جناب و دوستدار را هر روز به زحمت و مرارت می‌اندازد. در اینصورت از جنابعالی خواهش دارد که آقا جان بیگ را جواب داده روانه نمایند و من بعد هم که یقین است اگر از این قبیل اشخاص را راه بدهند باعث زحمت آن جناب خواهد شد.»

— در موردی دیگر که یکی از اشرار به سفارت مأمن جست امیر به کلنل شیل نوشت: «سؤالی از آن جناب شده بود که چگونه میشود رعیت و نوکر ایران در زیر حمایت دولت دیگر برود؟ اگر موافق عهدنامه قراری در این باب هست مرقوم دارند تا معلوم شود. آن جناب از این فقره صرف‌نظر کرده جوابی مرقوم نداشته‌اند. یقین است که در این باب جوابی مرقوم خواهید داشت. ثانیاً نوشته بودند که اولیای دولت ایران رسماً بطور دولتی به سفارت دولت انگلیس اطمینان دادند تا از آن سفارت بیرون رفت. اگر در این باب سندی از اولیای دولت ایران دارند ابراز نمایند تا معلوم شود آن چگونه سندی است که او را از تسلط آقا و نوکر و رعیت دولت ایران خارج می‌کند!؟».

— در تبریز یکی از قداره‌بندان شهر به کسی زخمی زد و کنسول‌خانه را پناه‌گاه خود قرار داد. میرزا مصطفی‌خان افشار منشی مهمام خارجه استرداد وی را خواست. استیونس برهان آورد که: «هرکس پناه به قونسولگری آورد در تحت حمایت خواهد بود. نباید از قونسولگری به محاکمه ببرند.» در جواب اعتراض مستدل و منطقی امیر و اعتراض به مداخله قونسول‌خانه در امور داخلی مملکت استیونس جواب می‌دهد:

«زخم‌زدن و مقصر بودن مشارالیه ثابت و مشخص نیست و بنا بدستور وزیر مختار مادامی که اطمینان از جانب کارگزاران دولت علیه در حق او داده نشود دوستدار او را تسلیم نکند»!!.

— داستان حاج عبدالکریم قندهاری بازرگان که موضوع تابعیت او نزد سفارت انگلیس و حمایت از او برای فرار از پرداخت دیون و مالیات‌هایی که برعهده داشت مدتها بین سفارت و حاج میرزا آقاسی موجبات مکاتبه و کشمکش بود که شرح آن به اختصار گذشت و دنباله آن به زمان صدارت امیرکبیر کشیده شد و ماجرائی را بدنبال داشت.

— ماجرای حمایت از آرامنه تبریز — در تبریز محله آرامنه و اقلیت مسیحی و خاصه جماعت ارمنی مورد علاقه روس و انگلیس هر دو بود و اغلب منافع هر دو دولت در این محله برخورد و تصادم می‌نمود. کار سرپرستی آنها بعد از فوت محمدشاه به استیونس کنسول انگلیس در تبریز واگذار شده بود و بدنبال آن در زمان امیرکبیر در این رابطه کلنل شیل به امیر چنین می‌نویسد:

«در مقام یادآوری بخاطر آن جناب بیاورد که دولت انگلیس چقدر طالب خشنودی و بهبودی خاطر اهالی عیسویه این مملکت می‌باشد و... دولت انگلیس خیلی ترحم دارند در خیر طوایف آرامنه و نصرانیه که هم ملت هستند. خیلی طالب هستند که هیچ تعدی و بدرفتاری بآنها نشود.» و در معنی لغت «حمایت» و «سرپرستی» که به ترادف بکار میرفت این تعریف را می‌آورد: «معنی لفظ حمایت اینستکه شخص تنبیه نشود از اتهام، یا آنکه

کسی باو خسارت نرساند. یا اینکه کسی باو مدخلیت نداشته باشد بدون اعلام کردن و قبل از رجوع کردن بآن شخصی که در زیر حمایت اوست. از مضمون فرمان بر آن جناب معلوم خواهد بود که مستر استیونس پرستاری آرامنه را در حالت قونسولگری بالشخصه کرده است».

درحالی که سیاست عمومی و رویه امیر این بود که «رعیت هر مملکتی را سلطنت و دولت خودش باید پرستاری نماید لا غیر» و در نامه بلندی که در رجب ۱۲۶۶ به شیل فرستاد طوماری از مداخلات استیونس نوشته نتیجه گیری می کند: «اختلالاتی که از مداخله پیوسته استیونس روی میدهد خارج از مأموریت و شغل قونسولگری خود در امور داخله مملکت آذربایجان دخل و تصرف می نماید... یقین دارم که در هیچ کشوری هیچ کنسولی اختیار مداخله در امور داخلی را ندارد».

لذا تصمیم گرفت دست کنسول را از این گونه مداخلات کوتاه نماید و لذا ابتدا در محرم ۱۲۶۶ اعلام کرد: «کل فرامین اول جلوس آذربایجان الی ورود بدارالخلافة ملغی است.» که از آن جمله سرپرستی آرامنه توسط استیونس بود که از آن به بعد ملغی اعلام میشد. و بدنبال آن به محمدرضاخان فراهانی وزیر آذربایجان فرمانی فرستاد و مراتب را اعلام کرد و از او خواست که کسی را تعیین کند که به امور آرامنه برسد. و نظر خود را نیز رسماً در این باره به شیل ابلاغ کرد. و در همین باره نامه محکمی به سفیر روس می فرستد و حق حاکمیت دولت خویش را در باب پرستاری و سرپرستی از تمام رعایای ایران عنوان می کند و مداخله منتسبان خارجه را در کار آرامنه بی حق می سازد. امیر در این ماجرا از رقابتی که بین دو کنسول در تبریز بود خوب استفاده کرد و هر دو باین تصمیم تن در دادند.

دیری نگذشت که قضیه ای رخ داد و آن اینکه در نیمه شب ۲۸ ربیع الثانی ۱۲۶۷ مردی ارمنی از گماشتگان کنسول روس در حال مستی بر روی سر گزمه شهر قمه کشید، به دستور وزیر او را تنبیه کردند. استیونس بادعای سرپرستی آرامنه چوبزدن

ارمنی را تجاوز دولت به حقوق خود شمرد. کنسول روس توقیف او را مخالف عهدنامه قلمداد کرد و محمدرضاخان فراهانی آن کار را از اختیارات دولتی خود شمرد. و این ماجرا بین دو سفیر روس و انگلیس بالا گرفت. اما سفیر روس از اقدام دولت ایران حمایت می‌کرد و بر علیه ادعای بی‌په‌وده استیونس و سفارت انگلیس این کار را از وظائف دولت ایران می‌شناخت. ولی استدلالات ماجراجویانه شیل طبق معمول در این باره حاکی از آن بود که باید سرپرستی ارامنه کماکان به کنسول انگلیس واگذار شود و حکمران آذربایجان باید بجرم بی‌حرمتی معزول شود و پوزش بخواهد!!

مکاتبات و استدلالات منطقی و اصولی امیر که عموماً متکی برحق حاکمیت و یکپارچگی امور حکومت در سراسر کشور می‌بود بسیار و بیان آنها موجب اطاله کلام است و بهمین مقدار که اشاره شد اکتفا می‌شود.

– واقعه دیگر موضوع پایان دادن به طفیان سالار در مشهد بود. امیر توسط حسام‌السلطنه فرمانده سپاهی خویش او را شکست داد و مشهد را آزاد کرد. سالار و یارانش در حرم حضرت رضا (ع) بست نشستند. اما سنت بست شکنی امیر سبب گردید که او را از بست بیرون بکشند و به مجازات برسانند تا عملاً به همه فهمانده شود که بست‌نشینی نمی‌تواند مانع از اجرای نظم و قانون و عدالت در کشور باشد.

– ماجرای دیگر حمایت و پشتیبانی انگلیس از فردی چون آصف‌الدوله بود که او و منافع و املاکش تحت حمایت انگلیس و سخت از آنها دفاع میکرد ولی امیر در پافشاری در تصمیم خود نسبت به تصرف او که از خالصه‌جات بود مصرتر گشت و نشان داد که اینگونه وساطت‌ها و حمایت‌ها اثر و ثمری ندارد.

– داستان دیگر قصه شراب‌خوری و بدمستی یکی از مأموران سفارت روس در انظار عمومی بود که بانگیزه و پشت‌گرمی همان کاپیتولاسیون و خودسری ناشی از آن و نداشتن واهمه از مجازات در زمان امیرکبیر انجام گرفت ولی امیر علی‌رغم نامه و پیغام

سفیر روس مجرم را به شلاق بست و به مجازات رسانید تا بآنها بفهماند که نباید بیش از این پا را از حدود خویش درازتر کنند.

ث - پایان کار امیر و رابطه آن با مسئله بست نشینی:

پای مردی و استقامت امیر در مقابل بست نشستن و پناه گرفتن در لوای بیگانگان که امیر سخت بآن مخالفت می ورزید موجبات توطئه علیه او تا مرحله عزل و قتل ناجوانمردانه اش بوسیله دولتین روس و انگلیس و نوکران و جیره خواران آنها همچون آقاخان نوری که رسماً تحت الحمايه انگلیس بود گردید.

اما خود او با همه این مشکلات و توطئه ها و خطراتی که برای العین می دید و احساس میکرد که حیاتش را جداً بنخطر انداخته است هرگز حاضر نشد که لحظه ای ب فکر پناهندگی و جلب حمایت بیگانگان برای رستن از خطر بیاندیشد، و نه برای خود و نه برادرش این ننگ را بپذیرد.

در ایام بحرانی که این بازیهای شوم سیاسی برای براندازی امیر سخت جریان داشت و سفارت خانه های روس و انگلیس را هیجان فرا گرفته بود بنابر گزارش شیل امیر کبیر سندی نوشت و مهر کرد که: به هیچیک از سفارتخانه های روس و انگلیس تحصن نخواهد جست و از هر دو سفارت خواهش کرد که آن را تأیید نمایند - سفارت انگلیس پای سند را تسجیل نمود اما وزیر مختار روس امتناع ورزید.

اسناد تاریخی حکایت از این دارد که امیر نه تنها هیچگاه در اندیشه پناهندگی بسفارت خارجی نبود حتی به روایت ناسخ التواریخ به او پیشنهاد کردند که در یکی از امامزاده ها بست بنشیند اما او نپذیرفت.

دو کاغذی که امیر به شاه نوشته بیزاری او را از پناه جستن به سفارتخانه های بیگانه می نمایاند. باید دانست که از روز عزل امیر از صدارت شایعه دستگیر شدن او در شهر جاری بود - در بیستم محرم میرزا حسن خان وزیر نظام برادر امیر در راه که بخانه

میآمد خبر توقیف برادرش را شنید هراسناک به سفارت انگلیس پناه برد. شیل گوید: میرزاتقی خان بلافاصله تقاضا کرد که او سفارت را ترك نماید - امیر برای اینکه بهانه تازه‌ای بدست بداندیشان نیفتد شاه را آگاه کرد و دو نفر از معتمدانش را فرستاد که وزیر نظام را از سفارت بیرون آورند. نامه امیر تأثرانگیز است و غیرت و حمیت او آنچنان جریحه دار شده که از خدا مرگ می‌خواهد و بالاخره چند دقیقه از نگارش نامه‌اش به شاه در اینخصوص نگذشته بود که وزیر نظام از بست سفارت باز گشت و امیر همان لحظه شاه را طی نامه‌ای آگاه کرد.

ولی پی‌گیری سرنوشت امیر و کسی که در رابطه با موضوع این کتاب یعنی بست نشینی آنقدر حساس و سخت گیر بود و کسی که در گرماگرم رونق بازار بست نشینی و پناهندگی در دوران قاجاریه بخصوص عصر ناصرالدین شاه يك تنه به مخالفت و براندازی آن قانون و آئین برخاست از قضا آنچنان پاپیچ خودش شد و از امری که سخت از آن تبری می‌جست مثل اینکه تقدیر جای پائی در سرنوشت تلخ و تأسف بار او عیناً رقم زده بود که عامل گرفتاری و قتلش گردید. جریان واقعه از این قرار بود که: با وجودی که بقول خانم شیل همسر وزیرمختار وقت انگلیس در کتاب خاطراتش «سفیر انگلیس به امیر پیغام داد که حاضر است او را در یکی از نقاط بیلاقی تهران تحت حمایت بگیرد ولی امیر زیر بار نرفت.» و یا به نقل از ناسخ التواریخ که می‌گوید «مترجم اول سفارت روس با امیر ملاقات کرد و باو پیشنهاد نمود در یکی از اماکن مقدسه یا جای دیگر بست بنشینند تا شاه از خشم پائین آید، امیر این پیشنهاد را نپذیرفت.»

و همان‌گونه که عقیده داشت و گفته بود تن به بست نشینی یا پناهندگی تحت لوای هیچ کس و هیچ محلی نداد - اما متأسفانه تصور واهی شاه و درباریان مغرض به احتمال پناه‌جستن امیر به دولت روسیه و القاء آن به شاه سبب گردید یا بهانه شد که موجبات صدور فرمان قتل امیر هرچه زودتر فراهم و در انجام این امر شوم تسریع گردد. بدین معنی که بعد از آنکه امیر را به

کاشان تبعید کردند و تحت الحفظ بود باز هم دشمنانش از بدگوئی و سعایت او دست برنداشتند.

آتش فتنه را پرنس دالگورکی وزیرمختار روس با سخن و عمل نسنجیده خود در این میان تیزتر کرد؛ چرا که بدنبال امتناع از تسجیل و تأیید نامه امیرکبیر راجع به عدم تحصن و پناهندگی در سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس بوسیله دالگورکی از یک طرف باعث این شد که امکان و احتمال حمایت و پناه‌دادن امیر بوسیله سفارت روس در اذهان تقویت شود، از طرف دیگر وزیرمختار مذکور در ضمن گزارش وقایع به پترزبورگ نوشته و به گزاف گفته بود که همین چند روزه در انتظار وصول دستور دولتش می‌باشد که به سرنوشت نامعلوم میرزاتقی‌خان خاتمه داده شود.

دشمنان امیر این لاف بی ملاحظه دالگورکی را به گوش شاه رساندند که از جانب دولت روسیه تقاضائی مبنی بر تأمین جانی میرزاتقی‌خان خواهد رسید - لذا برای اینکه شاه در محذور نیافتند پیش‌دستی کرد و اعدام امیر را پیش از وصول چنین تقاضائی لازم شمرد!! و این وسوسه احتمال اینکه عنقریب اعلیحضرت امپراطور روس امیرکبیر را در پناه خود خواهد گرفت در دل شاه مؤثر افتاد و امر به اعدام امیر داد. آری شاه سبک‌مغز از ترس اینکه کار امیر هم مثل نواب بهمن‌میرزا عموی خودش نشود که با اهل و عیال و خدم و حشم به خاک روس پناه برد (که شرح آن گذشت) در کار اعدام امیر تعجیل فراوان کرد و در این میان زبان توطئه‌گر و دست‌پلید دشمنان او چه در دربار و چه در خارج از آن و عمال اجنبی همه و همه در تحریص شاه باین اقدام پلید و ترساندن او از امیر بسیار مؤثر بود و شاه بدین باور غلط که مبادا امیر در پناه سفارت روس بست بنشیند او را از پای درآورد. این بود بازی سرنوشت‌سازی در رابطه با بست‌نشینی در تاریخ کشور ما با مردی که می‌توانست بر سرنوشت این کشور و این ملت رقم‌های تازه‌ای از عزت و آزادی و سازندگی بزند. اما ورق برگشت... و شد آنچه که شد!!.

۱۵- قتل ناصرالدین‌شاه قاجار و نقش بست و بست‌نشینی در آن!

مقدمه:

شاید تاریخ‌دانان در بادی امر از این عنوان به‌شگفت درآیند و از نویسنده سؤال کنند که ترور ناصرالدین شاه چه ربطی با موضوع بست‌نشینی داشته است؟!

اما ما که در پرداختن باین موضوع در هر ماجرای تاریخی بخصوص در عصر قاجاریه کنجکاوانه بدنبال پیدا کردن جای پای بست‌نشینی هستیم و با ذره‌بین مطالعه و مذاقه بیشتر در رویه‌ها به یافتن اثری از این پدیده در اشکال و ابعاد مختلفش می‌پردازیم بخوبی دریافتیم که آری در جریان قتل ناصرالدین‌شاه نیز این پدیده بگونه‌ای نقش و اثر داشته است.

پنجاه سال حکومت استبدادی و درگیری شدید با تبعات رواج آئین بست‌نشینی که همچون طاعونی برجان دولت و ملت ایران از عالی تا دانی افتاده بود، از اجامر و اوباش گرفته تا وزیر و صدراعظم - از بست‌نشینی در کنج مساجد و تکایا گرفته تا در حمایت و پرتو قنسولگریها و سفارتخانه‌های بیگانگان و آثار شومی که در این راستا از نفوذ و مداخله بی‌حد و مرز آنها در کشور ناشی میشد - از ضایعات و مشکلات و نارسائی‌ها و قانون‌شکنی‌ها و فرار از قصاص و مجازات‌ها گرفته تا مظالم تعدیات بی‌حسابی که بر مردم بی‌پناه می‌رفت و جانهای را برسر توسل یا عدم توسل باین سنت بحق تا ناحق ماندگار شده یا به نیستی و نابودی کشیده می‌شد همه نکاتی تأثرانگیز و عبرت‌آموزند که به شمه‌ای از آنها در بخش‌های پیشین اشاره شد.

اگر ۵۰ سال خیل مردم مظلوم و ستم‌دیده از جور حکومت بناچار به بست و بست‌نشینی پناه می‌بردند و ملجاء و ملاذی عدالت‌گستر نداشتند و اگر رفته رفته این پناه‌جویی و بست‌نشینی به در یوزگی کشید و اماکن و آثار بیگانگان و حتی خودشان

بعنوان مامن و بست و پناه‌گاه رونق و اعتبار بسزائی یافتند و اگر سوء استفاده و انحراف این سنت کار فرار از مجازات و جواز صیانت و حفاظت را برای عده‌ای ماجراجو و دزد و وطن‌فروش سهل و آسان ساخته بود، بعد از آنکه بزرگترین مخالف و شکننده این سنت یعنی امیرکبیر را بورطه نابودی کشانید بالاخره در پایان آن عصر بزرگترین سردمدار و مسئول و مهره اصلی اینهمه بی‌قانونی و رواج بی‌رویه آن سنت یعنی شاه را نیز دست‌وپاگیر شد و بابت مقام مظالم رفته بر مردم ستم‌دیده و خون‌های بناحق ریخته‌ای چون خون امیرکبیر بالاخره با همین وسیله و دستاویز و در پوشش همین سنت و آئین بست‌نشینی روزگار نقش‌خویش را بدست مردی که از فرط مظالم دستگاه به ستوه و از آنهمه نابسامانی و جور به تنگ آمده و در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم به بست نشسته بود ایفا کرد و در طلیمه پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین‌شاهی به عمر او پایان داد!!

و اما شرح ماجرا: ۲۲

سید جمال‌الدین اسدآبادی زمانی که عازم نجد بود وارد بوشهر شد از طرف بزرگان کتباً و تلگرافی از او خواسته شد که بایران بیاید - ناصرالدین‌شاه نیز طی تلگرافی از او دعوت کرد که به تهران برود - لذا سید از راه شیراز و اصفهان عازم تهران گردید.

کار او در تهران دائماً پیدا و پنهان و بدون ملاحظه بیدار - کردن مردم بود.

همینکه شهرت و محبوبیت او بین مردم فزونی گرفت سعایت و بدگوئی درباریان و نزدیکان شاه از او شروع شد و رفته رفته چون سید بی‌میلی شاه را نسبت بخود احساس کرد اجازه مسافرت خواست تا از ایران خارج شود و به روسیه رفت و از آنجا پس از مدتی به باواریا (آلمان) هجرت کرد.

در سفر دوم ناصرالدین‌شاه به فرنگ، ملاقاتی بین او و

۲۲- به نقل و اقتباس و تلخیص از کتاب: تاریخ بیداری ایرانیان - نوشته:

ناظم‌الاسلام کرمانی به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی.

سید جمال‌الدین در آلمان دست داد و شاه ضمن ندامت از رفتار گذشته خویش مصرانه از او خواست که بایران باز گردد - حاج سیاح میگوید من بوسیله میرزا رضا کرمانی که از نزدیکان و ندیمان سید بود برای او پیغام فرستادم که بخانه امین‌السلطان وارد شود تا با وجود دشمنی که با او دارد از بدگوئی و سعایت بیشتر نزد شاه باز ماند - اما سید ترجیح داد که بخانه حاج محمدحسن امیرالضرب وارد شود و بدانجا رفت.

این دفعه مردم بیشتر دور سید را گرفتند و مجالس سری برپا شد - امین‌السلطان شاه را ترسانید که عمأقرب حوزة سلطنت از هم خواهد پاشید - شاه از امین‌الضرب خواست که عذر سید را بخواهد ولی، (سید قبل از رسیدن نامه شاه به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناه جست و مدت هفت ماه و چند روز در آنجا باز هم به دعوت خلق و ذکر مفاسد سلطنت استبدادی اشتغال داشت) و بالاخره کار بجائی رسید که ناصرالدین شاه دستور نفی بلد و تبعید سید را صادر کرد. پانصد مأمور به خانه او ریختند و با حالت بیماری و نزاری و تحقیر و توهین او را از زاویه مقدسه بیرون کشیده به کرمانشاه فرستادند و از آنجا به بغداد و سپس به بصره رفت و در آنجا ماند تا مرضش بهبودی یافت و آنگاه عازم هندوستان و از آنجا به لندن رفت و با عزت و احترام مقدمش را گرامی داشتند.

سلطان عبدالحمیدخان عثمانی کتباً و تلگرافی از سید دعوت کرد که به اسلامبول برود و او این دعوت را اجابت نمود و مورد استقبال گرم و محترمانه قرار گرفت. اما بعد در نتیجه بدگوئی بدخواهان نظر سلطان از او برگشت و مورد سوءظن واقع شد، خصوصاً که در این اثنا خبر ترور ناصرالدین‌شاه بدست میرزا رضای کرمانی که از ندیمان سید بود و با اشاره او این قتل صورت گرفته بود بگوش سلطان رسید و بر وخامت امر و بدبینی سلطان نسبت به سید افزود.

و اما چگونگی ترور ناصرالدین‌شاه پس از بیان این مقدمات چنین نقل شده است که:

میرزا رضا کرمانی از مریدان و مجذوبین سید جمال‌الدین اسدآبادی بود که در تهران به سخنان و افکار سید پی برده بود. این افکار و ظلمی که از دستگاه بر مردم می‌رفت و ستمی که بر خود وی رفته بود (مدعی تصرف ملك وقفی بود در کرمان که بایستی پس از پدرش باو میرسید) باعث گردید که به کرمان برود و در آنجا همان‌گونه مطالب را که دیگران جرأت بیانش را نداشتند بیان کند و مردم را به حق‌طلبی و عدالت‌جوئی و نرفتن زیر بار ظلم و ستم و استبداد دعوت می‌نمود. این سخنان باعث شد که او را توقیف کنند و چندی بزندان بیاندازند و سپس با وساطت جمعی از علما آزاد شد - ولی بعد برای تظلم و دادخواهی راهی تهران شد و هر کجا که تظلم نمود کسی بفریاد او نرسید، بلکه نایب‌السلطنه کامران میرزا او را به حبس انداخت و آزار نمود و مدتی هم در زندان قزوین ماند تا آنکه مقارن سفر دوم سید جمال‌الدین به ایران آزاد گردید - و با تماس نزدیک باو و شرکت در محافل و مجالس سید ارادت و اخلاص بیشتری نسبت باو پیدا کرد - بگونه‌ای که پس از نفی بلد سید از ایران و رفتن او به اسلامبول میرزا رضا هم به اسلامبول رفت و خدمت سید رسید و تظلمات خود را بطریق عجز و لابه باو اظهار داشت - سید در جوابش گفت: «می‌بایست که قبول ظلم نکنی». این کلام در میرزا مؤثر افتاد و عرض کرد همینقدر رفع کسالتم بشود انتقام خود را می‌کشم. پس از رفع خستگی به تهران مراجعت کرد و در حضرت عبدالعظیم در بالاخانه‌ای که میان صحن و مدرسه است منزل گرفت و به شغل جراحی خود را معرفی و ضمناً امنیت خواستن را بهانه خویش نموده و هر يك از بزرگان که می‌رسید اظهار می‌نمود که توسط کنید و تحصیل امنیت برآیم نمائید.

منتظر فرصت بود تا اینکه روز جمعه ۱۷/ ماه ذی‌القعدة سال ۱۳۱۳ (ق) در حالی که شاه خود را برای جشن پنجاهمین سال سلطنت خویش آماده می‌نمود و بزیارت مرقد حضرت عبدالعظیم آمده بود توسط میرزارضا کرمانی که «درحرم بست‌نشسته» بود

به بهانه تقدیم عریضه بوسیله طپانچه او به قتل رسید و جشن پنجاهمین سال سلطنت به عزا مبدل گشت!!

۱۶- رویدادهای زمان مظفرالدین‌شاه به بعد در زمینه بست و بست‌نشینی و نقش عمده این آئین در پیشرفت نهضت مشروطیت

مقدمه: با وجود مساعی امیرکبیر در براندازی سنت بست‌نشینی که سوءاستفاده فراوان از آن، کار را بر دولت تنگ کرده بود و هدف و سیاست مدبرانه امیر در ایجاد کنسپتیوسیون (بقول خودش) که در حقیقت نوعی دولت منتظم و بر پایه حفظ و صیانت حقوق و جان و مال مردم از اعمال خودسرانه دیگران بود و استقرار امور مملکت بر قواعد و اصول صحیح نضج و مایه‌ای نگرفت و مجالش ندادند که کاری از پیش ببرد بنابراین پس از او کماکان این پدیده سخت در رونق و رواج بود تا زمان مظفرالدین‌شاه و بعد از آن هرچند که این سنت نتایج تلخ و ناگواری را برای حکومت فراهم می‌آورد چه از جنبه‌های سیاسی و روابط با دو قدرت نیرومند مداخله‌گر روس و انگلیس و چه از جنبه نابسامانیهای زیادی که سوء استفاده از این آئین همواره در گوشه و کنار مملکت بوجود می‌آورد و علی‌رغم نقشی که این امر هم در قتل امیرکبیر و هم در ترور ناصرالدین‌شاه داشت، ولی رونق این سنت عمدتاً بخاطر بی‌قانونی و عدم محاکم دادگستری برای ستم‌دیدگان از یکطرف و بهترین و مؤثرترین وسیله و دستاویز برای بیگانگان جهت بهانه‌جوئی در امر دخالت در امور مملکتی و حمایت از جیره‌خواران و ایادی خودشان از طرف دیگر موجبات تداوم و رواج این سنت را در شکل ناهنجار و ناخواسته‌اش برای سوءاستفاده‌چی‌ها بطور عمده و برای مظلومان و بی‌پناهان ستم کشیده تا حدودی فراهم ساخته بود.

سر آرتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در دربار مظفرالدین شاه در کتاب خاطرات سیاسی خویش در زمینه مورد بحث چنین می نگارد: ۲۳

«مسئله پناهندگی اتباع ایرانی به سفارت انگلیس و آئین (بست نشینی):

يك روز به من خبر دادند یکی از حکام درجه دوم ایرانی که متهم بود یکی از اتباع هندی دولت بریتانیا را مورد اجحاف و شکنجه قرار داده است بی اطلاع قبلی وارد محوطه سفارت شده و در آنجا تحصن اختیار کرده است. این مرد ستمگر، هندی بدبخت را بطور واژگون در چاهی آویزان کرده و او را آنقدر بحال معلق در آنجا نگاه داشته بود که مرد بی گناه سرانجام حاضر شده بود با پرداخت مبلغی هنگفت خود را از آن مهلکه خلاص کند. و حالا همین حاکم سنگدل در گوشه باغ سفارت انگلیس در قلعه چادری زده و بست نشسته است در حالی که آشپزش ده بیست قدم آنطرف تر در آلاچیقی که متعلق بدستگاه سفارت بود مشغول آماده کردن غذا برای اربابش بود.»

«مأمور متحصن رسماً اعلام کرده بود که محوطه باغ سفارت را ترك نخواهد کرد مگر آنکه من شخصاً از خطای او درگذرم....»

«علاوه بر سفارتخانه های خارجی، یکی دو سه جای دیگر هم نظیر حرم مطهر حضرت رضا (ع)، مسجد بزرگ مشهد، حرم مطهر حضرت عبدالعظیم، جملگی از اماکن رسمی برای بست نشینی و شکایت از ظلم و تعدی اولیای دولت حساب می شدند و کسانی که مورد غضب حکومت قرار گرفته و در خطر دستگیر شدن بودند، پس از اینکه قدم به یکی از این پناهگاههای سنتی می گذاشتند، معمولاً تا موقعی که بست را شکسته و از تحصن بیرون نیامده بودند از حمله و تعدی دولتیان در امان بودند. وضع این اماکن مذهبی را به وضع پناهگاههای مذهبی خودمان نظیر «آزاسیا» و «صومعه های سفید» در آخرین سالهای سلطنت

۲۳- نقل از کتاب: خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ - ترجمه: دکتر جواد

شیخ الاسلامی.

سلسله استوارت می توان تشبیه کرد.»

«یکی دیگر از جاهای معتبر برای همین منظور (یعنی بست نشینی و دفع شر فراشان مزاحم دولتی) اصطبل ویژه سلطنتی بود. ولی در این مورد بخصوص آن طور که از اشخاص موثق شنیده‌ام، تنها بست نشینی کافی نبود بلکه شخص پناهنده می بایست دم رنگ شده یکی از اسبان اعلیحضرت را محکم در دست بگیرد و در فکر این خطر بسیار محتمل نباشد که همان اسب ممکن است لگدی سخت به سر و صورتش بزند. کما اینکه کارمندان اداره پست تهران که برای افزایش مواجب خود با همین تشریفاتی که ذکر شد در اصطبل شاهی بست نشستند و لگدهای جانانه‌ای از اسب‌ها نوش جان کردند.»

«یک بار در عرض ماههای گرم تابستان متوجه شدم که یک دادخواه ایرانی پیر مردی سر طاس خود را محکم به پایه فلزی پرچم سفارت انگلیس (در قلعه) که علامت (یونین جاک)^{۲۴} برفراز آن در اهتزاز بود طناب پیچ کرده است و حاضر نیست از آن جدا شود مگر اینکه اولیای سفارت دقیقاً به شکایتش رسیدگی کنند و داد او را از بیدادگران بستانند.»

«و تازه این رسم بست نشینی فقط منحصر به افراد طبقه پائین نبود، بلکه مواردی پیش می آمد که مقامات عالی رتبه مملکتی حتی وزیران شاه همین شیوه را پیش می گرفتند و در اماکن مقدس یا سفارتخانه‌های خارجی بست می نشستند. و در مواردی کاملاً استثنائی، شخص متظلم در خانه همان وزیری بست می نشست که از مظالمش به تنگ آمده بود یا آنکه دلائل مکفی در دست داشت که عنقریب به نائره خشم و غضبش گرفتار خواهد شد. و برای ما تصور چنین وضعی در انگلستان بسیار مشکل است... این روش‌های عجیب و غریب موقعی که از طرف عده کثیری از ناراضیان بکار برده شود کم و بیش حالت اعتصاب کارگران راه آهن و سایر مؤسسات بزرگ صنعتی را پیدا می کند که غالباً در جامعه‌های پیشرفته اروپائی اجرا می شود و مشهورترین نمونه

۲۴ - Union Jack (نام سنتی پرچم بریتانیا).

این موضوع شاید همان قضیه بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس باشد که در زمان تصدی جانشین من (سر سیسل اسپرینگ ریس) صورت گرفت و هزاران نفر از ناراضیان سیاسی همراه با نوکرها و آشپزها و مقادیر زیادی برنج و گوشت و روغن و دیگ و سایر لوازم در تابستان ۱۹۰۶ میلادی در محوطه باغ سفارت در تهران چادر زدند و اعلام داشتند تا موقعی که شاه (مظفرالدین شاه) دست باصلاحات سیاسی نزند و قانون اساسی به ملت عطا نکند به هیچ عنوان محل تحصن خود را ترك نخواهند کرد.»

۱۶-۱- نقش بست نشینی در

رویدادها و پیروزی نهضت مشروطیت^{۲۵}

الف - تحصن تجار به زاویه مقدسه:

«سه شنبه ۱۹ / صفر ۱۳۲۳ (ق) - در برخورد و درگیری تجار تهران با مسیو نوز بلژیکی که رئیس گمرک ایران بود برسر وصول گمرکی بیش از تعرفه از مال التجاره آنها پیدا کردند و کارشان به مشاجره کشید و غائله‌ای در شرف تکوین بود بخصوص که عین الدوله هم در رسیدگی باین امر به مسامحه و ممالطه می گذرانید و وقتی به خواسته تجار نمی نهاد و لذا آنها از همه جا مأیوس در تاریخ فوق‌الذکر به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهندند.

سعدالدوله وزیر تجارت برای اسکات و آوردن تجار به شهر

۲۵- در ضمن رویدادها و تحولات شگرف سیاسی اجتماعی که در زمان مظفرالدین شاه منجر به بیداری ایرانیان و مآلا به نهضت مشروطیت انجامید بست نشینی و تحصن جای خاص و نقش شایانی داشته است که ما بذکر پاره‌ای از موارد مهم آنها می پردازیم و به سایر جهات و رخ دادها اشاره‌ای نداریم. ضمناً در بیان این مطالب و موارد عمدتاً از کتاب تاریخ بیداری ایرانیان در دو جلد نوشته ناظم الاسلام به اهتمام آقای علی اکبر سعیدی سیرجانی استفاده و اقتباس شده است با تلخیص فراوان.

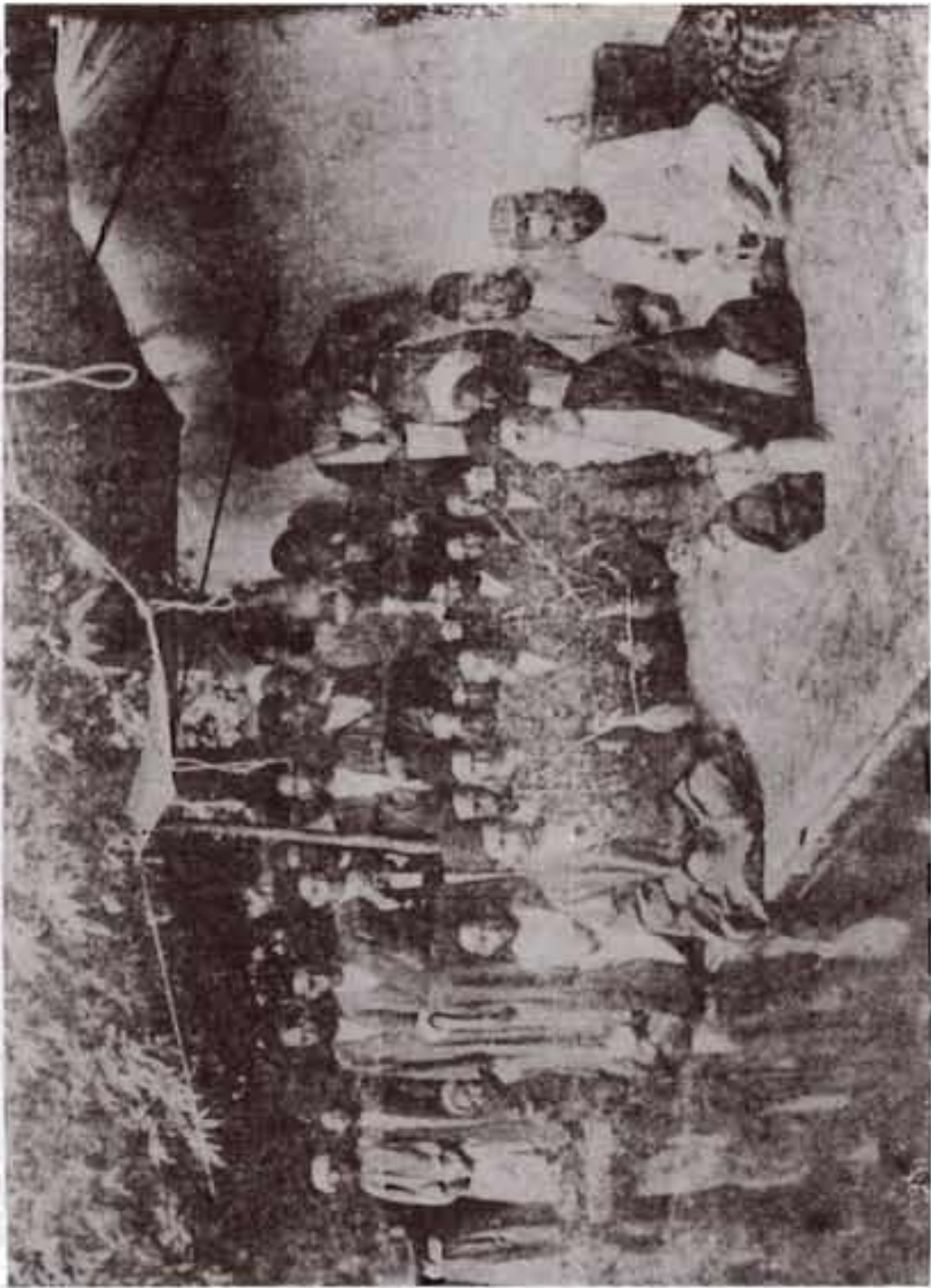
چند دفعه خودش و چندین مرتبه واسطه‌اش نزد تجار رفت که بلکه آنها را عودت دهد که این خبر به سایر شهرهای ایران منتشر نشود و باعث هیجان عامه نگردد. تا بالاخره محمدعلی میرزا ولایت عهد و ساطت کرد و قول داد تا چند ماه دیگر عزل نوز را از شاه استدعا نماید و به تظلمات آنها رسیدگی کند.

بالاخره تجار محض ضمانت ولایت عهد و خواهش وزیر تجارت (سعدالدوله) از زاویه مقدسه عبدالعظیم به شهر مراجعت کردند.»

ب - مهاجرت علماء به حضرت عبدالعظیم (مهاجرت صغری)

چهارشنبه ۱۶ / شوال المکرم ۱۳۲۳ (ق) مطابق ۱۳ / دسامبر ۱۹۰۵ (م) - در پی کشمکش و اختلافی که بین امام جمعه و سایر علماء چون آقایان سید عبدالله بهبهانی و طباطبائی بر سر مسائل سیاسی روز و حکومت بود - بالاخره علماء اعلام تهران بزاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم مهاجرت نمودند - آقای طباطبائی به ملاحظه نقاهت سید جمال‌الدین افجه‌ای و اعظ که منبرهای انقلابی و شدیدالحن او علیه حکومت و دربار غوغا میکرد و در بیداری ایرانیان جاهد و ساعی بود و لذا امام جمعه حکم به کفر او داده بود - عین‌الدوله هم در خیال گرفتن سید بود و تکلیف آقایان هم معلوم نبود - لذا سید را سپردند به ناظم‌الاسلام کرمانی (نگارنده تاریخ بیداری) که او هم سید را شبانه به خانه یکی از دوستان و سپس به خانه خود برد و دو روز قبل از مراجعت مهاجرین پناهنده به زاویه مقدسه، او هم به مهاجرین در زاویه مقدسه پیوست.

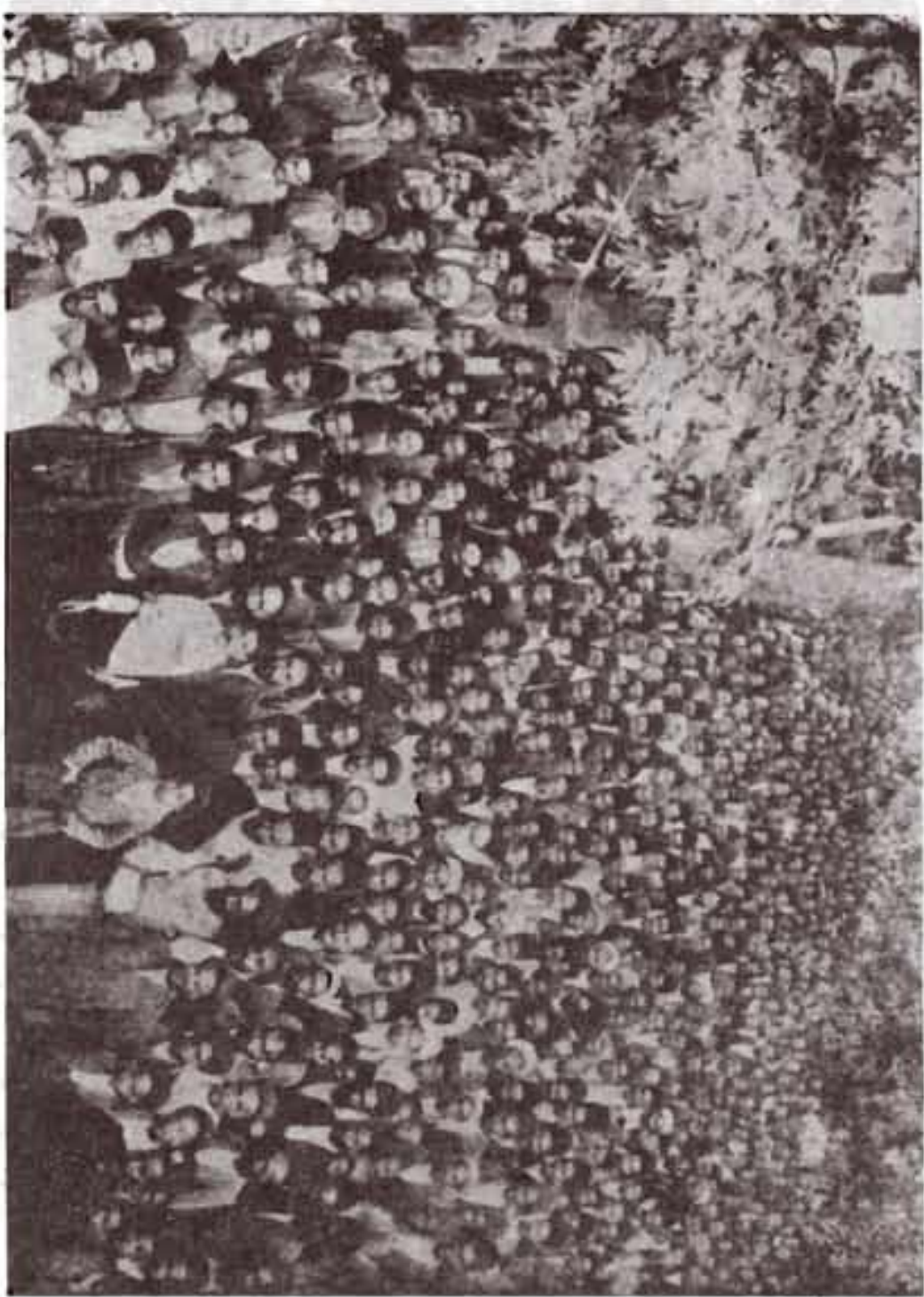
این هجرت را که هجرت صغری گویند به سرکردگی افرادی چون آقای سید عبدالله بهبهانی با فامیل خود - آقای طباطبائی با فامیل خود - آقای شیخ مرتضی - آقای صدرالعلماء - آقای سید جمال‌الدین افجه‌ای - آقای میرزا مصطفی - آقا شیخ محمد صادق کاشانی - آقا شیخ محمد رضا قمی انجام پذیرفت.



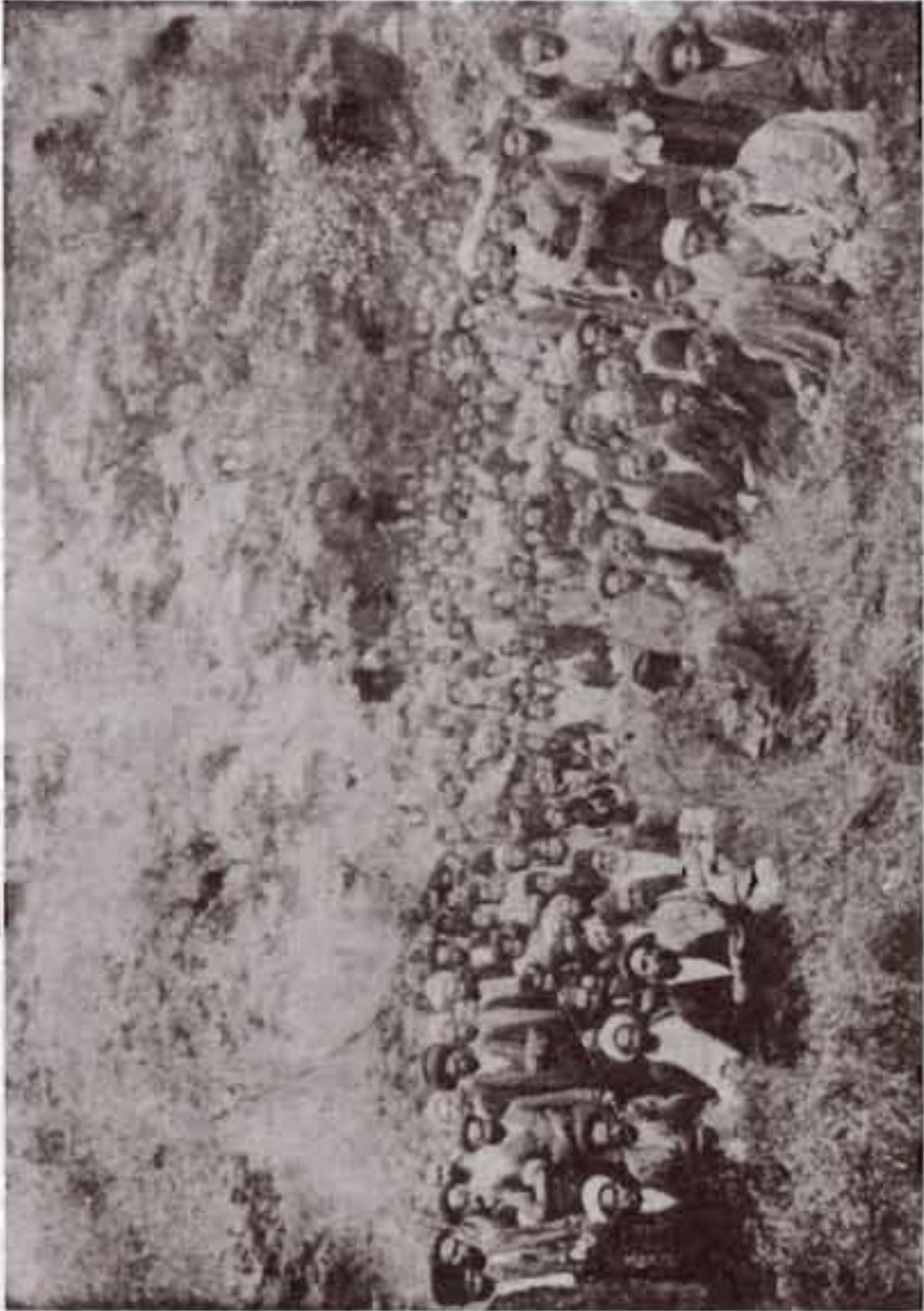
این پیکره نشان می‌دهد چادر حاجی محمدتقی بنکدار را در بست نشینی (آنکه بدست راست پشت به صندوق نشسته حاجی محمد تقیست)



بزرگترین بست سیمی در سفارت بریتانیا در تهران
۱۵ ژوئیه - ۵ اوت ۱۹۰۶. بالای عکس پوشه شده است؛ عکس
سادات متحصنین در سفارت انگلیس برای مشروطیت".



این بیکره نشان میدهد گروه پشتیبان را .



این پیکره نشان می‌دهد سران پست نشینان را که بحساب نشسته‌اند

کسان عین‌الدوله بنا به حکم او از کسبه و بازاریان التزام گرفتند که بازارها را نبندند و دم دروازه از عزیمت مردم و علماء به زاویه مقدسه توسط سربازان و فراشان حکومتی جلوگیری می‌کردند ولی بعد در اثر فشار مردم و بیم برپاشدن آشوب، عین‌الدوله حکم خود را نقض کرد و ممانعت برداشته شد. در حضرت عبدالعظیم عده زیادی از طلاب مدرسه صدر و مدرسه دارالشفاء به متحصنین پیوستند و از هرگونه معاونت مضایقه نمودند - سایر مدارس و طلاب هم درسها را تعطیل کرده و بانان پیوستند و همچنین از اهل منبر هم عده زیادی ملحق شدند و متجاوز از ۲ هزار نفر بدین ترتیب مجتمع شدند. روزها را جناب حاج شیخ محمد واعظ و جناب حاج شیخ مهدی واعظ منبر می‌رفتند و نطق و موعظه میکردند. هزینه این حوزه بوسیله مردم تأمین می‌شد و روزبروز بر عده مهاجرین افزوده می‌گشت و بفاصله ۲۰ روز عموم ائمه مساجد و علماء و سادات و طلاب و بعضی از تجار به آقایان ملحق شدند و نیز آقامیرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله با پنجاه نفر از طلاب مهاجرت نمود و به پناهندگان پیوست که این امر باعث قوت بیشتر پناهندگان و ضعف مخالفین آنها گردید.

عین‌الدوله با دادن وعده و وعید و پول کلان نتوانست متحصنین را وادار به مراجعت کند امیر بهادر جنگ‌را با دویست نفر سوار و چند کالسکه و گاری روانه زاویه مقدسه کرد و در صحن مطهر همه را جمع کرده و گفت اعلیحضرت شاهنشاه فرموده است من شما را حرکت داده با خود ببرم به حضور شاه که خود شاه شفاهاً با شما گفتگو فرماید و مقاصدتان را برآورد. اما آقایان از قبول این وعده امتناع کردند و بالاخره کار به خشونت کشید. مردم از مراجعت آقایان بهبهانی و طباطبائی به شهر ممانعت کردند و آنها را بداخل حرم بردند. اخبار بوسیله تلفن به شهر رسید و شاه برای جلوگیری از بلوای بزرگی که ممکن بود حادث شود دستور داد متعرض آقایان نشود و مراجعت نماید. و بالاخره قرار شد نماینده‌ای از طرف بست‌نشینان بحضور شاه

برود و خواسته‌های آقایان را عنوان کند که آن شخص سید احمد طباطبائی بود. و این ماجرا ادامه داشت و آمد و شدها و گفتگوها فی‌مابین بسیار زیاد است که از حوصله این کتاب بیرون است ولی این نکته گفتنی است که مستدعیات حضرات از شاه در هشت بند عنوان شده بود که در عداد آن بنای عدالت‌خانه‌ای در ایران بود بدین‌قرار: «در هر بلدی از بلاد ایران يك عدالت‌خانه برپا شود که به عرائض و تظلمات رعیت رسیدگی شود و بطور عدل و مساوات رفتار کند.»

این لفظ (یعنی عدالت‌خانه) تا آن زمان هنوز رسماً و علناً بر زبانها جاری نشده بود و این در حقیقت اهم خواسته‌های متحصنین بود و نشان‌گر عطش و نیاز وافر جامعه آن‌روزی به تأسیس ملجاء و پناهی برای رسیدگی به تظلمات و خواسته‌های مردم. و می‌توان گفت اولین سنگ بنای مشروطیت و برچیده‌شدن بساط استبداد فردی بدین ترتیب گذاشته شد. این تحصن که منجر به صدور دستخط مظفرالدین‌شاه مبنی بر موافقت و تأکید بر تأسیس عدالت‌خانه دولتی شد، بمدت يك ماه در زاویه مقدسه عبدالعظیم بطول انجامید و باین ترتیب روز جمعه ۱۶/ ذی‌القمده ۱۳۲۳ (ق) برابر با ۱۳/ ژانویه ۱۹۰۶ پایان یافت و بست‌نشینان به تهران بازگشتند.»

پ - مهاجرت کبری:

«دوشنبه ۲۳/ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ (ق) - بدنبال پی‌گیری علماء و مردم به جهت تأسیس عدالت‌خانه و مخالفت‌های عین‌الدوله و سایر مقدمات و جریانات دوباره آقایان بهبهانی - طباطبائی - صدرالعلماء - سیدجمال‌الدین افجه‌ای - حاج‌شیخ مرتضی - آقا سید مصطفی قنات‌آبادی و پسران آنها از تهران نقل‌مکان کردند و به‌این‌بابویه در نزدیکی حضرت عبدالعظیم تحصن جستند - بعد از آن عده‌ای دیگر از جمله حاج‌شیخ‌فضل‌الله و حدود ۵۰۰ نفر دیگر با وسائل مختلف مثل درشکه و اسب و قاطر

و الاغ و یا با پای پیاده به جمع دویست نفری اولیه پیوستند. قریب به ظهیر آقاسیدعلی یزدی از برای معاودت آقایان وارد ابن بابویه شد ولی آقایان راضی نشدند و گفتند: در مملکتی که عدالتخانه نباشد نمی مانیم.

آقای بهبهانی محرمانه مکتوبی برای شارژدافر انگلیس (مستر کرفندف) فرستاد و در آن همراهی سفارتخانه را با خود در رفع ظلم و تعدی تقاضا کرده بود. و او هم جواب داد نسبت ببازماندگان در تهران و آنان که التجا آورند همراهی خواهد شد - این بود که آقای بهبهانی در ابن بابویه به بعضی از تجار گفت که اجزاء سفارت بمن وعده همراهی داده اند - هرگاه پس از من متعرض شما شدند به آنها متوسل شوید و بآن مکان متحصن و ملتجی گردید.

يك حالت خوف و ترس مردم را فرا گرفته بود - اکثر علماء مهاجرت نموده اند - سابقاً اگر ظلمی به مردم می شد و یا در معرض خطر قرار می گرفتند به خانه های علماء پناه می بردند ولی اکنون دیگر جائی را ندارند که بآنجا پناهنده شوند - در منزل آقا شیخ فضل الله نوری زیاد مراوده و آمد و شد می کنند - سیف الدین میرزا مدیر توپخانه در کهریزك خدمت آقایان رسیده گفتگوئی محرمانه کرد و مسموع شد که بآنان گفته است مستدعیات شما را شاه قبول می کند جز عزل عین الدوله و افتتاح عدالتخانه که اجابت این دو از محالات است.

آقایان عزم دارند - شیخ فضل الله در تهیه حرکت است و بالاخره روز ۲۶ / جمادی الاولی ۱۳۲۴ به عزم پیوستن به آقایان از تهران خارج شد.

نارضایتی و هیجان مردم از مهاجرت روحانیون از یکطرف و خشونت و بدرفتاری عمال عین الدوله از طرف دیگر زمینه را برای تحصن ملت در سفارت انگلیس فراهم آورد.

ت - واقعه بست نشینی و تحصن ملت در سفارتخانه انگلیس
«مقدمه: در ایران معمول و مرسوم است که هنگامی که يك

جماعتی یا فردی در فشار حاکم یا پادشاه واقع شود پناه به خانه یکی از بزرگان می برد و بآن مکان مقدس پناهیده میشود. خواه متحصن ظالم باشد خواه مظلوم - اما محل تحصن را جائی قرار میدهند که محل ملاحظه شاه و حاکم باشد - مثلاً امامزاده معتبری اگر باشد بآنجا پناه می برند و می گویند فلان در بست رفته است و اگر امامزاده نباشد به خانه یکی از علماء بزرگ شهر پناه می - برند و او را واسطه قرار میدهند. مثلاً در مشهد مقدس از چوب بست، محل امن و مقدس است - در شیراز اطراف امامزاده شاهچراغ محل بست است - در کرمان خانه علماء و اطراف خانه هر عالمی محترم محل بست است - در تهران مقصرین یا غارمین از حکومت به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده می شوند - بعضی از اوقات در زیر توپ مروارید می نشینند که در نزدیکی درب ارگ که در زیر نقاره خانه است، پناهندگان باین مکان زودتر امر آنها اصلاح میشود زیرا شاه و صدراعظم زودتر از حال عارض مطلع میشوند.

در این اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و زمان مظفرالدین شاه امر بست نشستن تعمیم پیدا کرده است به این معنی، سرطویله شاهی و طویله های شاهزادگان هم محل امنی شده است چه هرکس به سرطویله ها پناه ببرد مهترها و جلودارها و امیر آخورها از او همراهی می کنند و اتفاقاً کار عارض هم اصلاح میشود.

در واقع ناصرالدین شاه هم ملتفت شده بود که گفته بود باید وسایط را تعمیم داد که مظلومین از خدا منصرف شوند. چه در امکانه مقدسه شاید يك نفر متوجه خدا گردد آنوقت خانواده ظالم تباه و هلاک میشوند باین جهت امکانه غیر مقدسه را نیز ضمیمه امکانه مقدسه نمودند تا بکلی مردم را نظر بواسطه باشد و ظالم راحت و آسوده بخواهد. این شد که هرکس عارض یا ورشکسته و یا مظلوم واقع میشد و یا مستحق سیاستی میگردد پناه می برد به توپ مروارید و یا سرطویله شاهی و یا منزل یکی از خانم های درباری یا خواجه های سلطانی و خرده خرده و کم کم امکانه بست بسیار فراوان می شد و گاهگاهی هم به ملاحظه شأن عارض و یا

بزرگی مطلب، پناهنده بیکی از سفارتخانه‌ها می‌شدند. مثلاً در سال ۱۸۴۸ میلادی اعیان و بزرگان کشور ایران از ظلم حاجی میرزا آقاسی وزیر محمدشاه و صدراعظم ایران به جان آمده به سفارت روس و انگلیس ملتجی شدند و در آنجا بست نشسته، عزل او را از شاه خواستار بودند - و در ۱۸ و بیست سال قبل ناظم‌العلماء ملایری که از علماء و بزرگان و شرفاء ملایر بود با چند نفر از اهالی ملایر به سفارتخانه روس ملتجی شدند، از ظلم و ستم سیف‌الدوله برادر عین‌الدوله که در آن وقت حاکم ملایر بود.

حاج شیخ‌الرئیس که از علماء و بزرگان است به اتهام حریت‌طلبی طرف سوءظن دولت واقع شد و به سفارت عثمانی پناه برد تا آنکه توسط سفارت تأمین‌نامه از دولت عین‌الدوله برای او گرفته در دفتر سفارت ضبط نمودند.

این بود مقدمه‌ای به قلم مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان درباره بست‌نشینی و تحلیل او از این پدیده و اما تحصن ملت در سفارت انگلیس از زبان خود او:

- از مکاتبات آقای بهبهانی به سفارت انگلیس و اینکه به بعضی تجار صریح فرموده بود: اگر عین‌الدوله به شما سخت‌گرفت ملتجی بسفارت انگلیس شوید - تجار باین خیال بودند تا آنکه در شب ۲۳ جمادی‌الاولی که روزش آقایان از شهر خارج شدند چند نفر فراش و غلام کشیکخانه می‌روند درب خانه حاج‌حسن برادر حاجی محمدتقی که در مهاجرت صغری وکیل خرج آقایان بودند و خدمات بزرگ کرده بودند و می‌گویند:

پیغامی از حاجی داریم که باید به خانه بگوئیم - زن حاجی حسن آمد پشت درب خانه، فوراً او را گرفته با درشکه به منزل عین‌الدوله می‌برند و باو میگویند مأموریم شوهرت را بگیریم ولی با تو محترمانه سلوک خواهد شد. چه شاهزاده عین‌الدوله تعریف و توصیف حسن تو را شنیده و تعلق خاطری به تو به هم رسانیده زن بیچاره خواهی نخواهی ساکت شد.

چند روز بعد حاج حسن آن زن را طلاق داده و صداقتش را به تمامه داده و خلاصه این شایعه مردم را بی‌اندازه خائف نمود.

روز دوشنبه ۲۳/ج ۱ - در خانه آقا محمد دلال بانك روس مجلس جشن عقدی برقرار بود و جمعی از تجار و صرافها مهمان بودند - در این اثنا حاج محمد تقی و حاج حسن برادرش وارد شدند و خیالات عینالدوله را درباره خودشان و دیگران معروض داشتند. حضرات تجار فوراً کسی را فرستادند این بابویه نزد آقایان که تکلیف ما چیست؟ پس از چند ساعتی فرستاده مراجعت نمود و از طرف آقای بهبهانی پیغام آورد که من استخاره کرده‌ام که پناه ببرید به سفارت انگلیس خوب آمده است. البته بروید به سفارت انگلیس و در آنجا متحصن باشید تا امنیت برایتان بگیرند.

تجار بدنبال راه و آشنائی برای رفتن به سفارتخانه به سید علاءالدین سید نصرالدینی که با اجزاء سفارت مراوده‌ای داشت تماس حاصل می‌کنند و او میگوید کار بست بسی صعب و دشوار است ولی من يك اندازه کار را بجائی میرسانم - تجار میگویند ما سیصد تومان به شما میدهیم که ما را ببرید در سفارتخانه انگلیس و همراهی کنید که از ما پذیرائی کنند. پس از مذاکرات بسیار، شصت تومان نقد و بقیه را قبض دادند - سید علاءالدین کاغذی نوشت بیکی از اجزاء سفارتخانه و پسرش را حامل آن قرار داد.

میرزا حاجی آقا تاجر با آقازاده رفتند به قلهك که محل ییلاق سفارتخانه است - اجزاء سفارت در اول امتناع و بالاخره جواب دادند که پذیرائی از تجار می‌شود - لیکن به شرائطی که از آن جمله است: عدم جنحه و جنایت و مفلس بودن و ورشکستگی که بخواهد مال مردم را بخورد - میرزا حاجی آقا گفت هیچ تقصیری ندارند جز آنکه از آقایان همراهی کرده‌اند و بر حسب اشاره آقای بهبهانی از ترس جان پناه می‌آورند به سفارتخانه.

اجزاء می‌گویند بیائید به قلهك که محل ییلاقی است. میرزا حاجی آقا گفت جرأت ندارند از شهر خارج شوند و در سفارتخانه شهر متحصن می‌شوند - خلاصه قول از آنها گرفته می‌آیند شهر و مژده قبول را به تجار دادند. فلذا شب سه‌شنبه

۲۴/ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ نه نفر از تجار معتبر به سفارت انگلیس پناهنده می‌شوند و از طرف شارژدافر انگلیس دو نفر سوار هندی و چند نفر قزاق آمدند به شهر برای محافظت متحصنین سفارتخانه.

دو نفر از اجزاء سفارت یکی حسینقلی خان نواب و دیگری میرزا یحیی خان منشی سفارتخانه آمدند سفارتخانه و به تجار گفتند بهتر است برای اهمیت دادن به موضوع معاودت آقایان را عنوان کنید و هم چندی از اهل علم و سادات را نیز با خود همراه سازید - این شد که تجار جمعی از طلاب مدرسه صدر و دارالشفاء را با خود همراه و به سفارتخانه آوردند.

طایفه بزازها و صراف‌ها امروز دکان خود را بستند و به سفارتخانه رفتند - این شایعه در تمام شهر بیشتر شد - مردم دسته دسته داخل میشوند - طلاب مدرسه ناصریه نیز به سفارتخانه رفتند - در صحن سفارتخانه چادرهای متعددی برپا شد. آشپزخانه عمومی منعقد گردید مخارج را از هر جهت حاج محمد تقی و برادرش حاج حسن برعهده گرفتند - نماز جماعت را ذوالریاستین کرمانی و نطق و خطابه را او و فخرالاسلام انجام می‌دادند.

اعلانی با ژلاتین طبع شد و از چادر مخصوص که جز معدودی در آن نبودند بیرون آمد یکی از آنها را در پاکت گذاشته و برای شاه فرستاده شد که خلاصه آن چنین است که استدعای ما این است که مجلس معدلتی که حاوی بر اجرای احکام قانون محمدی (ص) و مشتمل بر حفظ نفوس و اموال و اعراض و ناموس و دماء مسلمین و امنیت دوستان محمد و آل محمد (ص) است اقامه شود و اجراء احکام محمدی و شرع اسلام اعمال گردد.

خلاصه سفارتخانه در حکم یک مدرسه شده است - مردان سیاسی به تعلیم مردم پرداخته‌اند - روزنامه حبل‌المتین برای مردم خوانده میشود - شارژ دافر انگلیس با ملت همراه است مشهور شده است که او رفته است که حضور اعلیحضرت برسد و تظلم تجار و مردم را به عرض برساند اما عین‌الدوله مانع شد -

روزنامه ایران که روزنامه رسمی است قانون عدلیه را درج کرده و چند نسخه از آن بدست بعضی از مردم رسیده است که مضمون آن در تاریخ‌ها مندرج است.

روز پنجشنبه چهارم جمادی‌الآخری ۱۳۲۴ - عین‌الدوله جمعی از تجار معتبر را از قبیل حاج حسین‌آقای امین‌الضرب را برای فریب متحصنین به سفارتخانه فرستاد و پس از مذاکرات، متحصنین گفتند ما خواستار سه مطلب هستیم - اول مراجعت آقایان و رؤساء روحانی - دوم افتتاح عدالت‌خانه که شاه و گدا در آن مساوی باشند - سوم قبوض و براتهای مواجب‌ها را که از مردم به اعتبار دولت خریدیم پول ما را بدهند.

عده اشخاص به رقمی حدود ۵ هزار نفر در سفارتخانه رسیده است و حدود ۱۰۰ چادر در سفارتخانه برپا شده است - خوراکی و قند و چای و تنباکو فراوان و رایگان بین مردم پخش میشود - دکانین و بازارها بسته شده است - کسبه حضرت عبدالعظیم نیز به جمع متحصنین پیوستند - اهالی شمیرانات و دهات نیز به صدا در آمدند - شاه از قضایا بی‌خبر است - اجزاء دولت هم از عین‌الدوله ملاحظه می‌نمایند و نمی‌گذارند خبر صحیح به شاه برسد.

بعضی از ایالات از قبیل آذربایجان و غیره شروع به تعطیل نمودند - تلگرافاتی بین شاه و ولیعهد دائر بر کوشش در فیصله امر و معاودت آقایان از تحصن رد و بدل میگردد. از کرمانشاه و اصفهان از طرف علماء و اهالی نمایندگان آمدند به قم و آمادگی و همراهی خودشان را خدمت آقایان اظهار داشتند.

از تبریز تلگرافی خبر رسید که بعضی به سفارت انگلیس پناه برده و در قنصل‌خانه متحصن شده‌اند. از خمسه و زنجان و دشت نیز خبر رسید که بلوا کرده‌اند.

روز سه‌شنبه ۹/ جمادی‌الآخری ۱۳۲۴ - بالاخره عین‌الدوله تحت فشار استعفا کرد و مشیرالدوله که وزیر خارجه بود بجای او منصوب شد.

عزل عین‌الدوله متحصنین سفارت‌خانه و مهاجرین به قم را

قانع نکرد و دست از تحصن و بست نشینی خود برنداشتند. دستخط تلگرافی شاه به عنوان مهاجرین قم صادر شد که در آن از آنها خواسته شده بود که بیش از این به این مهاجرت و تحصن ادامه ندهند و معاودت به تهران نمایند و در آن عرایض و تقاضاهای آقایان را مسموع و مقبول قلمداد نموده بود. و در عریضه تلگرافی در پاسخ قبولی خود را اعلام نمودند و متماقباً عضدالملک از جانب شاه عازم قم گردید تا آقایان را برگرداند. اما ورود عضدالملک به قم با بی‌اعتنائی آقایان مواجه گردید و طی مکتوبی به متحصنین سفارتخانه اعلام داشتند که مراجعت ما موقوف و منوط به افتتاح عدالت‌خانه و حرکت شما از سفارتخانه است و شهرت مراجعت ما بی‌بآخذ و بی‌اصل است.

در ۱۴ جمادی‌الآخری دستخط شاه مشعر به موافقت به تشکیل مجلسی متشکل از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف و منتخبات طبقات مرقومه در دارالخلافه طهران صادر شد که به مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه و مشاوره در امور بپردازد که مضمون آن منتشر گردید و باطلاع متحصنین و مهاجرین نیز رسید.

سه‌شنبه ۱۶/جمادی‌الآخری ۱۳۲۴ سید محمدصادق پسر آقای طباطبائی و سید علاءالدین داماد آقای بهبهانی از طرف آقایان و علماء مهاجرین قم به تهران آمده بدیدن متحصنین سفارتخانه رفتند و قرار شد بحضور شاه برسند و همان روز به قصد صاحبقرانیه رفته پس از ملاقات با شاه عصر به سفارتخانه آمده و مژده انجام مقاصد آقایان را به متحصنین بشرح زیر دادند:

- ۱- تأسیس مجلس بطریق صحیح.
- ۲- امنیت عمومی به تمام متحصنین سفارتخانه و سایر اهل تهران.
- ۳- نیامدن عین‌الدوله به تهران مطلقاً.
- ۴- عودت دادن نفی‌شدگان و تبعیدشدگان از تهران.
- ۵- راضی نمودن ورثه مقتولین به دادن دیه - صلح و الاقصاص طبق قانون مقدسه اسلام.

۶- گرفتن قبوض مواجب و دادن پول آنها بوسیله دولت.
 آقا سید محمدصادق مراتب را تلگرافی به مهاجرین قم اطلاع داد. متحصنین سفارتخانه هم ضمانت و تأیید سفارت انگلیس را بر این امر خواستار بودند.
 بالاخره پنجشنبه ۱۸/ج/۱۳۲۴ یا تلگرافی که بین قم و سفارتخانه مخابره شد و متحصنین را به پایان دادن به تحصن خواندند و اظهار داشتند حال که مقاصد ما حاصل شده است تحصن بیش از این جایز نیست و اگر مقاصد شما بقیه دارد ما در زاویه حضرت عبدالعظیم می مانیم تا آن بقیه هم انجام بگیرد. و بالاخره روز جمعه بعد تحصن پایان گرفت و شهر را چراغان کردند و دستخط شاه را مشعر به تأسیس مجلس شورای ملی بدر و دیوار زدند.
 مدت تحصن در سفارتخانه و هجرت آقایان از تهران به قم و معاودت آنها درست یکماه طول کشید.»

ث - تحصن مجدد تجار در سفارتخانه انگلیس و سایر رویدادها تا جلوس احمدشاه به تخت:

«نظامنامه انتخابات مجلس بوسیله مردم تهیه شد و روز دوشنبه ۱۳/رجب ۱۳۲۴ مصادف با عید مولود حضرت امیر(ع) در ارگ در مدرسه نظامیه مجلس منعقد گردید و قرائت شد همگی پسندیدند و بنا شد به امضاء دولت برسانند - اما تا ۱۶/رجب هنوز به امضاء نرسیده بود که مردم در خانه آقای طباطبائی ازدحام و اجتماع کردند و قرار گذاشتند که روز شنبه دکانها را باز نکنند - مضافاً آنکه عین الدوله هم به شهر آمده بود و مردم قصد کشتن او را داشتند ولی بنا به توصیه آقای طباطبائی قرار شد تا روز شنبه صبر کنند و بالاخره در اوائل شب بخاطر تأخیر در امضاء نظامنامه تجار رفتند به سفارتخانه انگلیس و در آنجا متحصن شدند و صبح جمعه ۱۷/رجب نیز عده زیادی از تجار به سفارتخانه رفتند - بالاخره نظامنامه بامضاء

رسید و دستور نقل مکان عین الدوله به خراسان صادر شد و به بقیه خواسته‌ها هم موافقت گردید.

روز یکشنبه ۱۹/ رجب ۱۳۲۴ دکاکین باز شد ولی متحصنین میگویند تا مجلس صحیحاً تشکیل نیابد و مطمئن نشویم خارج نخواهیم شد.»

بالاخره کار تنظیم نظامنامه انتخابات و وصول به خواسته‌ها با اتحاد و اتفاق ملت و استفاده از شیوه تحصن و بست نشینی بسامان رسید و این نقطه عطف بزرگ در تاریخ کشور ما و انتقال حکومت از شیوه معمول و مرسوم تاریخی استبدادی به رسم مشروطیت و دخالت و مشارکت مستقیم مردم در امر حکومت چنانچه دیدیم با استفاده از این سنت و آئین کارساز به منصفه ظهور و وقوع رسید و دوران سیاه استبداد مطلقه که در آن نه مردم و نه حرف و نظر آنها ابداً بی‌بازی گرفته نمی‌شد به کرسی نشست و ذریه استبداد و شاهی که جز به خود و شیوه خودمحوری و خودکامگی نظیر اسلاف خویش نمی‌توانست لحظه‌ای بیاندیشد با این دستاویز مجبور به تسلیم و گردن نهادن بخواست مشروع مردم گردید و طرحی نو در کار حکومت پدید آمد.

«جمعه نهم محرم الحرام ۱۳۲۵ شیخ زین العابدین زنجانی و سید اکبر شاه روضه‌خوان و آقاسید محمد تفرشی به حضرت عبدالعظیم رفتند و بیست نشستند و جمعی از او باش‌بآنها پیوستند و هدف آنها مخالفت با مشروطه بود. ولی حجج الاسلام و مؤسسين مشروطیت اعتنائی بآنها نکردند. اما از طرف حکومت تهران پولی برای آنها فرستاده شد. جمع آنها به حدود سیصد نفر رسید و از ناحیه استبدادطلبان بآنها کمک میشد و بالاخره روز چهارشنبه ۲۱ محرم عریضه‌ای از طرف آنها به مجلس تسلیم شد که در آن اظهار ندامت و پشیمانی کرده بودند.

بین محمدعلی شاه و مشروطه‌خواهان چنانچه در تاریخ مشروطیت مشروحاً آمده است درگیری و زدو خورد شدید پیش آمد. از همه بلاد عزل محمدعلی شاه را می‌خواستند.

مردم تهران نیز با او از در ستیز و جنگ درآمدند او هم با

مردم و مشروطه‌طلبان بنای جنگ و ستیز را گذاشت آنها را کشت و نفی بلد کرد - تهدید نمود - سید عبدالله بهبهانی را به عتبات روانه کرد - سید محمد طباطبائی را به ونك نقل مکان داد و بعد به اوین فرستاد. بقیه مقصرین و مشروطه‌طلبان را که در انجمن‌ها عضویت داشتند گرفتار نمود - مردم نیز نسبت به مشروطیت بدبین شده بنای بدگوئی را گذاردند و در این امر درباریان و استبدادطلبان نقش عمده دارند.

عده‌ای در سفارت انگلیس متحصن شدند و تا روز شنبه ۵ جمادی‌الآخری ۱۳۲۶ بر عده آنها مرتباً افزوده میشد - جمعی از وکلا با ممتازالدوله رئیس مجلس روز یکشنبه ۶/ج/۲/۱۳۲۶ در سفارت فرانسه متحصن گردیده‌اند - تقی‌زاده با چند نفر دیگر در سفارتخانه انگلیس در قلعه و عده معدودی هم در سفارتخانه ایتالیا متحصن گردیده‌اند.

روز چهارشنبه ۱۶/ج/۲/۱۳۲۶ عده‌ای که در سفارت انگلیس متحصن بودند امان‌نامه گرفته خارج شدند ولی عده‌ای دیگر کماکان در آنجا بست نشسته‌اند.

روز سه‌شنبه ۲۷/رجب/۱۳۲۶ آقا سید حسن شریف‌زاده از ترقی‌خواهان و مشروطه‌طلبان خطه آذربایجان در حالی که با حاجی میرزا مهدی‌کوزه‌کنانی اراده قونسول‌خانه فرانسه را داشتند توسط گلوله عباسعلی نامی که در جنب قونسول‌خانه بود مورد هدف قرار گرفت و دو ساعت بعد در قونسول‌خانه جان به‌جان آفرین داد.

بالاخره کار مخالفت با مشروطیت با دستیاری عده‌ای از سردمداران بجائی میرسد که شاه هم مشروطیت را مغایر با اسلام و حقائق قواعد اسلامی می‌داند و رسماً مشروطیت را منحل و امر بر حرمت آن صادر می‌نماید.

روز دوشنبه ۲۶/ذی‌القعدة ۱۳۲۶ - جناب صدرالعلماء و جمعی دیگر از علماء رفته‌اند در سفارتخانه عثمانی و پناهنده شده‌اند و مشروطیت را می‌خواهند - عده آنها به سیصد نفر می‌رسد - گروهی هم با آقا سیدعلی‌آقا و سیدجمال افجه‌ای به

حضرت عبدالعظیم به همین منظور رفته‌اند - طرف عصر مردم را برای رفتن بسفارت عثمانی جلوگیری میکردند ولی روز بعد باز هم بر عده متحصنین سفارت افزوده شد و همینطور بر عده پناهندگان به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم بطوریکه جمعه بعد تعداد آنها به دویست نفر می‌رسید - آقامیرزا محمود اصفهانی و آقاسید عبدالرحیم و پسر حاجی سید صراف رئیس خرج می‌باشند. ۲۷/ صفر/ ۱۳۲۷ - آقا سید ریحان‌الله باتفاق سیصد نفر به حضرت عبدالعظیم مهاجرت نموده‌اند و حاجی ملا آقا بزرگ پیش‌نماز مسجد جامع هم مهاجرت کرده است ولی خدام حضرت عبدالعظیم بسیار صدمه و اذیت به احرار و آزادی‌خواهان وارد می‌آورند.

در شب چهارشنبه دوم ربیع‌الاول ۱۳۲۷ در مسجد شاهزاده عبدالعظیم آقا میرزا مصطفی مجتهد آشتیانی و چهار نفر دیگر بضرب گلوله چند نفر کشته شدند و دو روز بعد هم دو نفر از طلبه‌ها در راه حضرت عبدالعظیم کشته شدند.

در ساعت ۷ از شب متجاوز از شصت نفر با سلاح میریزند به خانه آقامیرزا مصطفی - آقا شیخ غلامحسین مشغول خواندن نماز شب بود و با ضرب گلوله کشته میشود - آقا میرزا مصطفی - دبیر همایون و میرزا اسمعیل هم کشته میشوند.

مقارن این احوال صنیع‌الدوله با طایفه خود برای حفظ جان خویش به سفارتخانه انگلیس پناهنده میشود - در این ایام هرج و مرج شدید در کشور و کشمکش‌های فراوان بین مشروطه‌خواهان با شاه و استبداد طلبان در هر گوشه و کنار مملکت فراوان دیده میشود - اوضاع و احوال از مسیر عادی و معمولی خود خارج شده است - هر روز فتنه‌ای و آشوبی در گوشه‌ای دیده و شنیده می‌شود - متحصنین و پناهندگان بسفارت‌خانه و زاویه مقدسه هم کاری از پیش نبرده‌اند.

شب پنجشنبه ۲۴/ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ باز هم اطراف حرم مطهر حضرت عبدالعظیم را عده‌ای محاصره کرده سعی نمودند دربها را باز کنند و متحصنین را بزنند و ببرند تا سایرین هم بترسند ولی نتوانستند دربها را باز کنند.

بالاخره بعد از زدو خورد و کشمکش‌های بسیار که در این گفتار جای شرح و بسط آنها نیست اما همواره بست‌نشستن و تحصن نقش عمده و اساسی خویش را داشته است محمدعلی‌شاه علی‌رغم میل و خواست قبلی خویش در تاریخ ۱۴/ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ بناچار در مقابل مشروطه‌طلبان تسلیم شد و دستخطی مبنی بر استقرار مجدد اصول مشروطیت صادر نمود و دستور تشکیل مجلس را داد.

متعاقب این دستور در روز پنجشنبه ۲۲/ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ برحسب قول شارژدافر سفارت عثمانی که گفته بود شاه مشروطه را داده است متحصنین سفارت عثمانی از تحصن بیرون آمدند بجز بیست نفر و بدنبال آن رفته رفته زمینه پایان استبداد صغیر و اعاده مشروطیت تعطیل شده فراهم گردید.

اما باز هم استبداد و استبدادطلبان دست بردار نبودند - شاه و اطرافیان‌ش علی‌رغم دستخط و قول و قراری که می‌دادند آنقدر برویه خود ادامه دادند که تمام ولایات را به هرج و مرج و شورش کشانید. مجاهدین شجاع و بختیاری‌ها رشادت‌ها بخرج دادند بگونه‌ای که آثار غلبه ملت بر دولت ظاهر گردید. صاحب‌منصبان قزاق‌خانه از خدمت خود استعفا دادند - وزرا به سفارت عثمانی پناهنده شدند - بعضی از صاحب‌منصبان به سفارت آلمان پناهنده شدند و اطراف شاه را خالی می‌کنند - .
جمعه ۲۷/ج ۲/۱۳۲۷ - شاه نیز با جمعی از اجزاء خود از قبیل حسین پاشا خان امیرجنگ - مجلل‌السلطان - و ارشدالدوله با دویست سیصد نفر سوار و عده‌ای از سیلاخوری و مامقانی و چهار عراده توپ از سلطنت‌آباد فرار کرده به سفارت‌خانه روس پناهنده شد و آنجا را مأمن خود قرار داده و خود را از تاج و تخت کیانی بی‌بهره و نصیب نمود.

در این روز چهار ساعت به غروب مانده در عمارت بهارستان مجلس عالی از وجوه مملکت درخصوص عزل محمدعلی‌شاه و نصب سلطان احمد میرزای ولیعهد به سلطنت ایران و تعیین نایب‌السلطنه و وزراء مسئول تشکیل شد - تعداد

افراد این مجلس اعلی متجاوز از سیصدتن بود که احمد میرزا را بجای پدر به سلطنت منصوب نمود.

محمد علی شاه دو سال و هفت ماه سلطنت کرد و در عرض این مدت به اندازه‌ای خلف قسم و نقض دستخط‌های خود و خلاف قول و خلاف با دوست و دشمن کرد که یقین داشت احدی با او به درستی راه نخواهد آمد - تمام بستگانش و اطرافیانش از او مایوس و رانده شده بودند باین جهت رفت و در پناه دولت اجنبی روس پناهنده شد و از سفارت انگلیس هم معاونت خواست که نماینده فرستادند - سعدالملك هم در سفارتخانه انگلیس متحصن شده است - امام جمعه و ظهیرالاسلام هم در زرگنده متحصن می‌باشند.

روز چهارشنبه سوم رجب ۱۳۲۷ - احمد میرزا بنام احمد شاه رسماً تاجگذاری کرد - دولت‌های انگلیس - روس - آلمان نیز او را به رسمیت شناختند. «^{۲۶}

ج - فرازهایی دیگر از بست نشینی در نهضت مشروطیت: ۲۷
«در تاریخ مشروطه یکی از کارهای ناستوده پناهندگی به

۲۶- در پایان بر خود فرض می‌دانم که از زحمات مرحوم میرزا محمد کرمانی مشهور به ناظم الاسلام نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان (به اهتمام آقای علی اکبر سعیدی سیرجانی) که در بخش اخیر در مورد رویدادهای مربوط به نهضت مشروطیت از آن استفاده بسیار نمودم سپاسگذاری نمایم و برای او طلب آمرزش و مغفرت کنم - برای او و برای همه مردان صدیق و پاک و با ایمانی که در طول تاریخ بهر وسیله ممکن در راه اعتلای دین و وطن کوشیده‌اند و خواهند کوشید. ضمناً بر حسب وصیت آن مرحوم در کتابش وظیفه دارم سلام او را عیناً به همان نهج و الفاظ که توصیه نموده است بحضور حضرت بقیة الله برسانم و از زبان او و خودم عرض کنم: «السلام عليك يا حجة الله - السلام عليك يا بقیة الله - السلام عليك يا صاحب الزمان - السلام عليك يا اهل بیت النبوه و یا معدن الرساله - السلام عليك و رحمة الله و برکاته» و امیدوارم که حضرتش این سلام خالصانه را پذیرا گردد و این حقیر نیز از همه مطالعه‌کنندگان این کتاب التماس دعای خیر و طلب مغفرت و آمرزش دارم. (مؤلف).

۲۷- به نقل و تلخیص از کتاب: تاریخ مشروطه ایران - نوشته: احمد

کستروی - چاپ ششم.

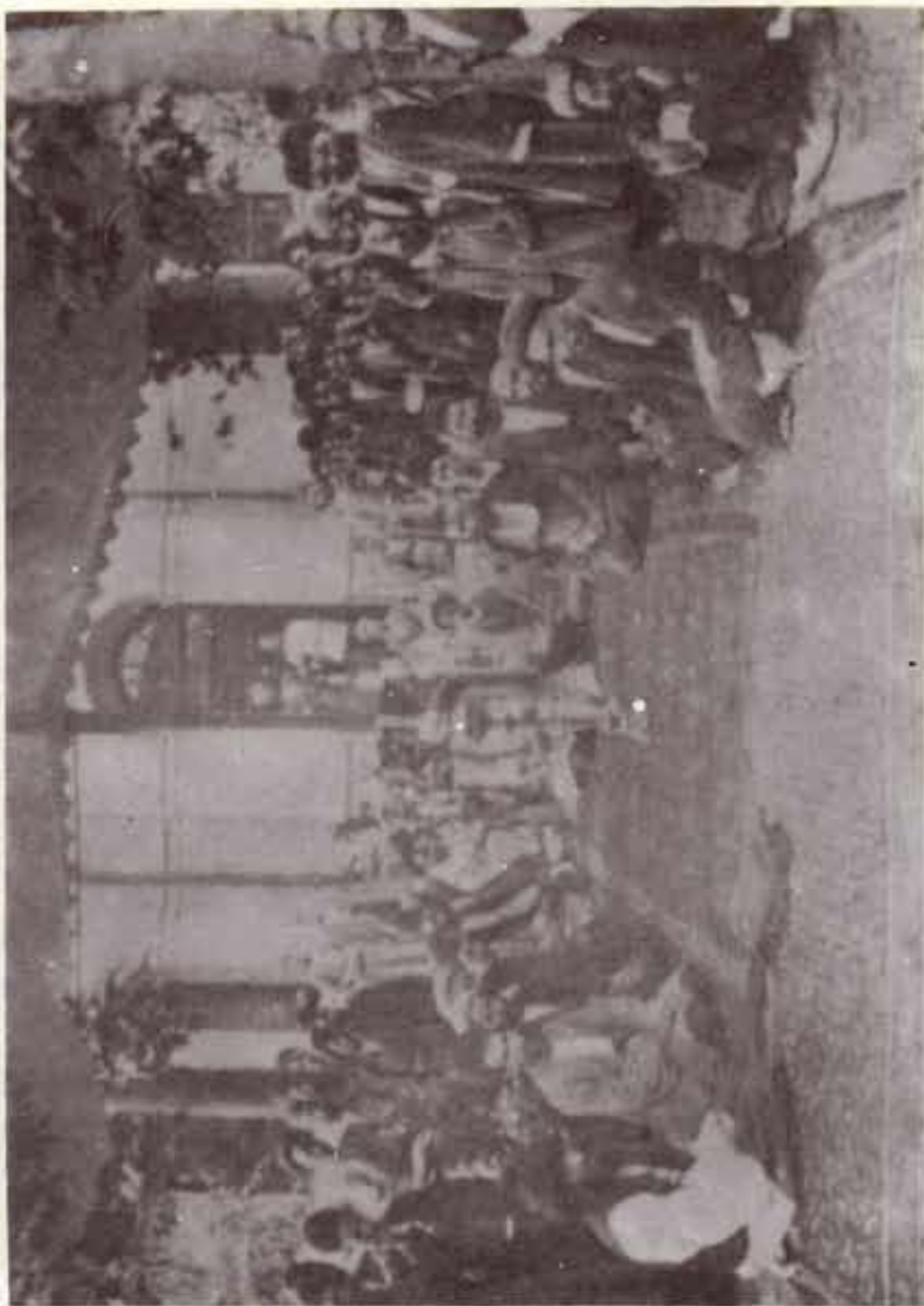
سفارت‌خانه‌های بیگانگان بود - این را در آغاز جنبش سنت در تهران کردند و سپس در تبریز پیروی نمودند و در این پیش‌آمد نیز دسته‌هایی بآن برخاستند - این کار را در آن زمان زشت نمی‌شمردند - با این حال مردان گردن‌فرازی از آن باز می‌ایستادند و ما دیدیم که میرزا جهانگیرخان و همراهانش از رفتن بسفارت انگلیس خودداری نمودند - چنانکه دیدیم کارکنان دولت روس در بر انداختن مشروطه به محمدعلی میرزا یاوریه‌ها می‌کردند و این نتیجه آن را داد که کارکنان انگلیسی نیز بمواداری از آزادی خواهان برخاستند و این سفارت‌خانه را برای پناهندگی بازگزارند. بلکه دیدیم که درشکه با غلام سفارت برای آوردن تقی‌زاده فرستادند.

لیاخوف قزاق و سرباز برای جلوگیری گماشت با این حال کسانی راه یافته و خود را بدرون سفارت میرسانیدند - گذشته از تقی‌زاده و همراهان او - از کسان بهاء‌الواعظین و معاضدالسلطنه و صدیق‌الحرم و میرزاملرتضی‌قلی (نماینده اسپهان) بانجا پناهندند.

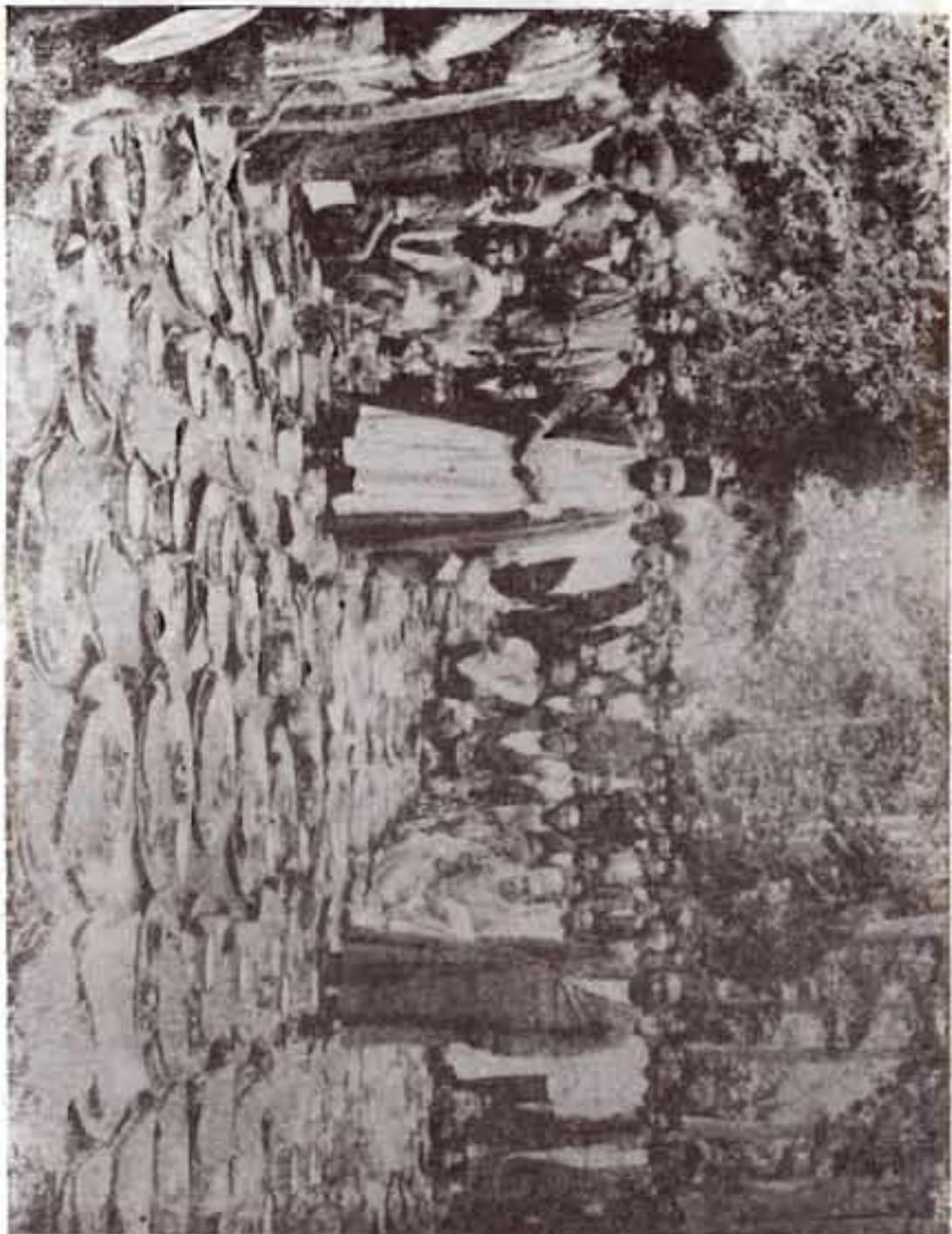
از آن سوی بسیاری از مشروطه خواهان در قلمک که نشیمن تابستانی سفارت است چادرزده نشیمن گرفتند و کم‌کم به شماره آنها بسیار افزوده شد. راستش آنکه کسانی آن را مایه نازش می‌پنداشتند و با یکدیگر هم‌چشمی می‌نمودند - و چون دویست‌تن یا بیشتر در آنجا فراهم شده بودند به نمایشمائی می‌پرداختند - بی‌ارجگان در روز جنگ نامردی نموده رو پنهان گردانیده و مایه شکست مشروطه شده بودند و اکنون بی‌خردانه بخودنمائی‌های بیموده‌ای آن نیز زیر درفش بیگانه می‌پرداختند.

بهرحال محمدعلی میرزا و لیاخوف از این رفتار سفارت رنجیدند و لیاخوف قزاقانی فرستاد که گرداگرد سفارت را گرفتند و سخت‌گیری بسیار نمودند و این رفتار او به سفارت گران آمد سفیر را واداشت که رنجیدگی نماید و از دولت خود داد خواهد.

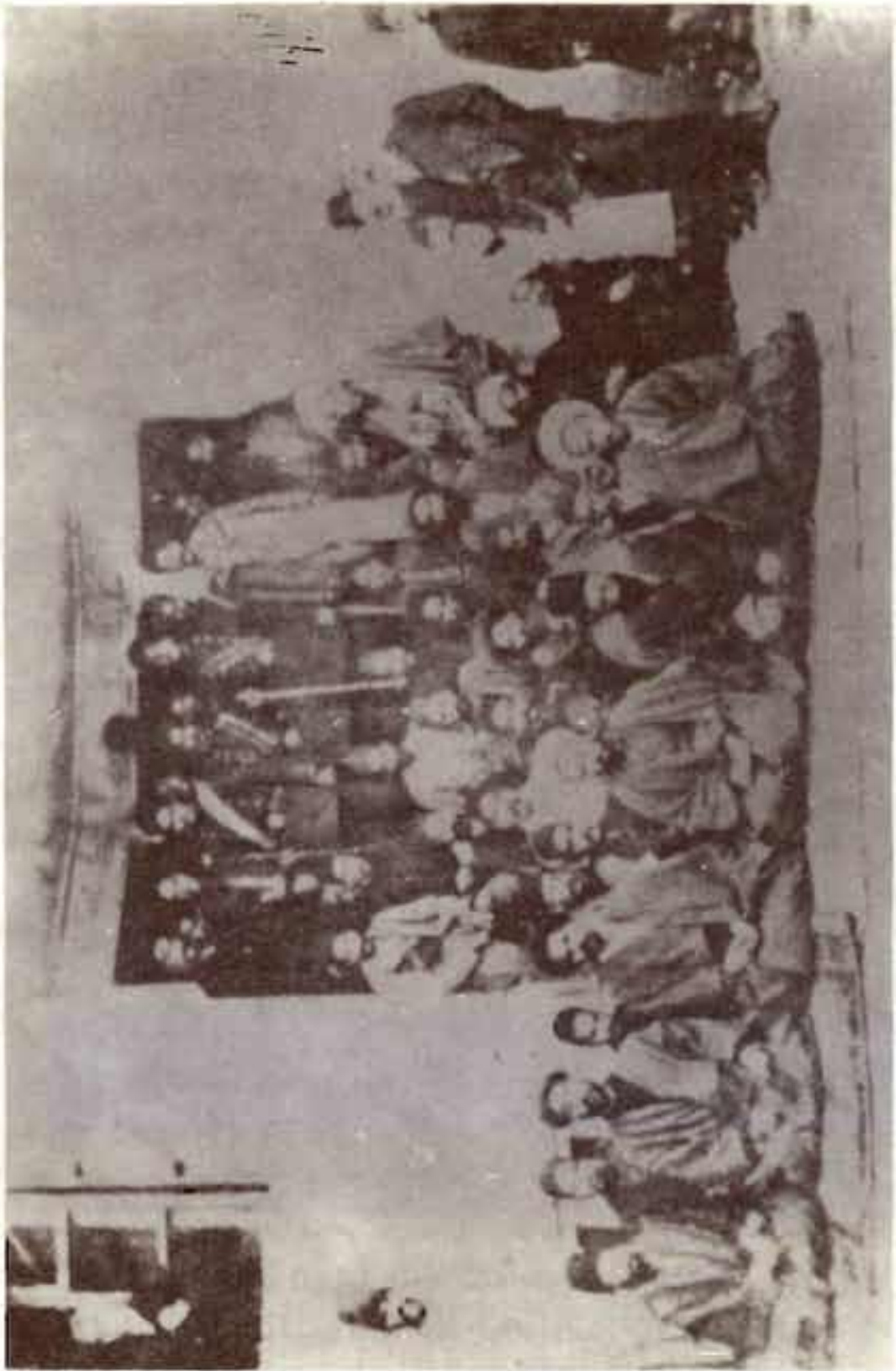
از این سوی محمدعلی میرزا نیز تلگرافی بشاه انگلیس



این بیکره نشان میدهد انبوه پست نشینان را .



سینه‌های باغار بستیان



بست نشینان در تلگرافخانه تبریز



ستارخان و بافرخان

فرستاد که در آنجا چنین میگوید:

«دسته‌ای از آشوب‌گران را ظل‌السلطان برانگیخته می‌خواستند مرا از تاج و تخت بی‌بهره گردانند و چون من به سرکوفت آنها پرداختم سفارت انگلیس غلامان خود را فرستاده آشوب‌گران را به پناهندن بسفارت میخواند و این خود دست‌یازیدن بکارهای ایران می‌باشد.»

در پاسخ پادشاه انگلیس میگوید:

«بست‌نشینی همیشه در ایران بوده است و آنان که در سفارت تهران میباشند اگر زینهار بآنها داده شود از آنجا بیرون خواهند رفت. ولی اینکه سپاهیان شما گرد سفارتخانه را گرفته‌اند و هرکس از آنجا بیرون می‌آید میگیرند این خود ناپاسداریست که نمی‌توان بر تافت و هرگاه بزودی رفتار دیگری در پیش بگیرید دولت من ناچار خواهد بود بکارهایی برخاسته ارج بیرق خود باز گرداند.»

این کشاکش دنباله‌درازی پیدا کرد - انگلیسیان به کشته‌شدن ملك و میرزا جهانگیرخان بی‌هیچ بازپرسی و داوری ایراد گرفتند با این حال مردم را سزااست که بجان خود ایمن نباشند و بسفارت پناهند.

بالاخره بعضی از پناهندگان خود بدربار میانجی برانگیختند و بیرون رفتند و نامبردگان همگی در کالسکه‌های دولتی از راه گیلان روانه قفقاز شدند و چون بباکو رسیدند هر یکی بسوئی رفتند.»

پیش از آنکه بدنبال این ماجرا پردازیم کمی به عقب برمیگردیم و در گوشه و کنار کشور وقایع مهم دیگری را که در رابطه با مشروطیت و موضوع مورد بحث پیش آمد نموده از زبان نویسنده کتاب تاریخ مشروطه ایران بیان می‌سازیم:

«قوام‌الملک که حکمرانی شیراز از سالها در خاندان ایشان بوده و در فارس پیروان و زیردستان بسیاری داشت، با مشروطه دشمنی می‌نمود و میان او و پسرانش با «انجمن اسلامی» و آزادی‌خواهان کشاکش سختی برخاسته بود - آزادی‌خواهان در

تلگرافخانه گرد آمده و قوام‌الملک و کسانش مسجد نو را جایگاه گرفته بودند... از این سوی «انجمن اتحادیه فارس» که شیرازیان در تهران برپا کرده بودند به پشتیبانی همشهریان خود برخاسته در بهارستان چادر زده و از مجلس دادخواهی می‌کردند... شیرازیان در آنجا بست می‌نشستند و دسته‌هایی از انجمن‌های دیگر را هم بیاری خود خواندند و ستم‌دیدگان قم و عراق (اراک) هم بآنها پیوستند.

در این هنگام یکدسته از اهل شاهسون نیز از دست حکمران خود در بهارستان بست نشستند و رویهمرفته چند هزار دادخواه گرد آمده بجوش و خروش پرداختند و سخنرانیه‌ها کردند و خواستار دفع قوام‌الملک و حاجی‌محسن و متولی‌باشی و پالکونیک را از شیراز و عراق و قم و ساوه نمودند و با آنکه اتابک دفع شر همه آنها را قبول کرد و قول داد ولی فریبی بیش نبود.

بالاخره در شیراز کار آشوب بجائی رسید که بدخواهان قوام که از مخالفین مشروطه بود در شاه‌چراغ بست نشستند و سید عبدالحسین لاری را که یکی از ملایان بود بیاری خواسته و او با هفتاد تن تفنگچی آمده و بام‌های شاه‌چراغ را سنگر کرده با شهر بجنگ می‌پرداخت سه ماه بیشتر این کشاکش در میان بود - بدنبال آن چند روز بعد قوام در حالی که در باغ دیوانخانه با دسته انبوهی پیرامون خود نشسته بود توسط نعمت‌الله بروجردی با شلیک چند تیر کشته شد.

و اما واقعه دیگر بست نشینی حاج‌شیخ فضل‌الله نوری و چند نفر از طرفدارانش در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم بود و حوادث و صحنه‌های مهمی که در این ماجرا بوجود آمد بنحوی که عاقبت نمایندگان در مجلس خواستند که یا دولت دفع آنها را بنماید و یا به ملت واگذارد... میانجی‌گری حضرات طباطبائی و بهبهانی که بخانه حاج‌شیخ فضل‌الله در حضرت عبدالعظیم رفتند و از او خواستند که از بست نشینی بیرون آید و به تهران باز گردد نتیجه‌ای بدست نیامد - بالاخره مجلس دخالت کرد تلگرافی

مفصل به همه شهرها مخابره کرد و مخالفت مجلس را به کار شیخ بیان نمود و او که بنام شریعت‌خواهی با مشروطه مخالفت میکرد موفق شده بود جمعی را با خویش همداستان کند. این بست‌نشینان نخست تلگراف‌هایی به شهرها فرستادند.

— شیخ هر شب در صحن نماز جماعت می‌خواند و سپس به منبر رفته از مجلس و مشروطه بدگویی میکرد — آنها خواستند نوشته‌های خود را بچاپ برسانند ولی چاپخانه‌های تهران امتناع کردند و لذا نوشته‌های خود را با خط خوش نوشته و پیکره از آنها برداشته در میان مردم پراکنده میگردانیدند. ولی بالاخره ناگزیر شدند خود چاپخانه‌ای برپا کنند و با چاپ سنگی شروع به نشر اعلامیه‌ها و لایحه‌های خود میکردند و در هر موضوعی لایحه جداگانه نوشته چاپ و تکثیر می‌کردند و مواضع خویش را در زمینه مشروعه نه مشروطه بیان میکردند — در گرماگرم برپائی اولین روز جشن مشروطیت در تهران و سایر شهرها لایحه در مخالفت با مشروطیت در اذهان مردم بی‌تأثیر نبود.

در مجلس از وزیر علوم خواستند که چاپخانه آنها را برچیند ولی ایستادگی بست‌نشینان مانع این کار شد و کوشش آنها آن بود که سرآمد همه آخوند خراسانی را با خود همراه گردانند و او را از پشتیبانی و تأیید مجلس منصرف سازند.

باری، بدنبال قتل اتابك صدر اعظم و کناره‌گیری صنیع‌الدوله رئیس مجلس بدنبال آن و قطع هزینه بست‌نشینان که گویا اتابك می‌پرداخته است و بالاخره بدنبال استفتائی که صدرالعلماء داماد آقای بهبهانی در معنی مشروطه و آزادی مطرح نمود و در آن سؤال کرده بود که آیا مجلس به احکام شرع دست خواهد زد یا تنها بکارهای عرفی بسنده خواهد نمود و پاسخ قانع‌کننده مجلس بدلخواه بست‌نشینان و مهر دو سید (آقایان بهبهانی و طباطبائی) وسیله ارضاء بست‌نشینان برای خروج از بست فراهم گردید و روز ۲۵ / شهریور (مقارن شعبان سال ۱۳۲۵) به شهر بازگشتند و بدین‌سان داستان بست‌نشینانی آنان پایان رسید. «واقعه دیگر واقعه شورش شیخ محمود ورامینی بود که یکی از

دشمنان پافشار مشروطه بود. او پس از شکست و هزیمت از دولت ناگزیر پا بفرار گذاشت و در تهران بنحانه آقای طباطبائی بیستی نشست اما طباطبائی باو پناه نداد و او ناگزیر گردید خود را به بهارستان انداخت و بدانجا پناهد. عاقبت او را با زور از آنجا بیرون کرده بدستور عدلیه به زندانش سپردند.

دیگر از وقایع از این دست خواست مردم و مجلس از محمدعلی میرزا بود که میخواستند دربار از وجود کسانی چون امیربهداد جنگ - شاپشال - علی بیگ - موقرالسلطنه امین‌الملک - مفاخرالملک پاک و آنها طرد و معزول و تبعید شوند.

محمدعلی میرزا بظاهر این درخواست را پذیرفت و موجب خشنودی و رضایت آزادی‌خواهان گردید اما بدنبال این نیرنگ نیمه شب امیربهداد جنگ با ۲۰ تن از غلامان تفنگدار بزرگنده رفته در سفارت روس بست نشست و آن چند تن دیگر هر کدام برای خود پناهگاهی جستند و پنهان شدند.

پس از به توپ بستن مجلس و تار و مار کردن آزادیخواهان و دستگیری جمعی از آنها توسط محمدعلی‌شاه و بدستگیری و رهبری لیاخوف روسی تقی‌زاده و کسانی دیگر نماینده جوان آذربایجان، با اطلاع از جنگ و درگیری از خانه بیرون نیامد و چون شب فرا رسید تقی‌زاده و دهخدا و دو نفر دیگر با درشکه خود را بسفارت انگلیس رسانیده و تقی‌زاده به ماژور استوکس پیام داد که ما می‌خواهیم بسفارت پناهنده شویم چون سپاهیان در جستجوی ما هستند و هر دقیقه هم بیم‌آن میرود که دستگیر شده و کشته شویم. چندی نگذشت که اجازه داده شد که تقی‌زاده و شش تن دیگر که سه تن ایشان مدیر حبل‌المتین و نایب مدیران روزنامه مساوات و صوراسرافیل بودند از در همیشگی بسفارت - خانه درآمدند و بایشان راه داده شد.

در این اثنا جنگ و آشوب‌هایی در تبریز بپا شد - رحیم‌خان از طرف محمدعلی میرزا به شهر وارد شد و زمام امور را بدست گرفت. با کوشش ملاحمزه و دیگران مردم از جنگ باز ایستادند و تسلیم رحیم‌خان شدند - اما باقرخان و میرهاشم‌خان با این کار

خرمندی نمی دادند ولی چون کارها شوریده و ترس در میان مردم افتاده بود سخن ایشان پیش نرفت باقرخان ناچار شد به خانه میرهاشم خان پناهیید. حاج میرزا حسن مجتهد و امام جمعه نیز از سوی خود رشته امور را به رحیم خان سپردند و نوشته‌ای منتشر کردند و کفایت و کاردانی او را در دفع اشرار و مفسدین ستودند و مردم را به آرامش دعوت کردند و جاهائی را از خانه علماء و دیگران برگزیدند که بیرق سفیدی بنام اسلام در آنجا زده شود و کسانی که بآنجا پناهنده شوند در زینهار باشند و نیز از اسلامیة بیرق‌های سفید کوچکی باین و آن می فرستادند که بالای خانه‌اش گمارد و در امان باشد. و این را رسماً اعلان کردند که هرکس زیر بیرق اسلام سایه داده شده در امان است. در منزل آقامیرزا صادق نیز که بیرق اسلام و امان زده شده هرکس در سایه آن بیرق رفت و تسلیم شد ابداً کسی را حقی تعرض و مزاحمت او نیست.

در این میانه دلیر مردی که لکه سیاهی را که زبونی و ندانم- کاری نمایندگان پارلمان و شکست آزادی خواهان تهران در بر دامن تاریخ ایران نشانده بود با جان بازیها و جوانمردی‌های خود پاک گردانید یعنی ستارخان دست از مبارزه برنداشت و تسلیم نگردید. کشمکش‌ها و جنگ‌های او تاب و توان تازه‌ای را بر آزادی خواهان و مشروطه طلبان داد که شرح و بسط مفصل آن درخور این گفتار نیست و فقط باین فراز از لحاظ ارتباط با موضوع به نقل از همان منبع اکتفا می کنیم:

باری پاختیانوف عزم پادرمیانی کرد او کنسول روس در تبریز بود - درخواست دیدار از ستارخان نمود - سخنانی بین آنان رد و بدل شد: «کنسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کنسولخانه فرستاده شود و او بدر خانه خود زده در زینهار دولت روس باشد و نوید میداد که سرقره سورانی از آذربایجان از دولت ایران برای او بگیرد» ستارخان چنین گفت: «جنرال کنسول، من میخواهم هفت دولت بزیر بیرق ایران بیاید - من زیر بیرق پیگانه نروم.» کنسول که این پاسخ را انتظار نداشت

خیره ماند و چون برخاست برود ستارخان ۷ تن از سواران قره داغ را که در جنگها دستگیر کرده بودند باو سپرد که همراه نوکران خود به دوچی رساند. کنسول از این رفتار بسیار شادمان گردید.

از شاهکاری این مرد خوابانیدن بیرقهای روس و بیرقهای سفید و شوراندن مجدد مردم در تبریز بود و با آنکه شماره مجاهدان ۲۰ تن بیشتر نبود ولی کار بزرگی را آغاز کردند.

و بالاخره این واقعه گفتنی است که سیدعلی آقا یزدی که یکی از مخالفان مشروطیت بود و از بنیان گذاران آشوب میدان توپخانه می بود، بعنوان ختم برای حاجی تهرانی در خانه خود چادری برافراشت و در خانه را برای آمد و شد مردم بگشاد و در آن میان بهواخواهی آشکارا از مشروطه پرداخت و از دو سید (طباطبائی و بهبهانی) و دیگران به ستایش پرداخت و در زیر پرده به محمدعلی میرزا نکوهشها کرد. این کار او مایه شگفت هرکس بود و محمدعلی میرزا چون آن را شنید فراشانی را فرستاد تا چادر او را بخوابانیدند - سپس این سیدعلی آقا به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا بستی نشست و بیرق مشروطه خواهی را افراشته مردم را بگرد خود فراهم آورد. همچنین صدرالعلماء و دسته های دیگری به شیوه دیرینه خود به سفارت عثمانی پناهندند و در آنجا انبوه شده ببا زگشتن مشروطه کوشیدند.»

کوتاه سخن آنکه آن همه جنگ و ستیزها، آشوبها و ناآرامی ها کشت و کشتارها که بین شاه و مردم، طرفداران استبداد و مشروطه طلبان در زمان محمدعلی شاه در سرتاسر کشور بخصوص در تهران و آذربایجان جریان یافت و در کنار آن استفاده از بست نشینی - اعتصاب و تحصن و پناهندگی به دفعات رخداد که بسمم خود تأثیر پذیر بود و با پایمردی روحانیون و سردارانی چون ستارخان و باقرخان و همراهان آنها علی رغم پافشاری محمدعلی شاه بر رأی خود نسبت به اعاده رژیم استبدادی و حمایت و پشتیبانی بی دریغ روسها از او و میدان داری عمال

آنها در عمل در مبارزه و کشتار آزادی خواهان و به توپ بستن مجلس؛ بالاخره محمدعلی میرزا در مقابل مشروطه طلبان سر تسلیم فرود آورد و گردن به مشروطه نهاد و در نیمه های اردیبهشت بار دیگر دستخط مشروطه را بیرون داد و کاری را که بدلتخواه و بیاس سود کشور و توده نکرده بود از راه ناچاری و پس از گذشتن هنگامش کرد. و همانگونه که گفته شد عاقبت به سفارت روس پناهنده شد و پسرش در سوم رجب ۱۳۲۷ بنام احمدشاه رسماً تاجگذاری نموده جای پدر نشست.

در پایان این بخش که اختصاص به نهضت مشروطیت و موارد تحصن و بست نشینی در متن آن داشت نظر مورخ مذکور (احمد کسروی) را مناسب می بینم که درباره دو نفر از سران نهضت یعنی آقایان بهبهانی و طباطبائی در رابطه با موضوع پناهنده شدن و بست نشستن مردم در سفارت انگلیس عیناً بیان کنیم که چنین میگوید:

«پیدا است که خواست بهبهانی از یآوری و همراهی که از سفیر انگلیس در میخواست جز این نبوده که سفیر میانه ایشان با شاه میانجی باشد و پیامهای آنان را بخود شاه برساند چنانچه در زمان بودن در عبدالعظیم این درخواست را از سفیر عثمانی کرده بودند...»

خواست بهبهانی این بود که سفیر انگلیس در میان ایشان با شاه میانجی باشد و باو دل داده و از ترس بیرون بیاورد. این گمان هرگز نمی رود که بهبهانی یا طباطبائی به پناهندن مردم بسفارت خانه خرسندی داده اند - یا چنین گفتگوئی در میان ایشان میرفته. چه ما خود دیدیم که آنان با چه سختی ها و بیم ها روبرو بودند و با اینهمه از مسجد بیرون نیامدند و سرانجام که ناگزیر شدند روانه قم گردیدند.

آن رفتار دلیرانه و جان بازانه آنان کجا و خرسندی به پناهندن مردم بسفارتخانه يك دولت بیگانه کجا...؟!».

۱۷- پایان سخن

آئین یا سنت بست نشینی بدانگونه که دیدیم بهمین شکل و یا بیشتر باشکال و تحت عناوین مترادف دیگر همچون اعتصاب - تحصن - پناهندگی و غیره امروزه نیز کماکان در کشور ما و در سایر نقاط گیتی رونق و رواج دارد.

بدنبال ذکر تاریخچه این سنت و تأثیر آن در ظهور و سقوط حکومت‌ها، پایداری یا سرنگونی آنها، در متن و در حاشیه رویدادهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی در تاریخ معاصر نیز نقش آن را همچنان پابرجا و سرنوشت‌ساز می‌بینیم.

در زمره عواملی که منجر به انقراض سلسله قاجاریه و روی کار آمدن سلسله پهلوی شد - و در دوران حکومت ۵۷ ساله این سلسله تحلیل‌گرانی که بدنبال جای پای این سنت و تأثیرات آن در روند امور باشند بخوبی درمی‌یابند که چه بسیار تحصن‌ها - بست نشینی‌ها - اعتصابات توسط رجال سیاسی - نمایندگان پارلمانها و روزنامه‌نگاران و مردان مبارز و مخالف با حکومت‌ها و زمامداران در عرض این مدت در کشور خودمان رویداده است و تأثیر بسزای خویش را بجای گذاشته و تا با امروز هم ادامه دارد.

در جریان انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی - در دفاع از مشروطیت نوپای و مجلس و قانون‌مندی و آزادی - در نهضت ملی شدن نفت - در کودتای ۲۸ مرداد و در بسیاری موارد دیگر شواهد زیادی از این پدیده را سراغ داریم تا برسد به دوران

حاضر و ظهور و پیروزی انقلاب اسلامی در کشورمان و انقراض سلطنت پهلوی که در این زمینه هم نقش عمده و تأثیر سرنوشت‌ساز اعتصابات - تحصن‌های پی در پی و گسترده را بخوبی دیده و بخاطر داریم و بدون اغراق استفاده از همین شیوه‌های مبارزاتی مبارزان بود که عمدتاً کمر حکومت را شکست و قدرت پویائی را از آن سلب نمود و او را فلج کرد و بورطه سقوط کشانید.

اعتصاب ارگانهای اجرائی - تولیدی و تحصن‌های مکرر قشرهای مختلف در نقاط مختلف کشور در دانشگاه‌ها - بازارها - ادارات - بانک‌ها - بخش‌های تولیدی و اجرائی خصوصی و دولتی همه و همه از این مقوله‌اند - تحصن سرنوشت‌ساز روحانیون در تاریخ ۸/۱۱/۵۷ در مسجد دانشگاه تهران در زمان حکومت شاپور بختیار بمنظور مجبور ساختن دولت به باز نمودن فرودگاه‌ها برای ورود امام خمینی از پاریس به کشور و شواهد بسیاری دیگر از این دست را در تاریخ معاصر خویش شاهد بوده‌ایم.

بنابراین بدلیل اهمیت و وسعت موضوع و فراوانی شواهد، نگارنده ترجیح داد که این بخش را بخواست خداوند در مجلد دیگری (جلد دوم) تنظیم و بنظر خوانندگان عزیز برساند.

و پس از آن اگر توفیقی بود به بررسی آئین بست‌نشینی در سایر کشورهای جهان در جلد سوم خواهیم پرداخت که این خود برای علاقمندان می‌تواند مبحثی جالب و خواندنی باشد.

در خاتمه یکبار دیگر از همه دوستانی که این جانب را در تدوین این کتاب بهر قسم یاری فرموده‌اند تشکر و قدردانی می‌نمایم و تقاضا دارم خوانندگان عزیز نگارنده را با ارسال نظرات و انتقادات و منابع و مآخذ دیگر و شواهد و رویدادهای تاریخی در این زمینه‌ها که می‌تواند در تجدید چاپ جلد اول و تنظیم و تدوین جلد‌های دوم و سوم بنحوی که اشاره شد مفید باشد راهنمایی و بهره‌مند سازند و از این جهت نیز قبلاً از همه این‌گونه سروران تشکر و سپاسگزاری می‌نماید.

«پایان»

فهرست منابع مورد استفاده:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- لغت نامه علامه دهخدا
- ۳- لغت نامه دکتر معین
- ۴- تاریخ تمدن تألیف ویل دورانت
- ۵- تاریخ تمدن اسلام - نوشته جرجی زیدان ترجمه علی جواهرکلام
- ۶- تفسیر المیزان - علامه طباطبائی
- ۷- رساله های عملیه مراجع تقلید
- ۸- دائرة المعارف زرین (آذینفر)
- ۹- ایران و قضیه ایران - تألیف جرج-ن-کرزون-ترجمه - وحید مازندرانی
- ۱۰- محمد پیغمبری که از نو باید شناخت - نوشته کونستان - و - گیورگیو - ترجمه ذبیح اله منصورى چاپ پنجم
- ۱۱- حقوق بشر - تألیف دکتر اسدالله مبشری
- ۱۲- شفاعت - شهید آیت الله دستغیب
- ۱۳- استعاذه - شهید آیت الله دستغیب
- ۱۴- آیت الکرسی - هیئت نشر معارف اسلامی
- ۱۵- خواندنیهای تاریخی - (گردآوری محمد مهرداد)
- ۱۶- نیایش - دکتر علی شریعتی
- ۱۷- هبوط - دکتر علی شریعتی
- ۱۸- دعا - مهندس مهدی بازرگان

- ۱۹- اعلامیه حقوق بشر
 ۲۰- منشور حمورابی
 ۲۱- شاه منصور - دکتر باستانی پاریزی
 ۲۲- نوادر تاریخی - علی نقی بهروزی
 ۲۳- نقش انگلیس در ایران - نوشته: دنیس رایت سفیر سابق انگلیس در ایران - ترجمه فرامرز فرامرزی
 ۲۴- سه سال در ایران - نوشته کنت دوگوبینو - ترجمه ذبیح‌الله منصوری
 ۲۵- خواجه تاجدار - نوشته ژان‌گور - ترجمه ذبیح‌الله منصوری
 ۲۶- حقوق‌بگیران انگلیس - نوشته اسمعیل رائین.
 ۲۷- خاطرات لیدی شیل - ترجمه حسین ابوترابیان
 ۲۸- امیرکبیر و ایران - تألیف فریدون آدمیت
 ۲۹- امیرکبیر - نوشته حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی
 ۳۰- تاریخ بیداری ایرانیان - نوشته ناظم الاسلام باهتنام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی
 ۳۱- تاریخ مشروطیت - تألیف احمد کسروی
 ۳۲- سفرنامه بنجامین (نخستین سفیر ایالات متحده امریکا در ایران) ترجمه مهندس محمدحسن کردبچه
 ۳۳- خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگک وزیرمختار بریتانیا در ایران - ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی
 ۳۴- وقایع اتفاقیه - گزارش خفیه‌نویسان انگلیس در ایران - به کوشش سعیدی سیرجانی
 ۳۵- دارالخلافه تهران - نوشته ناصر نجمی
 ۳۶- مطلع‌الشمس (تاریخ ارض اقدس مشهد مقدس) تألیف محمدحسن خان صنیع‌الدوله
 ۳۷- مقالات تاریخی - تألیف فریدون آدمیت
 ۳۸- فرهنگ سیاسی - تألیف داریوش آشوری
 ۳۹- ترمینولوژی حقوق - تألیف دکتر محمدجعفر جمفری

لنگرودی

